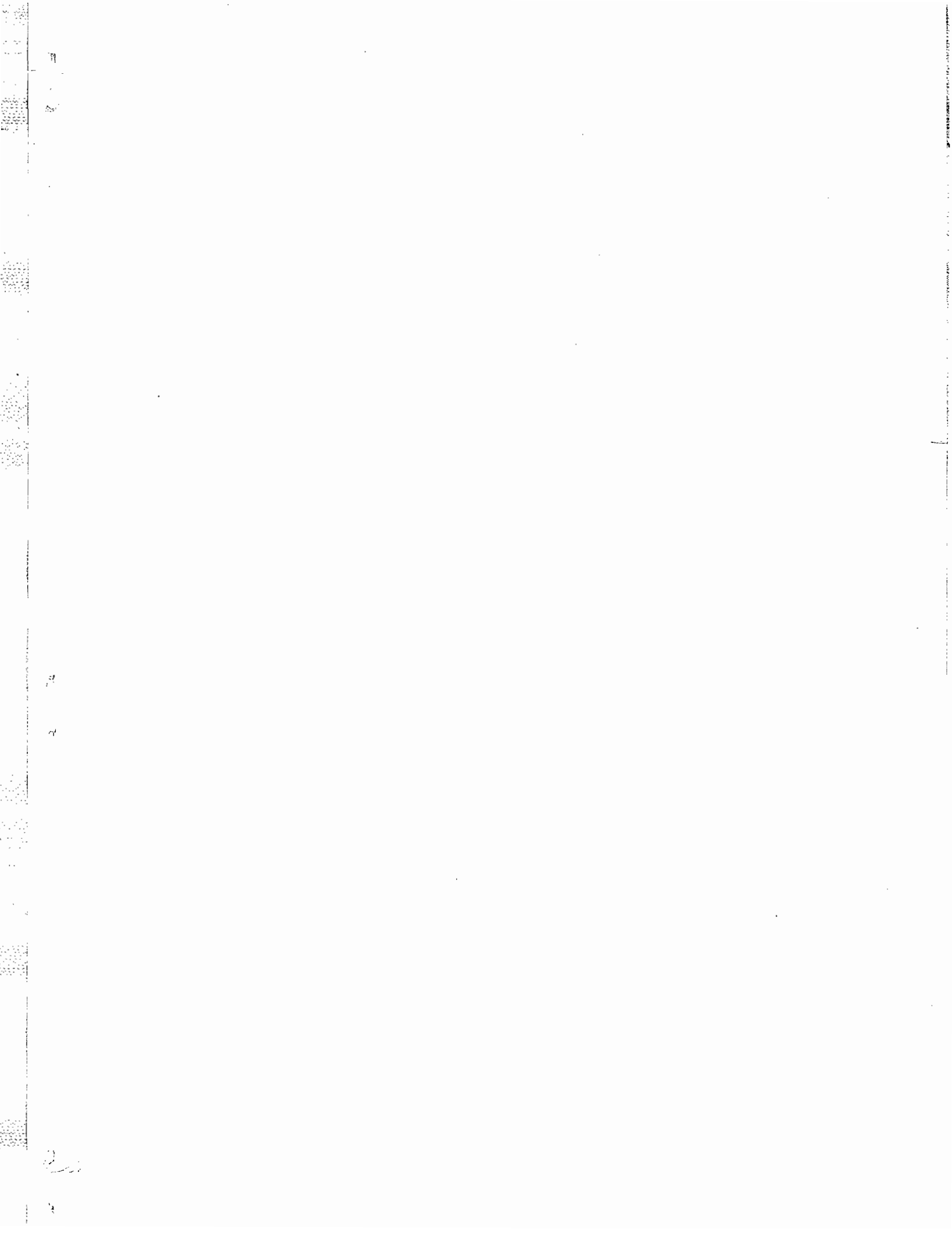


# اجرای احکام مدنی

(دکتر شمس)



# اجرای احکام مدنی

( دکتر شمس )

بسمه تعالی

جلسه اول

۱۳۵۶

اجرای احکام مدنی  
معاونت دادگستری و امور حقوقی  
معاونت حقوقی و امور مجلس  
معاونت اجرای احکام مدنی

مستند قانونی اجرای احکام مدنی قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ است ، یکی از قوانین نادری که بعد از انقلاب هیچ تعرضی به آن نشد جزیک سری موادی که در ماده ۵۲۴ ق.آ.د.م در مورد مستثنیات دین که تعرض به قانون اجرای احکام مدنی است و ماده ۳۶ ق نحوه اجرای احکام علیه شهرداری و ماده واحده نحوه اجرای احکام علیه دولت ، بقیه مسائل دست نخورده باقی مانده است . از سال ۱۳۲۹ قمری تشکیلات جدید دادگستری را داریم که تا سال ۵۶ مستند اجرای احکام مدنی «باب ششم اصول محاکمات ح» مصوب سال ۱۳۲۹ قمری بود . یعنی اولین قی آ.د.م ، ق اصول محاکمات ح ، مصوب ۱۳۲۹ قمری است . این قانون به اعتبار خودش تا سال ۱۳۱۸ شمسی باقی بود که ق.آ.د.مدنی تصویب شد در آن سال ق اصول محاکمات ح نسخ صریح شد جز باب ششم که قی ، اجرای احکام مدنی است آن قانون با مشاورت موسیو پرنس تصویب شده بود و قانون پخته ای بود و در خلال اجرای باب ششم مشکلات اجرای زیادی به وجود می آمد که وزارت دادگستری آنها را با بخشنامه ها حل و فصل می کرد ، با اتکاء به آن ، قانون سال ۱۳۵۶ تصویب شد .

درس ما اجرای احکام مدنی است نه اجرای احکام کیفری . در نظامهایی که دادسرا وجود دارد احکام کیفری به درخواست دادستان و توسط خود او اجرا می شود و

الآن توسط رئیس حوزه قضایی اجرا می شود که قائم مقام دادستان است که البته این موضوع هیچ ارتباطی به بحث ما ندارد چون درس ما اجرای احکام مدنی است نه اجرای اسناد رسمی لازم الاجرا. بر گهای لازم الاجرا که در رأسش احکام قطعی محاکم است و بعد اسناد لازم الاجرا است که در اجرای ثبت اجرا می شود. قرار تأمین خواسته، قرار دستور موقت بر گهای تشخیص قطعی شده از مالیات، بر گهای تشخیص قطعی شد. از گمرک، اینها همه بر گهای لازم الاجرا هستند و البته مصوبات کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداریها هم برگ لازم الاجراست. از اینها سه تا در اجرای احکام مدنی بحث می شود یعنی در واحد اجرای احکام مدنی، که عبارتند از احکام لازم الاجرا، قرار تأمین خواسته و دستور موقت. دستور موقت هم ممکن است دخالت و اجرای احکام در آن لازم شود اگر چه بیشتر توسط دفتر دادگاه اجرا می شود. *را در اجرا حکم مریا* *از زمان این حوزه* *در کشور صورت*

اسناد لازم الاجرا در اجرای ثبت اجرا می شود توسط اجرای ثبت، یکی از تشکیلات وسیع تشکیلات اجرای ثبت است که در همه ادارات ثبت وجود دارد که وظیفه اش اجرای اسناد لازم اجراست. آئین نامه اجرائی اسناد رسمی لازم الاجرا مصوب ۱۳۵۵ شمسی مستند آن است که در آن موقع اسناد ما همه رسمی بودند جز چک. اما در حال حاضر تعداد اسناد عادی لازم الاجرا شاید قابل شمارش نباشد مثلاً چک، قبوض بدهی کشاورزان به شرکتهای تعاونی روستایی، تمام قراردادهای عادی که بانکها در اجرای قانون عملیات بانکی بدون ربا، منعقد می کنند، قبوض بدهی کشاورزان به بانک کشاورزی همه اسناد عادی هستند. بین این دو قانون تضارن

زمانی وجود دارد و افرادی که طرح این دو را دارند هر دو در زمان وزیر دادگستری بود. این تقارن زمانی و وحدت اشخاص، موجب شده که تشابه زیادی بین ق. اجرای احکام مدنی ۱۳۵۶ و آئین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی ۱۳۵۵ لازم الاجرا بوجود آید. البته نباید از یک سری نقاط افتراق بارز بین این دو چشم پوشی می کنیم.

برگهای تشخیص مالیات در خود اداره دارایی اجرا می شود. قبلاً مأمورین اجرای ثبت اجرا می کردند ولی الآن به عهده مأمورین دارایی است. الآن خود وزارت دارایی اموال را بازداشت می کند، می فروشد و مالیات را خود بر می دارد. گمرک خودش اجرا دارد، سازمان تأمین اجتماعی خودش اجرا دارد اما برگهای صادره از کمیسیون ماده ۷۷ شهرداری باید در اداره ثبت اجرا شود و اگر مؤدی نپرداخت، شهرداری از اداره ثبت، اجرای آن را می خواهد.

اجرای احکام مدنی در حال حاضر توسط واحد اجرای احکام که در هر حوزه قضایی تأسیس شده اجرای می شود که هم احکام کیفری و هم احکام مدنی را اجرا می کند. رئیس آن باید مقام قضایی باشد که معمولاً قضات تحقیق هستند و واحد اجرا یک سری مأمور اجرا دارد و عمده کار برعهده آنهاست. ما در ارائه درسمان از همان

ماده اول ق. اجرای احکام مدنی شروع می کنیم.  
لذا احکام دادگاهها را در صورت اجرای احکام مدنی  
ماده ۱- این ماده می گوید: «هیچ حکمی به مرحله ... مگر اینکه قطعی محسوب شود یا قرار اجرای موقت آن صادر شده باشد.» نصف این ماده فسخ ضمنی شده است. زیرا در ق. قدیم، اجرای موقت احکام بود که محکوم له می توانست با صدور رای از

بیش از ۳۰۰ هزار تومان نیست و تمامی احکامی که از دادگاه عمومی با خراشته  
بیش از ۳۰۰ هزار تومان صادر شده و ظرف مدت مقرر نسبت به آن درخواست  
تجدید نظر نشده است. (اینها را می گوئیم «احکام قطعی شده» زیرا احکام قطعی به  
محض صدور قطعی هستند. حکمی که از دادگاه تجدیدنظر به طور حضوری صادر  
می شود به محض صدور قطعی است. اما احکام قطعی شده به طور غیر قطعی  
صادر می شوند ولی محکوم علیه ظرف مهلت مقرر نسبت به آنها با واخواهی و یا  
تجدید نظر خواهی نکرده است، مثل احکام غیابی که در مهلت مقرر از آنها  
واخواهی نشده است جز دو مورد استثنایی که در بالا گفتیم.)

«حکم نهایی» حکمی است که یا در دیوان عالی ابرام شده باشد یا قابل فرجام نباشد،  
بنابراین در خیلی موارد حکم نهایی با حکم قطعی می تواند منطبق شود. تمام احکام  
حضوری دادگاه استان در امور مالی هم قطعی است و هم نهایی است. (پرونده در  
دعای مالی از دادگاه تجدید نظر به دیوان عالی نمی رود) و احکامی که قابل فرجام  
هستند ولی در مدت مقرر از فرجام خواهی مصون مانده اند هم نهایی هستند.

ماده ۲: دو اصل مهم در این ماده است: (بلاغ حکم قطعی) و (تأسیس فرجام خواهی)  
۱- هیچ حکمی به مرحله اجرا در نمی آید مگر اینکه به محکوم علیه، وکیل یا نماینده  
قانونی او ابلاغ شود و تا قبل از ابلاغ، قابل اجرا نیست. دیوان عالی کشور خودش  
ابلاغ نمی کند بنگه حکم را می فرستد به دادگاه صادر کننده حکم قابل فرجام که در  
آنجا ابلاغ شود. ق. می گوید حکم قطعی باید ابلاغ شود تا محکوم علیه قبل از  
عملیات اجرایی بداند منشأ این گرفتاریها حکمی است که قطعی شده و مرجع قانونی

بیش از ۳۰۰ هزار تومان نسبت و تمامی احکامی که از دادگاه عمومی با خراسنه  
بیش از ۳۰۰ هزار تومان صادر شده و ظرف مدت مقرر نسبت به آن درخواست  
تجدید نظر نشده است (اینها را می گوئیم «احکام قطعی شده» زیرا احکام قطعی به  
محض صدور قطعی هستند. حکمی که از دادگاه تجدیدنظر به طور حضوری صادر  
می شود به محض صدور قطعی است. اما احکام قطعی شده به طور غیر قطعی  
صادر می شوند ولی محکوم علیه ظرف مهلت مقرر نسبت به آنها یا واخواهی و یا  
تجدید نظر خواهی نکرده است، مثل احکام غیابی که در مهلت مقرر از آنها  
واخواهی نشده است جز دو مورد استثنایی که در بالا گفتیم.)

حکم نهایی، حکمی است که یا در دیوان عالی ابرام شده باشد یا قابل فرجام نیاشد،  
بنابراین در خیلی موارد حکم نهایی با حکم قطعی می تواند منطبق شود. تمام احکام  
حضوری دادگاه استان در امور عالی هم قطعی است و هم نهایی است. (پرونده در  
دعاوی مالی از دادگاه تجدید نظر به دیوان عالی نمی رود) و احکامی که قابل فرجام  
نمیسند ولی در مدت مقرر از فرجام خواهی معصون مانده اند هم نهایی هستند.

ماده ۲: دو اصل مهم در این ماده است: <sup>بلاغ حکم قطعی</sup> <sup>تعمیرات فرجام</sup>  
۱- هیچ حکمی به مرحله اجرا در نمی آید مگر اینکه به محکوم علیه، وکیل یا نماینده  
قانونی او ابلاغ شود و تا قبل از ابلاغ، قابل اجرا نیست. دیوان عالی کشور خودش  
ابلاغ نمی کند بلکه حکم را می فرستد به دادگاه صادر کننده حکم قابل فرجام که در  
آنجا ابلاغ شود. ق. می گوید حکم قطعی باید ابلاغ شود تا محکوم علیه قبل از  
عملیات اجرایی بداند منتهی این گرفتاریها حکمی است که قطعی شده و مرجع قانونی



آن را صادر کرده است. (اصولاً حکم قطعی قابل شکایت نیست و در اینجا فرقی بین حکم و قرار وجود ندارد). البته استثنائاتی وجود دارد مثل «قرار تأمین خواسته» که ممکن است به درخواست محکوم له یا «دستور موقت» اگر فوریت اقتضاء کند قبل از ابلاغ اجرا شوند. ۲- اصل دوم این است که حکم اجرا نمی‌شود مگر محکوم له، وکیل، نماینده یا قائم مقام او درخواست اجرای حکم را از دادگاه کرده باشند. اگر ما قبول کنیم که این یکی از تبعات اصلی است که در ماده ۲ آ.د.م.پیش بینی شده چیز جدیدی نمی‌گوید. «گفته محکوم له نه محکوم علیه»، بعضی مواقع پیش می‌آید که محکوم علیه دلش می‌خواهد حکم اجرا شود. محکوم له شخصی است که اولاً اقامه دعوا کرده و ثانیاً در حکم حقی برای او منظور شده است. در غیر این دو صورت محکوم له نیست و باید هر دو شرط با هم باشد. پس، درخواست اجرای حکم با محکوم له است.

البته یک استثناء وجود دارد و آن موقتی است که خواننده حاکم شود و حکم جزئاً یا کلاً علیه خواهان صادر شود و خسارات دادرسی به نسبتی که خواهان محکوم شده به نفع خواننده در رای در نظر گرفته شده باشد مثل هزینه دادرسی، در اینجا خواننده می‌تواند درخواست کند این قسمت از حکم که خسارات دادرسی او در آن منظور شده، به اجرا درآید. مثلاً آقای الف علیه ب اقامه دعوا می‌کند و ب، ج را وکیل می‌کند. دادگاه الف را محکوم می‌کند به بیحقی و بعثت محکوم به پرداخت حق الوکاله ب هم می‌شود. در اینجا لازم نیست که هدادخواست دشت چون حقی برای او منظور شده یعنی خسارات دادرسی، در این صورت می‌تواند درخواست

اجرای حکم را کند. این تنها استثناست زیرا ق. می گوید مطالبه خسارات دادرسی  
پایانچه ضمن رسیدگی به دعوا شود، نیازی به تقدیم دادخواست ندارد پس در  
اینجا محکوم له به مفهوم اعم یعنی کسی که حکم به نفع او صادر شده چه خواهان یا  
خوانده بدون اینکه دادخواست تقدیم کرده باشد، می تواند درخواست اجرای حکم  
کند البته قبلاً در دیوان در این زمینه اختلاف نظر بود. اما در بحث اجرای احکام که  
محکوم له می تواند درخواست اجرای حکم کند شخصی است که اولاً اقامه دعوا

کرده باشد چه اصلاً یا به <sup>طریق</sup> ~~طریق~~ طور کلی، ثانیاً حقی برای او منظور شده باشد. پس  
محکوم علیه یعنی خوانده دعوا که محکوم شده، اگر حقی هم برای او منظور شود

نمی تواند درخواست اجرای حکم کند جز در موردی که خسارات دادرسی مطالبه  
قرار بگیرد. محکوم له  
تأمین واهی، اصطلاحی است که دکتر متین دفتری بکار برده است. الان مستند

قانونی آن مواد ۱۰۹ و ۱۱۰ ق. جدید است. به موجب این دو ماده خوانده  
می تواند اصطلاحاً درخواست تأمین دعوی واهی کند. یعنی خوانده بگوید نظر به  
اینکه دعوی خواهان واهی است و به احتمال زیاد محکوم می شود و من برای پاسخ  
به دعوا نیاز به پرداخت حق الوکاله وکیل دارم. و ممکن است بعد از صدور حکم  
خواهان محکوم به بی حقی شود. الان می خواهم که او تأمین بدهد. دادگاه اگر  
صحت این امر را تشخیص داد، خواهان باید تأمین دهد. این تأمین برای خسارات  
خوانده است، و آنرا به خوانده نمی دهند مگر اینکه خواهان محکوم شود) استثنائات:

۱. ادعای مستند به اسناد رسمی

۲- ادعای مستند به سفته، برات و چک

۳- دعاوی علیه متوقف.

۴- امور حکمی <sup>حقی</sup>

ماده ۳- حکمی که موضوع آن معین نیست: قابل اجرا نیست. اگر در حکم آمده باشد که یا این ساختمان را بساز یا ۱۰ میلیون بده من باید کدام را اجرا کنم؟! جواب در ماده ۳ آمده است. یعنی هیچکدام معین نیست یعنی بین دو امر محکوم علیه را مخیر کرده ایم. دادگاه نباید هیچ یک از این دو را اجرا کند. یک وقت دادگاه می گوید که از فلان ملک خلع ید کنید، اما مشخص نیست کدام ملک؟! یا از فلان قسمت از ملک خلع ید به عمل آید، اینجا حکم مجمل و مبهم است. اما در اینجا بحث اجمال و ابهام نیست چون محکوم به معین نیست و دادگاه می گوید هر کدام را می خواهید اجرا کنید.

اجرای حکم یعنی اینکه تکلیف محکوم علیه را به او تحمیل کنیم. حال اگر حکم قطعی باشد اما موضوع آن معین نباشد، محکوم له چه می تواند بکند؟ در اینجا تکلیف را مشخص نکرده است. اصلاً قاضی نمی تواند چنین حکمی صادر کند و از موارد اعاده دادرسی هم نیست. آیا اقامه مجدد دعوا امکان دارد یا با اعتبار امر مختومه مواجه می شود؟! تنها راهی که باقی می ماند این است که از دادگاه بخواهیم چون حکم <sup>باعتبار</sup> مجمل است رفع اجمال کند، آن هم محکوم له می تواند این درخواست را کند، تنها کاری که می شود کرد همین است. پس ماده ۳ می تواند دو مفهوم داشته باشد

اول؛ مردد ذر مقابل معین که از طریق ماده ۲۷ و ۲۸ درخواست رفع اجمال و ابهام

کنیم، دوم؛ مجهول که در این صورت نمی توان کاری کرد.

ماده ۴: اجرای حکم با صدور اجرائیه به عمل می آید حکم صادر شده، قطعی و ابلاغ

شده، اما قبل، از اجرا باید اجرائیه صادر شود. وقتی حکم قطعی می شود محکوم له

درخواست اجرای حکم را از دادگاهی که حکم نخستین را صادر کرد. این درخواست

به عمل می آید. این درخواست هیچ هزینه ای ندارد و نیاز به دادخواست ندارد،

حکم باید قطعی و ابلاغ شده باشد مدیر دفتر این درخواست را ثبت می کند اینکه

آیا کسی که درخواست کرده، محکوم له یا وکیل، مأذون از طرف او است؟! آیا حکم

ابلاغ شده یا خیر؟! توسط مدیر دفتر بررسی می شود و بعد درخواست را به

دادگاه می دهد و دادگاه پس از بررسی، دستور اجرای حکم را به دفتر می دهد

(مثلاً دفتر اجرا شود). این دستور به دفتر داده می شود. در اجرای ثبت توجه به این

تمایز سرنوشت ساز است. اکنون قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و دفاتر

اسناد رسمی مصوب ۱۳۲۲ را داریم و این یک قانون کره گشایی است. وقتی سندی

در اجرای ثبت به مرحله اجرا در آمد اجرای ثبت اتوماتیک وار عمل می کند و هیچ

چیز جلوی آن را نمی گیرد. اما این ق، ۵، ۶ ماده مؤثر دارد یکی از آن مواد

می گوید (ماده ۱) هر کسی که از دستور اجرای سند رسمی شکایتی دارد و آن را

مخالف قانون و متن سندی می داند یا به جهت دیگر از دستور اجرای سند شکایت

داشته باشد می تواند به دادگاه مراجعه و اقامه دعوا کند. یعنی تنها چیزی که

می تواند جلو اجرا را بگیرد این ق. است وقتی متهم له اجرا درخواست اجرا می کند

ثبت دستور اجرا صادر می کند و اموال بازداشت می شود. فقط مدیون سند  
می تواند بگوید دستور اجرا مخالف ق. یا متن سند است یا از جهت دیگر من شاکی  
هستم که در این صورت باید به دادگاه مراجعه کند. دادگاهی که در حوزه آن  
دستور اجرا صادر شده است که این یکی از استثنائات صلاحیت محلی است. این  
می تواند جلوی اجرا را بگیرد. می گوید دادگاه چنانچه دلایل شکایت را قوی یافت، به  
درخواست خواهان و اخذ تأمین از او، اجرا را توقیف می کند. اگر احراز کرد که  
دستور اجرا مخالف قانون یا متن سند است حکم ابطال دستور اجرا را صادر می کند  
و همه شرایط به حالت قبل بر می گردد. آقایان به من مراجعه کرد و گفت من  
امتیاز یک معدن را در ورامین با مبیعه نامه عادی خریدم، و من یک چک نقدی و  
چند چک وعده ای به او خادم ولی در مبیعه نامه تصریح کردم که چکهای وعده دار  
در صورتی باید پرداخت شود که فروشنده از اداره صنایع مجوز و اذکاری گرفته  
باشد. وی بعد به اداره صنایع رفته و نتوانسته بود مجوز و اذکاری را بگیرد ولی علی  
رغم این به بانک مربوطه رفته و چکها را به اجرا گذاشت. به من گفتم کاری می کنم  
که ویلایت بازداشت شود، و پی یک نفر را داشتم که به وکیل وی (دارنده چکها)  
تماسی گرفت و پلاک ثبتی ویلا را به او داد. بعد ویلا را بازداشت کردند و به مزایده  
گذاشتند اما ما ۱۰ یا ۱۵ روز قبل از اجرای مزایده دادخواست ابطال دستور اجرا  
دایم، چرا که این چکها طبق قرارداد در صورت گرفتن مجوز باید پرداخت  
شود پس دستور اجرا بر خلاف قانون صادر شده بود و لذا گنیم قرار توقیف  
عملیات اجرایی را صادر کنند. بر طبق ماده ۱۱۱ در اجرای حکم منوط به صدور

اجرائیه است مگر در مواردی که در ق. استثنای شده است دسته اول مواردی است

حکم جنبه اعلامی داشته باشد که قانون در این خصوص می گوید اجرای حکم

مستلزم صدور اجرائیه نیست. در خیلی از موارد اصلاً صحبت از اجرای حکم به میان

نمی آید مثل درخواست اعلام بطلان قرار داد. این حکم را در کنار قرارداد بگذاریم

به منظور خودمان می رسیم.

البته به نظر استاد، در مواردی هم که سجلی که حکم بطلان سندی آن صادر شده

اگر سند رسمی باشد حکم باید اجرا شود زیرا بطلان سند باید در دور سند و در

حاشیه اسناد تنظیم شده در دفتر، نوشته شود این حکم باید اجرا شود یا در مواردی

که خواهان می گوید شناسنامه او متعلق به خودش نیست و درخواست بطلان

شناسنامه را می کند دادگاه اعلام حکم بطلان سند را می کند. این حکم باید اجرا

مسردر از کجایم

در اینجا نیاز به

اجرائیه

شود در اینجا بحث اجرای حکم به طور مشخص به میان می آید. در اینجا نیاز به

صدور اجرائیه نیست باید دستور اجرا صادر شود یعنی ابتداء درخواست اجرا شود

بعد وقتی دستور صادر شد مراتب به تشکیلات ذی ربط برای بطلان سند اعلام می

شود. لذا پرونده نباید به اجرای احکام فرستاده شود. بلکه باید به دفتر خانه تنظیم

کننده سند برای بطلان سند اعلام شود سرایت بطلان سند باید در حاشیه دفتر در

دفتر خانه تنظیم کننده سند، نوشته شود.

دسته دوم زمانی است که حکم باید توسط تشکیلات دولتی اجرا شود که خودشان

ضرف دعوا نبوده اند مثلاً سند باید در دفتر خانه باطل شود ولی دفترخانه طرف

دعوا نیست الاذن بساز ، بفروش ها که واحدها را پیش فروش می کنند قبل از اینکه سند رسمی تنظیم کنند ، درخواست الزام خوانده به

تفکیک و تنظیم سند رسمی یحرای هر واحد می کنند در غیر این صورت دعوا غیر قابل استماع است ولی تفکیک با ثبت است . در حالیکه او طرف دعوا نیست . حکم باید توسط مبادی ذی ربط مثلاً ثبت اجرا شود مثلاً اداره ثبت ملک را تفکیک می کند ولی علیه اداره ثبت اجرائیه صادر نمی شود ، چون ثبت خوانده دعوا نیست . در مادخواست تنظیم سند ، اجرائیه باید علیه محکوم علیه صادر شود .

ماده ۵: منظور از دادگاه نخستین چیست؟ این مسأله قبل از سال ۷۳ در دادگاه های دادگستری اختلاف نظر بود. در دادگاه ح. دو با تفسیری توسط قضات دادگاه ح دو (اصلاً وضعیت اجتماعی، اقتصادی و دینی قاضی ناخود آگاه در رأیش مؤثر است، چون خود قضات هم در کنار توده مردم زندگی می کنند) اختلاف نظری پیش آمد در خصوص سر قفلی <sup>برای</sup> فتوای امام با نظر شورای نگهبان بمشورای نگهبان می گفت حق کسب و پیشه، مستند شرعی ندارد و باید طبق تحریر الوسیله امام عمل شود. بر طبق تحریر الوسیله مستأجر باید در ابتدا مبلغی به موجر بدهد و در مرفوع تخیه موجر باید به مستأجر سر قفلی بدهد.

ماده ۵: منظور از دادگاه نخستین چیست؟ این مسأله قبل از سال ۷۳ در دادگاه های دادگستری اختلاف نظر بود. در دادگاه ح. دو با تفسیری توسط قضات دادگاه ح دو (اصلاً وضعیت اجتماعی، اقتصادی و دینی قاضی ناخود آگاه در رأیش مؤثر است، چون خود قضات هم در کنار توده مردم زندگی می کنند) اختلاف نظری پیش آمد در خصوص سر قفلی <sup>برای</sup> فتوای امام با نظر شورای نگهبان بمشورای نگهبان می گفت حق کسب و پیشه، مستند شرعی ندارد و باید طبق تحریر الوسیله امام عمل شود. بر طبق تحریر الوسیله مستأجر باید در ابتدا مبلغی به موجر بدهد و در مرفوع تخیه موجر باید به مستأجر سر قفلی بدهد.

قضات جوان دادگاهها ~~ح. دو~~ ، این را قبول نکردند که بانک بدون در نظر گرفتن ارزش افزوده مبلغ تأیید شده در ابتدای اجاره مستأجر را بیرون کند. قضات دادگاه ح یک هم این نظر را داشتند. جز دو شعبه، این قضات می گفتند مالک باید سر

قفلی بدهد، حکم وقتی با این دو شعبه می‌رفت نسبت به سر قفل حکم را فسخ می‌کردند ولی نسبت به تخلیه آنرا تأیید می‌کردند. دادگاههای نخستین زیر بار این نظر نمی‌رفتند. قضات دادگاههای <sup>شرعی</sup> دو ماده ۵ را تفسیر کردند که منظور از دادگاه نخستین، نخستین دادگاهی است که حکم را صادر می‌کند. و دادگاه حقوقی یک این حکم را صادر کرده‌اند و <sup>مکوما</sup> بنا بر این حکم را اجرا نمی‌کنیم. (یعنی قضات دادگاه ج.دو) بالاخره مجمع تشخیص دخالت کرد و گفت مستأجر حق سر قفل دارد چه سر قفل داده شد یا نشده باشد. ماده ۲۹ آئین نامه اجرایی ق. تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب می‌گوید: اجرای حکم با دادگاه نخستین است. هر چند در دادگاه تجدید نظر تأیید شده باشد در هر حال اجرای حکم با دادگاه نخستین است. هر چند حکم دادگاه نخستین در دادگاه تجدید نظر فسخ و حکم دیگری صادر شده باشد، اجرای حکم با دادگاه نخستین است.

اما طرف دیگر امکان دارد که دادگاههای نخستین متعددی در پرونده دخالت داشته باشند؛ مثلاً حکم <sup>تر</sup> شعبه ۱۵ دادگاه عمومی صادر شده بعد از تجدید نظر خواهی حکم به شعبه دوم داده می‌شود، اجرای حکم با شعبه دوم است.

ماده ۸: ابلاغ اجرائیه با توجه به مقررات ماده ۶۷ به بعد ق. آ.د. م جدید است.

نشانی محکوم علیه در پرونده دادرسی (در برابر پرونده اجرایی) در پرونده اجرایی سابقه ابلاغ محسوب است. در نتیجه محکوم علیه مکلف است در صورت تغییر نشانی مندرج در پرونده حقوقی مراتب را به دفتر دادگاه کتباً اعلام کند در غیر این صورت اجرائیه به همان نشانی قبلی برای او فرستاده می‌شود. به نظر

ماده ۸  
نشانی  
محکوم علیه  
در پرونده  
دادرسی  
(در برابر  
پرونده  
اجرایی)  
در پرونده  
اجرایی  
سابقه  
ابلاغ  
محسوب  
است.



می رسد زمانهای خیلی طویل المدت، سابقه ابلاغ به حساب می آید. در غیر این صورت باید از طریق آگهی عمل کنیم. نشانی یعنی آدرسی که در شهر محل اقامت مخاطب قید می کنید. اگر طرف بازداشت باشد، و یا اگر دادخواست زمانی به خانه اش رود که در آنجا نباشد، دادخواست به دادگاه بر می گردد.

ماده ۹: بعضی مواقع است که خواننده از ابتدا مجهول المكان بوده یا در خلال دادسی خودش را معرفی کرده و نشانی خود را اعلام می کند در این صورت تمامی اخطارها به او ابلاغ می شود. اما وقتی دادخواست طبق ماده ۲۳ داده می شود معمولاً مجهول المكان می ماند. حکم باید چطور به او ابلاغ شود؟! ماده ۳۰۲ ق.

**جدید تکلیف را مشخص کرده می گوید: اجرائیه هم به موجب آگهی به او ابلاغ**  
می شود. خواننده از همان ابتدا مجهول <sup>المكان</sup> بوده و الان هم هست. اجرائیه یکبار توسط آگهی به او ابلاغ می شود <sup>چون</sup> محکوم علیه <sup>مجهول</sup> المكان است. هیچکدام از اخطاریه ها در روزنامه به او ابلاغ نمی شود مگر آنچه در انتهای آمده است.

ماده ۱۰: مسأله فوت یا حجر یکی از اصحاب دعوا از ابتدای دادرسی تا اجرای حکم اولین فرض این است که اگر خواهان در روز تقدیم دادخواست فوت شود، باید

فرد دیگری دادخواست بدهد اما اگر خواننده در روز تقدیم دادخواست فوت شده

باشد، که دادگاه باید قرار عدم استماع دعوا صادر کند زیرا دعوا علیه میت اقامه

شده - اما اگر بعد از تقدیم دادخواست در همان روز فوت شود به ترتیبی که

خواهیم گفت عمل می شود یعنی دادرسی متوقف می شود. همچنین اگر بعد از

اقامه دعوا یکی از طرفین فوت کرد یا <sup>حجر</sup> مجبور شد قرار توقیف دادرسی صادر

می‌شود بعضی می‌نویسند دفتر پرونده بایگانی شود و از آمار کسر شود مگر اینکه  
ورثه اقدام کنند. بعضی قیامات وقت احتیاطی می‌دهند که اگر جانشین پیدا شود  
عمل شود البته در صورتی دادرسی توقیف می‌شود که پرونده <sup>مجلس</sup> صدور رأی  
قضایی نباشد بلادر غیر اینصورت حکم صادر می‌شود حال فرس می‌کنیم دادرسی  
توقیف شود باید وارث یا وارث متوفی اقدام کنند و خودشان را معرفی کنند. اگر  
چنین شد دادرسی جریان عادی خود را پی می‌گیرد. اما سوآلی که مطرح می‌شود  
این است که آیا برای معرفی وارث لازم است گواهی انحصار وراثت بدسیم؟ پاسخ  
منفی است چون اگر خواننده فوت کند، خواهان می‌خواهد و دوست دارد که وارث  
را معرفی کند ولی اگر بگوئیم گواهی انحصار وراثت لازم است تکلیف به مالایطاق  
کرده‌ایم. بنابراین رویه معین است و اداره حقوقی هم یک نظر داد، که وارث صرفاً  
باید اعلام شوند، این نظر، نظر استاد نیز می‌باشد بعضی می‌گویند باید یک استشهاد  
تهیه شود. رویه این است که وارث اعلام شده دعوت به جلسه دادرسی می‌شوند.  
در اخطار وارث متوفی قید می‌شود که چنانچه متوفی وارث دیگری هم دارد  
معرفی شود. <sup>مسئله وارث</sup>

اما اگر دادرسی در مرحله صدور حکم یا بعد از صدور حکم متوقف شود حکم صادر  
شده باید به چه کسی ابلاغ شود؟ اگر در آن تاریخ هر دو زنده‌اند باید به آنها ابلاغ  
شود. در غیر اینصورت ابلاغ حکم تا معرفی وارث به تأخیر می‌افتد. اگر یکی از  
اصحاب دعوا بعد از صدور حکم فوت کند. چه قبل از انقضای مدت تجدید نظر  
باشد یا بعد از انقضای مدت تجدید نظر اگر معکوم علیه. قبل از انقضای مدت

شکایت از رأی فوت کند و از رأی شکایت نکند رأی باید به وراثت ابلاغ شود و مهلت شکایت به طور کامل از زمان ابلاغ به وارثش شروع می شود. ماده ۳۳۸ ق. آ. د. م. اگر محکوم علیه بعد از ابلاغ حکم و قبل از انقضای مهلت و بعد از شکایت فوت کرده توقیف دادرسی به عمل می آید و ادامه پرونده منوط به ~~بها~~ معرفی وراثت می باشد اگر محکوم علیه بعد از انقضای مهلت فوت کند، اگر شکایت کرده دادرسی توقیف می شود، ولی اگر در مهلت مقرر شکایت نکند تمام شود حق شکایتی هم به ارث نمی رسد زیرا او در زمان فوت خود حق شکایت نداشته تا به وراثت او منتقل شود.

اگر محکوم علیه پس از صدور حکم قطعی و قبل از اجزای آن فوت کند اجرائیه به نام وراثت بالتفاق صادر می شود اما در مواردی که عمل فقط توسط محکوم علیه انجام می شود در این صورت تعهد منفسخ می شود. اگر محکوم علیه پس از ابلاغ اجرائیه فوت شود در ماده به نحوی که بیش از ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ نگذشته باشد به دستور ماده ۱۰ عمل می کنیم و اجرائیه را به وراثت محکوم علیه ابلاغ نمی کنیم بلکه مفاد اجرائیه و آن قسمت از عملیات اجرایی که انجام شده به وراثت ابلاغ می شود.

فرض دیگر: فوت محکوم علیه بعد از ابلاغ و قبل از انقضای مدت ۱۰ روز نظر به ماده ق. آ. د. م. اگر محکوم علیه قبل از انقضای ۱۰ روز عمل را اجرا کند حق اجرا به آن تعلق نمی گیرد و به نظر می رسد که اجرائیه باید به وراثت ابلاغ شود تا وراثت از این حق برخوردار شوند و از پرداخت حق اجرا معاف شوند (از مواردی که در ماده

۳۰۶ پیش بینی شده این است که اگر محکوم علیه به علت عذر موجه پس اگر

حکم به محکوم علیه ابلاغ شود و وی در مدت شکایت فوت کند وراثت می توانند

ادعای عذر موجه کنند ولی باید دادخواست بدهند. *فوت خواننده بر مبنای کدام است؟* *مستحق است* *مستحق است* *مستحق است*

اگر عمل قائم به شخص مدعی علیه باشد و وی در خلال دادرسی فوت کند، در

اینجا به نظر می رسد دعوا زائل می شود. در حقوق ایران به نظر می رسد باید قرار

قاطع عدم استماع دعوا صادر شود قرار سقوط دعوا هم قابل دفاع است.

ماده ۱۱: یکی از مواد خیلی خوب ق. اجرای احکام مدنی همین ماده ۱۱ است.

اجرائیه صادر شده، حتی عملیات اجرایی هم کلاً یا جزئاً انجام شده بعداً معلوم

می شود که در صدور اجرائیه اشتباه صورت گرفته، یک موقع مثلاً اجرائیه نباید صادر

می شد. (مثلاً حکم قطعی نشده) یا یک موقع مثلاً محکوم به خلع ید از فلان پلاک

است اما خلع ید از پلاک دیگری نوشته شده، یا محکوم به یک میلیون بود نوشته

شده ۱۰ میلیون قبل از سال ۵۶ می گفتند دستور توقف بگیر و اما الان ماده ۱۱

خیلی خوب مسأله را حل کرده و می گوید دادگاه رأساً اجرائیه را اصلاح، و

عندالاقضاء دستور بازگشت عملیات اجرایی را که اشتباه بوده صادر می کند. مثلاً

محکوم به ۱ میلیون است، ولی مأمور اجرا نوشته ۱۰ میلیون. اجرا ۱۰ میلیون را

توقیف کرده در این صورت دادگاه می گوید عملیات اجرایی بیش از ۱ میلیون به

حالت اول خود برگردد. سؤالی که مطرح است این است که شاید عملیات اجرایی تا

انتها رفته باشد مثلاً تمام مال محکوم علیه را در مزایده فروخته باشند در این

صورت که دادگاه می گوید عملیات اجرایی به حالت اول برگردد چه باید کرد؟ در آینده به این سؤال می رسیم.

خلع بد یعنی تصرف

خلع بد (تصرف) در مورد اموال غیر منقول (تصرف در مورد اموال غیر منقول)

تصرف در مورد اموال غیر منقول

تصرف در مورد اموال غیر منقول (تصرف در مورد اموال غیر منقول)

دسته بندی احکام با توجه به نحوه اجرای آنها:

احکام با توجه به نحوه اجرای آنها چند دسته بندی جا می گیرند. اولین دسته حکم

خلع بد است «خلع» یعنی جدا کردن «بد» یعنی سلطه، اشراف. خلع بد یعنی جدا

کردن سلطه و استیلاء محکوم علیه از مال مربوطه که معمولاً در مورد اموال غیر

منقول یا اموال در حکم غیر منقول بکار می رود. حکم خلع بد به مفهوم اعم مد نظر

ما است که شامل سه حکم خلع بد به معنی اخص، حکم تخلیه بد و حکم تصرف

عدوانی می شود. تمامی این ها به مفهوم اعم خلع بد است. یعنی مفاد حکم در هر

سه این است که سلطه و استیلاء متصرف را بر طرف کنیم. زیرا اجرای هر سه با یک

فهرست است ولی دعاوی آنها با هم متفاوت است دعوی خلع بد به معنی اخص

دعوی مدعی، مالکیت ملکی است که ادعای کند خواننده ملک او را غصب کرده و خواهان

اکنون جدا کردن بد خواننده را می خواهد در این دعوا خواسته مالکیت خواهان و

غاصبیت خواننده است. دادگاه باید مالکیت خواهان و غاصبیت خواننده را اثبات کند.

دعوی تخلیه بد: در این دعوا دو امر مورد اعتراف و قبول خواهان و خواننده است

هر کدام به نفع طرف مقابل. خواهان می گوید خواننده غاصب نیست. خودم ملک

را به او دادم مثلاً بعنوان اجاره. خواننده هم قبول دارد خواهان مالک است. آنچه

مدار حکم است این است که آیا خواننده با توجه به توافق طرفین <sup>کما</sup> کلاً امکان اجازه

ادامه تصرف دارد یا نه؟! خواننده می گوید اجازه دارم ولی خواهان می گوید وی حق

خلع بد (تصرف) در مورد اموال غیر منقول (تصرف در مورد اموال غیر منقول)

ندارد. در این دعوا (تخلیه بد) دادگاه اصلاً نباید به کتف مالکیت خواهان پردازد.

آئیه مهم است این است که آیا او ذینفع است یا نه. دعوی تصرف عدوانی را قانون

تعریف می کند. در اینجا بحث مالکیت نیست. دعوی تصرف عدوانی ممکن است

علیه مانک اقامه شود و به نتیجه مثبت هم منتهی شود، البته دعوی حقوقی و نه

کیفری. حکم خلع بد به معنی اخض یا تخلیه بد یا تصرف عدوانی به یک نحو اجرا

می شود دعوی خلع بد که قانون اجزای احکام مدنی می گوید به مفهوم اعم کلمه

است و شامل تخلیه بد و تصرف عدوانی هم می شود. در اجرای حکم خلع بد دو

مسئله باید مطرح شود که مسائل مهمی هستند. یکی اجرای حکم خلع بد نسبت به

اموال مشاع است (ماده ۴۳). اگر حکم خلع بد نسبت به قسمتی از مال مشاع صادر

شود. مثلاً الف و ب در یک ملک شریکند. الف نسبت به تمام ملک بد دارد و (ب)

می خواند نسبت به سهمیه خود بر ملک مسلط شود دعوی او دعوی خلع بد

نیست. مثلاً ب در دو دانگ مانک است اگرچه الف محکوم علیه است ولی وی در ۴

دانگ حق دارد تصرف کند البته در دو دانگ ملک باید از سلطه او خلع بد کرد. اما

ق می گوید الف باید از تمام ملک خلع بد کند ولی ملک را به ب هم نمی دهند بلکه

طبق مقررات احکام مشاعی رفتار می شود. از سال ۵۶ به طوری که از ظاهر این

ماده به نظر می رسد مورد قبول قضات نبوده به دو علت:

یکی اینکه خواهان اقامه دعوا کرده حالا که حکم صادر شده از هم به خواهان

می گوئیم بیرون ملک باش چون ماده ۴۳ می گوید باید اجازه محکوم علیه هم

باشد این خلاف عقل است. دوم اینکه محکوم علیه نسبت به دو دانگ محکوم شده

ولی ما نسبت به ۴ دانگ دیگر هم حکم را اجرا می کنیم دادگاهها از همان اول دنبال نظرات دیگری بودند که ۴ نظر در این زمینه داده شده است که دو نظر در اقلیت است.

۱- گفته اند چنین دعوائی نباید استماع شود یعنی اگر معترض دادخواست داد باید قرار عدم استماع صادر شود

۲- نظر دیگر اینکه باید دعوا را استماع کنیم، حکم بدهیم ولی اگر قطعی شد نباید اجرا کنیم.

۳- نظر سوم اینکه ماده ۴۳ را باید اجرا کنیم. دکترا هم اعتقاد دارند که ق. بد نباید اجرا شود. زیرا اگر اجرا نشود قانونگذار در صدد اصلاح آن بر نمی آید. درست است که ق. ظالمانه است ولی باید اجرا شود.

۴- نظر چهارم اینکه بیاییم به جای اینکه محکوم علیه را از کل ملک خلع ید کنیم. محکوم له را در جزء ملک وضع ید کنیم یا بعضی می گویند ادخال بکنیم <sup>نظر اکثر: وضع در حال نیز</sup> و این تقریباً جا افتاده است. مثلاً در مثال بالای را در دو دانگ وضع ید می کنند و داخل ملک می کنند و بعد صورت جلسه می کنند.

بزوند ای بود پسری جوان به من مراجعه کرد و گفت وکیل من بشو. او گفت من وقتی ۳ سالم بود پدرم فوت کرد، خواهر و برادرانم و کالت تام الاختیاری به برادرم دادند که فروش کرده. اکنون من ۱۸ سالم شده ام و می خواهم کار کنم، زن بگیرم. می گویم سهم من را بده. می گوید نمی دهم. ما به او تلفن زدیم و گفتیم مدارکت را بیاور از ۳ خواهر و مادر او در و کالتنامه نام برده شده بود. وی (برادر

بزرگ) به جای من امضاء کرد ولی به اسم خودش به سپه رسید. تمام کارهایی که برادر بزرگ کرده بود نسبت به کل موکل من بعد از رفع حجر <sup>تشریح</sup> منقضی بود. من به مستاجر گفتم که با موکل من قرار داد ببندید. هر چه به برادر او داده‌اید به موکل من هم بدهید و آن را از برادر بگیرید. ما هم همین کار را کردیم و موکل من وارد ملکش شد. پس برای اجرای حکم وضع ید می کنند.

دعوی جدیدی به گوش می خورد که آثار دعوی اذخالی ید و وضع ید می گویند. این ترتیب اذخالی ید و وضع ید خلاف ماده ۴۳ نیست وقتی محکوم له را اذخالی ید می کنند و محکوم علیه هم معارضه نمی کند خلاف ماده ۴۳ نیست، پس این ترتیب موافق ماده ۴۳ است. چون تلویحاً به تصرف شریکه توافق کرده اند.

اما اگر محکوم علیه نسبت به وضع ید محکوم له به زور معارضه کند آیا حق وضع ید نافذ است و اجرا خواهد شد؟! غیر سنی اذخالی ید و وضع ید تا جایی که مستحق تصرف معارضه کند

معارضه نماید تا زمانی که تصرف مستحق اجرا شود.  
جلسه سوم  
روز چهارم خرداد ۱۳۰۳

اگر عین محکوم به در تصرف شخصی غیر از محکوم علیه باشد تکلیف چیست؟ حکم اجرایی علیه کسی صادر و اجرا شده ولی مال در تصرف دیگری است؟ این سؤال هم در مورد اموال منقول است هم در مورد اموال غیر منقول.

در اینجا دو قاعده داریم: قاعده اول اینکه حکم باید اجرا شود و کسی نمی تواند جلوی اجرای حکم را بگیرد حکم باید با سرعت و بدون هزینه اجرا شود. قاعده دوم اینکه حکم باید علیه محکوم علیه اجرا شود. حکم علیه شخصی نسبت به زمینی صادر شده و حکم باید علیه متصرف کنونی اجرا شود. چرا این اتفاق می افتد؟! این اتفاق



حقی اعم از عین و منفعت کند و دلائلی ارائه کند. بهترین دلیل، تصرف است. در این سررسید به موجب ماده ۴۴ مأمور اجرا باید اقدامات اجرایی را متوقف کند و صورتجلسه کند و بگوید ما در فلان موقع مراجعه کردیم و فلان خانم یا آقا متصرف عین محکوم به بودند و چون مدعی تصرف بودند، ما اقدامات اجرایی را متوقف کردیم و یک هفته به متصرف اجازه می دهد که به دادگاه صلاحیتدار مراجعه کند و ظرف ۱۵ روز <sup>پس از آن</sup> قرار تأخیر اجرای حکم را تحصیل کند و ارائه دهد. اگر وی این اقدامات را در فرجه قانونی خود انجام داد، اقدامات اجرایی متوقف می ماند، در غیر این صورت اقدامات اجرایی ادامه پیدا خواهند کرد. بنابراین اگر ساعت معینی را که ب محکوم به استرداد آن شده وی به تصرف الف بدهد و متصرف الف بگوید این ساعت متعلق به من است. مأمور اجرا می گوید چه دلیل دارید؟ می گوید به دلیل تصرف در این صورت متصرف باید ظرف یک هفته به دادگاه مراجعه کند و ظرف ۱۵ روز از تاریخ انقضای یک هفته قرار تأخیر اجرا را بیاورد. در این صورت عملیات اجرایی متوقف می شود تا نتیجه نهایی ادعای الف تعیین شود. اما اگر اقدام نکرده یا اقدام کرد ولی ظرف ۱۵ روز قرار تأخیر اجرا را نیاورد، در اینجا ساعت را از الف می گیرند، بد الف را خلع و بد محکوم له را وضع می کنند. چیزی که در اینجا به سکوت گذاشته شده. این است که باید به کدام دادگاه مراجعه کنیم؟ این قرار تأخیر اجرای حکم را از کجا می آوریم؟ سؤال اول این است که متصرف عین محکوم به. ظرف یک هفته به کدام باید دادگاه برود؟ به نظر استاد برای تعیین مرجع صالح باید بینیم چه اقدامی را

معمولاً یا با سوء نیت در افعال و یا با سوء نیت خواننده مطرح می شود. زمانی با سوء نیت خواننده است که شخصی محکوم می شود و به دیگری می گوید این ملک را بگیر و بگو من متصرف این ملک هستم. خود خواهان بعضی مواقع در این قضیه دخالت دارد خواهان به جای اینکه علیه متصرف اقامه دعوا کند. علیه کسی اقامه دعوا می کند که متصرف نیست در دعاوی مالک و مستأجر این دعوا خیلی پیش می آید. قانونگذار هیچ تفاوتی قائل نشده است. ماده ۴۴ ناظر به این مورد است می گوید: چنانچه عین... این امر مانع اقدامات اجرایی نیست. ممکن است عین منقول باشد. مثلاً ساعت عین معین است و می تواند خواسته دعوا قرار بگیرد. حکم علیه فلانی صادر می شود و محکوم به استرداد ساعت می شود. مأمور اجرا می آوریم که ساعت را بگیرد. محکوم علیه ساعت را در اختیار دیگری قرار می دهد. قانونگذار در ماده ۴۴ می گوید این امر مانع اقدامات اجرایی نیست و مأمور اجرا باید ساعت را بگیرد و به محکوم له بدهد و قاعده حکم باید اجرا شود. ماده می گوید مگر اینکه شخص متصرف ادعائی حقی نسبت به عین یا منافع مال کند و دلائلی هم ارائه کند. این قاعده تا جایی اجرا می شود. که متصرف عکس العملی نشان ندهد ولی اگر متصرف عکس العملی نشان داد مثلاً گفت من مالک یا مستأجر این ملک هستم و دلائلی هم ارائه کند، مأمور اجرا باید اقدامات اجرایی را متوقف کند و بنابراین ساعت را که متصرف آن دلائلی برای آن ارائه داده به متصرف بر می گرداند. به نظر استاد بهترین تحلیل، تصرف است مخصوصاً در دعاوی مالک و مستأجر خیلی زیاد پیش می آید. مگر اینکه متصرف نسبت به عین محکوم به ادعای

می‌خواهیم انجام دهیم تا بفهمیم این اقدام را باید در کجا انجام دهیم. ما باید پرونده رأی مورد اجرا را داشته باشیم. یک دادگاه نمی‌تواند حکم را کند و دادگاه دیگر قرار تأخیر صادر کند. ماده ۲۴ می‌گوید: مگر با دستور دادگاهی که دستور اجرا داده یا دادگاه بالاتر (یکی از مجازاتهای کیفری جلوگیری از دستور اجرای حکم محکمه قضایی ماده ۹ ق. آ.د.م داشتیم)

الان ماده ۸ ق. آ.د.م جدید را داریم. بنابراین باید بدانیم ما چه اقدامی می‌خواهیم انجام دهیم و پرونده دادگستری که می‌خواهیم تشکیل دهیم از ۶ حالت خارج نیست. اولین پرونده اقامه دعوا است. قرار تأخیر اجرای حکم موقت و احتیاطی است. ??? می‌گویم آقای قاضی من در شعبه شما پرونده دارم. حال چه دعوی می‌باید اقامه کنیم؟ بعضی می‌گویند دعوی ابطال اجرائیه. البته این اشتباه بزرگی است که یک دادگاه اجرائیه صادر کند و دادگاه دیگر دستور ابطال اجرائیه صادر کند.

قانون اصلاح بعضی از موارد ق. ثبت و دفاتر اسناد رسمی در مورد ابطال اجرائیه است. ابطال اجرائیه ثبت‌کار دادگستری می‌شود. اما ابطال اجرائیه یک حکم از یک

دادگاه در دادگاه دیگر نمی‌شود. ۵ طریق دیگر، شکایت از رأی است. آیا متصرف می‌تواند نسبت به این رأی شکایت کند؟ رأی که علیه محکوم علیه صادر شده است هر چند که علیه متصرف اجرا می‌شود. لذا واخواهی تجدید نظر مخصوص محکوم علیه است. از طرف دیگر شخص ثالث می‌تواند در مرحله واخواهی و تجدید نظر وارد دعوا شود ولی بعد از صدور و قطعیت حکم دیگر نمی‌تواند ابطال

ابطال اجرائیه  
۱. شکایت رأی

تجدید نظر  
۲. واخواهی  
۳. تجدید نظر  
۴. شکایت ثالث  
۵. شکایت از رأی

اجرائیه را بخواهد. اصلاً ورود و جلب ثالث نباید در جریان دادرسی می باشد.  
مرحام و اعاده دادرسی هم به همین نحو.

تنها طریقی که باقی می ماند اعتراض ثالث بدهد. متصرف باید اعتراض شخص ثالث کند. پس توع اقدام اعتراض شخص ثالث است. اعتراض شخص ثالث باید در دادگاه صادر کننده حکم به عمل آید در فرانسه هم همین طور است. اعتراض یعنی شکایت از تصمیم نزد خود دادگاهی که حکم را صادر کرده است. اعتراض ثالث باید در دادگاهی که خود این رأی را صادر کرده به عمل آید. آنچه برای متصرف ایجاد مزاحمت می کند رأی دادگاه است. رأی که می گوید این ساعت مال فلانی است با این ملک مال ج است. برای اینکه متصرف این مزاحمت را دفع کند باید ریشه را بزند و ریشه آن این رأی است که باید فسخ و ملغی شود. از ۵ طریق شکایت ۴ طریق مختص اصحاب دعوا است. یک طریق آن اعتراض شخص ثالث است که اصحاب دعوا نمی توانند از آن طریق استفاده کنند و آن اعتراض شخص ثالث است این حکم از یکی از این دو دادگاه ممکن است صادر شده باشد. مثلاً شعبه ۲۵ دادگاه که حکم را صادر کرده است این حکم به خاطر به بهای خواسته قطعی است یا ممکن است غیابی صادر شده. ولی چون در مهلت مقرر نسبت به آن واخواهی نشده، قضی گشته باشد. همچنین است اگر حکم قابل تجدید نظر باشد اما در مهلت مقرر نسبت به آن تجدید نظر خواهی نشده باشد. اعتراض ثالث در این صورت به شعبه ۲۵ داده می شود. اما اگر نسبت به آن تجدید نظر خواهی شده و در شعبه ۴ دادگاه استان حکم خلع بد صادر شود. اعتراض ثالث باید در کجا

به عمل آید؟! اگر حکم از دادگاه بدوی علیه محکوم له صادر شود ولی دادگاه تجدیدنظر آنرا فسخ کند و حکم جدید صادر کند. چون دادگاه صادر کننده حکم خلع بد دادگاه تجدید نظر بوده پس دادگاه صادر کننده رای دادگاه تجدید نظر می باشد. حتی اگر دادگاه تجدید نظر رای دادگاه بدوی را تأیید کند باز هم دادگاه صادر کننده حکم دادگاه تجدید نظر است. وقتی مرجع تجدید نظر رای را تأیید می کند از لحاظ حقوقی معنی آن این است که رای من هم همین است حتی در اعاده دادرسی هم همین طور است.

ماده ۴۱۷ به بعد ق.آ.د.م در مورد اعتراض ثالث است و باید به دادگاه صادر کننده رای مراجعه کنیم. گاه در پرونده اجرایی پای سه دادگاه به وسط کشیده می شود. بعضی مواقع دادگاه سومی هم وجود دارد. در بالا دو دادگاه داشتیم یکی دادگاه بدوی و دیگری دادگاه تجدید نظر. طرف یک هفته باید به دادگاه صادر کننده حکم برویم و باید دادخواست اعتراض ثالث اصلی را بدهد.

(حکم دادگاه دردی درمان است و در سه صورت از اثر می افتد: ۱- جعلیت حکم ثابت شد. ۲- حکم صادر شده توسط مرجع بالاتر یا خود دادگاه فسخ و لغو شده ۳- درست است مال شما به موجب حکم مال شماست اما با این قرار داد به من واگذار نشده است)

یعنی که در تمامی طرق شکایت از آراء مطرح می شود. بحث اثر تعلیقی شکایات است. آیا شکایت اثر تعلیقی دارد؟ و آیا وجود مهلت شکایت و طرح شکایت در مهلت مقرر، اجرای رای را متوقف می کند؟ بطور مطلق و اخواهی و تجدید نظر

است که اثر تعلیقی دارد. اعتراض ثالث برعکس بطور مطلق اثر تعلیقی ندارد. ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م جدید می گوید: اعتراض ثالث اثر تعلیقی ندارد ولی اگر در اجرای حکم خساراتی محتمل باشد که جبران آن امکانپذیر نیست از دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث می تواند توقیف اجرای حکم را بخواهد و اگر آن دادگاه تشخیص دهد می تواند قرار تأخیر اجرای حکم را صادر کند. البته برای قرار تأخیر اجرای حکمی که در ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م آمده است باید تأمین گرفته شود. تأمین باید برای جبران خسارات ناشی از توقیف اجرای حکم داده شود. می گوید توقیف و تأخیر اجرای حکم باید برای مدت معین باشد. بسیاری از دادگاهها می گویند باید برای مدت معین صادر شود و آن مدتی است که پرونده در آن مدت به نتیجه مشخص می رسد. ضمناً این که دقیقاً مشخص است قابل تمدید است البته در صورتی که در موعد مقرر پرونده به نتیجه نرسد. بعضی دادگاهها این مدت را با زمان روشن شدن وضعیت اعتراض شخص ثالث می دانند.

گفتیم که مأمور اجرا وقتی برای اجرا حکم اقدام کرد و بعد از آن با متصرف مدعی در حکم به مواجه شد این مسأله را صورت جلسه می کنند. یک هفته به متصرف مهلت می دهد که اقامه دعوا کند. اگر ثالث در این مهلت اقدام نکرد نهایتاً اجرای حکم برای ۱۵ روز و یک هفته به تأخیر می افتد. محکوم له می گوید چون متصرف دعوا اقامه نکرده لذا عین معین (محکوم به) را باید از او گرفت. اما اگر قرار تأخیر اجرای حکم بیاید به این معنی است که متصرف دعوا <sup>اعتراضی</sup> شخص ثالث اقامه کرده و تکلیف پرونده از طریق دادگاه رسیدگی کننده و صادر کننده حکم اعتراض شخص

ثالث روشن شود و توسط متصرف باید ارائه شود که مثلاً حکم فسخ شده است. اما اگر اعتراض ثالث متصرف به نتیجه نرسید و حکم صادر شد و فی الواقع حکم قبلی تأیید شد و اعتراض ثالث رد شد در این صورت معین را به محکوم له می دهند.

مأمور اجرا یک مقام اداری است و حق ارزیابی دلیل را ندارد و به این توجه ندارد که تصرف به عنوان یک دلیل است یا نه؟! منشأش چیست؟ آیا مشروع و قانونی است یا به ناحق و نامشروع؟ ممکن است ثالث بگوید من این ملک را از محکوم علیه خریدم، این دلیل او معتبر نیست چون این حرف مالکیت محکوم علیه را اثبات کرده است که هیچ منزه بشهر چون در حکم آمده است که در این مورد ثالث ماند است.

استعلامات  
۱- در صورتی که در سند امضاء  
۲- در صورتی که در سند امضاء  
۳- در صورتی که در سند امضاء  
۴- در صورتی که در سند امضاء  
۵- در صورتی که در سند امضاء  
۶- در صورتی که در سند امضاء  
۷- در صورتی که در سند امضاء  
۸- در صورتی که در سند امضاء  
۹- در صورتی که در سند امضاء  
۱۰- در صورتی که در سند امضاء  
جلسه چهارم

دسته دوم احکام، احکامی هستند که باید بجای امضای محکوم علیه در ذیل سند درج شود هستند مثل حکم الزام به تنظیم سند رسمی. اگر محکوم علیه حکم را اجرا نکند و به دفتر خانه مراجعه و سند را امضاء نکند، مراتب توسط محکوم له به دادگاه اعلام می شود و نماینده دادگاه به نمایندگی از محکوم علیه سند را امضاء می کند. برای اینکه سند امضاء شود باید آماده امضاء باشد و این امر مستلزم این است که پاسخ یک سری استعلامات به دفتر خانه و اصل شود مثلاً استعلام ثبت، دارایی، شهرداری، آیا می توان گفت چون حکم دادگاه است دفتر خانه می تواند بدون این استعلامات سند را تنظیم کند؟ خیر، چون محکوم علیه، تعهد خودش عمل نکرده و دادگاه او را محکوم کرده که عمل کند، محکوم علیه حکم را اجرا نمی کند. بنابراین

حکم در واقع استنکاف محکوم علیه منتفی می‌شود و بنابراین باید تمامی اقدامات از جمله استعلامات انجام بشود. برای همین است که وقتی محکوم علیه محکوم به تنظیم سند رسمی می‌شود حکم اجرایی به محکوم علیه ابلاغ می‌شود و اگر وی ظرف ۱۰ روز آن حکم را اجرا نکند. محکوم له مراتب را به اجرا اعلام می‌کند. اجرا به محکوم له می‌گوید در کدام دفتر خانه می‌خواهی که تنظیم سند انجام شود. او مثلاً می‌گوید در دفتر خانه شماره ۲۵. بعد وی یک نامه به آن دفتر خانه می‌نویسد که بعد از اینکه سند آماده تنظیم شد به ما و اجراء اطلاع دهید محکوم له مشکلی که دارد گرفتن پاسخ این استعلامات است. اول اینکه در همه ادارات بالا مقرر شده که فقط به استعلامات مالک یا وکیل رسمی او جواب می‌دهیم. دفترخانه برای محکوم له این مشکل را حل می‌کند چون برای ادارات بالا مثلی دارایی و ... در این خصوص بخشنامه لازم شده است. مشکل دوم محکوم له این است که پاسخ این استعلامات مستلزم پرداخت وجوهی است. مثلاً دارایی در صورتی پاسخ به استعلام می‌دهد که همه بدهی ملک پرداخت شده باشد و بعضی وقتها این مالیات سنگین است. مثل مالیات نقل و انتقال یا اگر ملک تجاری باشد میزان زیادی حق بیمه می‌خواهد. یا وی باید به شهرداری مبالغی را جریمه بدهد تکلیف چیست؟! زیرا این هزینه‌ها برای محکوم له زیاد است تا ۱۰، ۱۵ سال پیش این معضل بزرگی نبوده دادگاه به محکوم له می‌گفت خودت هزینه‌ها را بده ولی وقتی سند را تنظیم کردی دادخواست بده و از محکوم علیه بگیر. البته این مربوط به زمانی است که هزینه‌ها سنگین نبود. مثلاً جریمه‌ای که شهرداری می‌گرفت خیلی ناچیز بود. اما الان محکوم



می‌شود و نیاز به اقامه دعوا نیست. دادگاه با جلب نظر کارشناس هزینه را معین می‌کند، و اجراء آن را از محکوم علیه می‌گیرد درست به ترتیبی که در محکوم به نقدی متصور است.

در صورتی که محکوم به انجام عملی باشد که قائم به شخص محکوم علیه است و کس دیگری نمی‌تواند این عمل را انجام دهد. مثلاً آقای فلانی نقاش است و تعهد کرده یک تابلو بکشد ولی هنوز به تعهد خود عمل نکرده است. علیه او اقامه دعوا می‌کنیم و حکم صادر می‌شود ولی وی آن را اجرا نمی‌کند. اگر کس دیگری بتواند این عمل را انجام دهد عمل توسط آن فرد انجام می‌شود و هزینه را از محکوم علیه می‌گیرند اما وقتی محکوم علیه منحصر به فرد است. در اینجا چه کنیم؟ تبصره ماده ۷۷ ق.ا.ا. ارجاع داده به ماده ۲۲۹ ق.آ.د.م.ق. از طرفی قدیم نسخ صریح شد اگر متن دیگری در ق. جدید با همان منطوق و مفهوم می‌بود می‌گفتیم ماده ۲۲۹ تبدیل به آن شد اما مشکل این است که مجلس این نص را تصویب کرده بود ولی شورای نگهبان با استدلال متناقضی گفت این نص خلاف شرع است. الان ماده ۲۲۹ نیست. پس چکار باید کرد؟

ق. قدیم تکلیف را مشخص می‌کرد و می‌گفت هر گاه تعهد انجام عملی باشد که قائم به شخص متعهد است، دادگاه در حکمی که صادر می‌کند اگر تعهد حکم را انجام ندهد مبلغ و مدتی را معین می‌نماید که در صورت تأخیر در انجام تعهد از محکوم علیه وصول و به محکوم له داده شود. یعنی در مثال ما دادگاه مبلغ و مدتی را تعیین می‌کند (دکتر کاتوزیان به آن قرار تهدیدی گفته اند) که اگر نقاش عمل

له نمی تواند این رقم را بپردازد. قبلاً دادگاهها می گفتند خودت بده و بعد از محکوم علیه بگیر. اما از زمانی که این هزینه ها بالا رفت قضات قدیمی می گفتند: اگر مانده محلی موجود باشد، محکوم له این هزینه ها را به اجازه دادگاه بپردازد و به صندوق دادگستری می گفتند: مانده ثمن را به او بدهند. اما اداره حقوقی نظری داد که مال آن را قبول نداریم زیرا محکوم علیه محکوم به تنظیم سند است نه پرداخت بدهیهایش به شهرداری، دژایی. بنابراین این نظر خلاف اعتقاد ماست. قانون این است که اگر محکوم علیه پرداخت محکوم له به اذن دادگاه بپردازد (الحاکم ولی المتنع) و یا با دادن دادخواست جدید آن هزینه ها را پس بگیرد. بنابراین محکوم له ناچار است بعضی مواقع هزینه ها را بپردازد.

نظر اداره حقوقی: اموال محکوم علیه را می فروشند و هزینه ها را بر می دارند. دسته سوم: احکامی هستند که در آن محکوم علیه محکوم به عملی شده است که توسط اشخاص دیگر هم می تواند انجام شود. مثل ساخت ساختمان یا ساختن صندلی یا تحویل کالا مثلاً این طرح نیروگاه را مهندسهای دیگر هم می توانند دهند. ماده ۴۷ ق. اجرای احکام دو راه حل گفته: راه حل اول تقریباً متروک است. اگر محکوم علیه حکم را اجرا نکند، توسط دیگر مقام حکم انجام و هزینه اجرای آن از محکوم علیه گرفته می شود. مثلاً فردی که محکوم به ساخت ساختمان است.

راه حل دوم هزینه عمل محکوم له توسط کارشناسان برآورده می شود و دادگاه این هزینه را از محکوم علیه وصول می کند. مثلاً این ساختمان ۱۰۰ میلیون هزینه دارد تا ساخته شود. در اینجا عمل محکوم له تبدیل به هزینه عمل محکوم علیه

محکوم به را انجام نداد دادگاه در ازاء هر روز تأخیر آن مبلغ را می گیرد و به محکوم له می دهد. به نظر استاد هنوز می توانیم این ماده را زنده بدانیم. این مبلغ تا چه میزانی گرفته می شود؟ ابتدا باید ماهیت این پول را معین کرد. این پول می تواند سه عنوان داشته باشد: ۱- مجازات نقدی که در حقوق فرانسه؟ به آن جریمه نقدی مدنی می گویند که در مقابل جریمه نقدی کیفری است. زیرا به محکوم له داده می شود. ۲- وجه التزام، ۳- خسارت. یک تأسیس در ح. فرانسه داریم که به آن وجه التزام می گویند یعنی به وسیله آن شخصی را دادگاه ملزم به انجام کاری می کند. می گویند دادگاه تکلیفی را برای یکی از اصحاب دعوا یا ثالث در دعوی مدنی، در جهت صادقانه کردن دادرسی، مشخص می کند مثلاً به ثالث حقیقی یا حقوقی دستور می دهد که اگر در مهلت معین سند را تحویل ندادی، یک قرار وجه التزام صادر می کنم بر خلاف وجه التزام این وجه التزام به دولت داده می شود نه محکوم له.

وجه التزام را طرف خودش قبول می کند و کسی او را مجبور نمی کند. بنابراین به محبت این پول این است، وجه التزام می گوییم. نظر ما ماهیت این پول خسارت است. چون به محکوم له داده می شود و خود شخص هم بر خلاف وجه التزام قبول نمی کند. این خسارت تأخیر در انجام تعهد است و تا موقعی که محکوم علیه عمل را انجام ندهد باید از او وصول شود. هر وقت عمل را انجام داد. خسارت دیگر نباید از او گرفته شود و هر وقت عمل را انجام داد، آن پولهایی که از او گرفته شده به او مسترد نمی شود چون ناشی از تأخیر انجام تعهد است. اگر عمل را انجام نداد و فوت کرد، در مواردی که عمل

قائم به شخص متعهد است با فوت او قرارداد فسخ می شود. یعنی اولاً وراثت و متروکات تکهدی به انجام عمل محکوم له ندارد. دو مقابل از محل متروکات پولی را که متعهد گرفته، برداشته و به متعهد له داده می شود. زیرا با انفساخ قرارداد، هر یک به جای خود قبل از انعقاد قرارداد بر می گردد. مثلاً متعهد رسم تابلو از بیمی می رود باید پولی را که متعهد داده باید به او مسترد شود. ماده ۷۳۰ ق. قدیم می گفت دادگاه می تواند این مبلغ را <sup>تکلیف</sup> تغییر دهد. الآن تکلیف چیست؟ به نظر استاد، اگر ما این نص را با یک استدلال موجه باقی ندانیم، قسمت مهمی از احکام دادگاهها بلا اجرا می ماند. به نظر استاد تبصره ماده ۴۷ ق. ۱۰ ام که در سال ۵۶ تصویب شده وقتی به ماده ۷۲۹ ق. قدیم ارجاع داده، به هر دلیل رعایت اختصار در قانون نویسی ارجاع داده زیرا در غیر این صورت باید دوباره آن متن را تکرار می کرد پس ماده ۷۲۹ ق. قدیم در حوزه مقررات اجرای احکام قرار گرفته و در سال ۷۹ ق. آ.د.م نسخ شده است. با این استدلال استاد معتقد است این متن (ماده ۷۲۹ ق. آ.د.م) به قوت خود باقی است.

دادگاهی که حکم را اجرا می کند (دادگاه بدوی) مبلغ و مدت پرداخت آن را تعیین می کند. به اعتقاد استاد، ما به تضمینی قرار می گوئیم که در ق. به عنوان قرار مسمی شده است و این (یعنی دستور پرداخت مبلغی به ازاء هر روز تأخیر) نه حکم است و نه قرار بلکه یک تصمیم ساده قضایی است و قابل شکایت نیست بلکه لازم الاجرا است. برای اجرای آن اجرائیه لازم نیست، دادگاه این تصمیم را اتخاذ می کند و به اجرا اعلام می کند و اجرا روزانه این مبلغ را می گیرد مثل زمانی که بخواهد

مثلاً هزینه ساختن یک ساختمان را از محکوم علیه بگیرد زیرا نیازی به اجرائیه ندارد.

دسته بعد: احکامی که اجرای این احکام مستلزم بازداشت اموال محکوم علیه است. مصداق بارز و شایع این احکام آنها وقتی است که محکوم به نقدی را محکوم علیه پرداخت نمی کند، که باید اموال او را بازداشت کنیم، بفروشیم و محکوم له را برداریم. در بعضی مواقع محکوم به، نقدی نبوده ولی در مرحله اجرا تبدیل به وجه نقد می شود مثل هزینه احداث ساخت ساختمان یا مبلغی که در صورت عدم انجام تعهد قائم به شخص باید داده شود. وقتی محکوم به عین معین است ق. اصطلاح بازداشت را به کار نبرده و می گوید (ماده ۴۲) از محکوم علیه اخذ و به محکوم له داده می شود مثلاً من محکوم شدم که این کتاب را به شما بدهم. مرحله بازداشت را ق. در ماده ۴۲ پیش بینی نکرده مأمور اجرا آن را می گیرد و به محکوم له می دهد. به نظر استلا وقتی محکوم به در مرحله بازداشت یا کند باید بگیریم موردی است که مال بازداشت می شود و یا زمانی که وکیل محکوم له حق درخواست اجرا کاری را دارد ولی حق اخذ محکوم به را ندارد. اول اینکه چون وکیل است می تواند اجرا کند ولی چون حق اخذ ندارد باید مال بازداشت شود تا به محکوم له یا وکیل ذی سمت او داده شود. (دسته بندی اموال با توجه به نحوه بازداشت آنها:)

اموال با توجه به نحوه بازداشت دسته بندی می شوند. بعضی از این دسته ها قابل  
ادغام در دسته ای دیگر هستند؛ این دسته بندی شامل تمام اموال به معنی اعم کلمه  
می شود.

۱- وجه نقد نزد محکوم علیه ۲- وجه نقد در بانک ۳- وسائط نقلیه فاقد پلاک  
رهنمایی برانندگی ۴- وسایل نقلیه دارای پلاک ۵- سایر اموال منقول ۶- اموال غیر  
منقول ۷- وجوه و اموال محکوم علیه نزد ثالث ۸- سهام شرکت های تجاری (شرکت)  
۹- سهم شرکتها ۱۰- سر قفلی و حق کسب و پیشه و تجارت

۱- وجه نقد در کیف، جیب، ماشین و دست محکوم علیه قابل بازداشت است. آیا  
وجه تکمال منقول است؟ اگر اموال را به دو دسته منقول و غیر منقول تقسیم کنیم  
وجه نقد مال منقول است

### جلسه پنجم

اموال را با توجه به نوع آنها از لحاظ توقیف دسته بندی کردیم و گفتیم توقیف وجه  
نقد مثل سایر اموال منقول است. اگر اموال را به دو دسته منقول و غیر منقول  
تقسیم کنیم وجه نقد در دسته منقول قرار می گیرد اما ماده ۱۴۶ ق. اجرای احکام  
وجه نقد را از اموال منقول و غیر منقول جدا دانسته است.

۲- توقیف وجه نقد در حساب بانکی: یعنی محکوم له می خواهد وجوه محکوم علیه را  
در بانک توقیف کند. قبلاً لازم بود که محکوم له شعبه یا شماره حساب و نوع حساب  
را به اجرای احکام اعلام کند اما در حال حاضر کافی است که فقط بانک را معرفی  
کند. یکی از مهمترین اموالی که محکوم له می تواند بازداشت کند وجه نقد است

چون نیازی به مزایده ندارد اما از طرف دیگر با یک سری مشکلات عملی هم مواجه می شود و آن این است که معمولاً کارمندان بانک یا رئیس شعبه به مشتری خود اطلاع می دهند که حساب خودش را خالی کند و لذا قبل از بازداشت وجوه حساب خالی می شود.

نحوه بازداشت مثل بازداشت وجه نقد یا اموال منقول نزد ثالث است (که بعداً مفصلاً گفته می شود). اما در فاصله ای که اخطار به بانک می رود یک فرصتی وجود دارد که رئیس شعبه و یا کارمندان آن به محکوم علیه اطلاع می دهند و حساب را معمولاً خالی می کنند و بعد بانک اعلام می کند در تاریخ اجرای حکم، حساب موجودی نداشته است راه حل آن این است که دستور بازداشت را وکیل <sup>یا</sup> به بانک ببرد اگر چه ممکن است خود وکیل بانک نپذیرد. استاد در اینگونه موارد با خودش

شاهد می برد تا رئیس بانک مجبور به اجرا شود.

به نظر استاد راه حل عملی و قانونی این است که دستور بازداشت را در آخرین لحظات تعطیل بانک به بانک ببریم چون وصول نامه ساعت نمی خورد ولی پرداخت چک با ساعت معین می شود، لذا محکوم علیه دیگر فرصت نمی کند برای خالی کردن حسابش که چکی به بانک بدهد یا ... و با از طریق بازرسی بانکها عمل کنیم یا اینکه از طرفی دیگر !!! وارد عمل شویم.

در بانک یک سری اموال دیگر هم از محکوم علیه سپرده می شود مثل صندوق امانات بانک که بعضی ها به آن توجه می کنند که بعضی مواقع اسناد یا اوراق مبادله

و سهام در آن سپرده می شود. این صندوق ۲ تولید دارد: یکی نزد ملتگری و دیگری نزد بانک است. موجودی این صندوقها در موارد زیر قابل بازداشت است.

(۱) درخواست تأمین دلیل، وکیل خواهان درخواست تأمین دلیل کرده است که این راه حل مناسب نیست چون به محکوم علیه فرصت می دهد که صندوق را خالی کند.

(۲) از اجرا دستور بگیریم که با همکاری بانک اموال موجود در صندوق بازداشت شود و در حضور مأمور اجرا و بانک صندوق باز می شود و بعد از صورت برداری حکم اجرا می شود.

(۳) بازداشت وسائط نقلیه فاقد پلاک مثل لودر، تراکتور و وسایلی از این قبیل که مانند سایر اموال منقول است که بعداً خواهیم دید.

(۴) وسایل نقلیه دارای پلاک مثل اتوبوس، کامیون، تاکسی، اتومبیل، در اینجا محکوم له بهتر است دو اقدام انجام دهد: (۱) بازداشت خود وسیله نقلیه به روش اموال منقول که باعث می شود محکوم علیه از نقل و انتقال با سند عادی محروم شود (۲) اجرا بخواهد که از اداره راهنمایی و رانندگی بخواهد که دستور بازداشت اتومبیل را بدهند در این صورت کافی است شماره اتومبیل را ارائه کند.

اجرا می نویسد: « اداره راهنمایی و رانندگی: از آنجا که درباره این اتومبیل اجرائیه صادر شده است، خواهشمند است اگر هنوز در مالکیت محکوم علیه است بازداشت شود.» فایده این طریق این است که از انتقال رسمی اتومبیل جلوگیری می کند. چون

بازداشت وسیله نقلیه (اموال منقول) - انتقال رسمی - سند عادی  
بازداشت وسیله نقلیه (اموال منقول) - انتقال رسمی - سند عادی  
بازداشت وسیله نقلیه (اموال منقول) - انتقال رسمی - سند عادی



دفتر خانه گواهی عدم خلافی از اداره راهنمایی و رانندگی مطالبه می کند. این گواهی در صورتی صادر می شود که از وسیله نقلیه آنسه جهت مشکل نداشته باشد.

۱- تخلف نداشته باشد یا اگر داشته باشد جریمه را پرداخت کند.

۲- از اتومبیل تکایت کیفری مطرح نشده باشد مثل آدم ربایی، سرقت، تصادف و ترک صحنه، در اینگونه موارد مالک باید گواهی را از مرجع دادگاه بگیرد.

۳- اجرا مراتب بازداشت خود را به اداره راهنمایی و رانندگی اعلام نکرده باشد.

در اینجا کلی سؤال عملی مطرح می شود. در بحث خرید و فروش وکالتی خودرو، بعد از اینکه آقای علیزاده رئیس سازمان ثبت شد، به دفترخانه ها دستور دادند که در مورد فروش وکالتی هم تمام مدارکی را که برای انتقال قطعی لازم است باید ارائه شود و همچنین هزینه های آن هم برابر با هزینه های انتقال قطعی است چون وکالت عقدی است که با فوت فسخ می شود. انگیزه مردم از انجام این عمل (فروش وکالتی) این بود که هزینه اش ۲ هزار تومان بود. در حالیکه برای انتقال قطعی باید مالیات، عدم خلاف و هزینه های سنگینی را پرداخت می کردند. آقای علیزاده گفت فرقی نمی کند در هر دو مورد باید تمام مدارک و هزینه ها بطور برابر پرداخت شود و این روند برای حفظ حقوق مردم بهتر می باشد. زیرا اداره راهنمایی و رانندگی در اینگونه موارد چون اتومبیل هنوز به نام مالک اولیه (وکالتی) می بود، آن را بازداشت نمی کرد. (چرا که به نام مالک قبلی بود و طبیعتاً بحث ادعای شخصی ثالث نسبت به اموال توقیف شده مطرح می شود).

نکته دیگر اینکه گواهی عدم خلاف یک ماه مهلت دارد. اگر تا یک ماه گواهی عدم خلاف ارائه بدهیم دفترخانه سند را تنظیم می کند. مشکل این است که محکوم علیه روزی سند را تنظیم می کند که اتومبیل فی الواقع بازداشت بوده است یعنی گواهی صادره امروز است، فردا اتومبیل بازداشت شده است و پس فردا به اعتبار یک ماه مهلت سند در دفترخانه تنظیم شده است.

#### ۵- بازداشت سایر اموال منقول :

در بازداشت اموال منقول دو مشکل وجود دارد: اول پیدا کردن محل مال منقول است که علی القاعده با ارائه مال امکان پذیر است. مال برداشته شد و به حافظ داده شد، مال بازداشت شده تلقی می شود. مشکل محکوم له در پیدا کردن اموال منقول محکوم علیه است و این بستگی به ابتکار عمل محکوم له و وکیل او دارد که چه روشهایی را انتخاب کنند. مسأله راه حل حقوقی ندارد و راه حل اطلاعاتی - امنیتی دارد مثل تحقیق و تعقیب او و یا نفوذ در خود او یا کار و شرکت و اطرافیان او دومین مشکل محکوم له این است که مأمور اجرا را متقاعد کند که اموال معرفی شده متعلق به محکوم علیه است که البته این مسأله راه حل حقوقی دارد. رعایت یک سری اصول حقوقی و واقعیات در این زمینه لازم است. اولین اصل: تصرف ارزش سند را دارد یعنی تصرف در اموال منقول همان ارزشی را دارد که سند در مال غیر منقول دارد. دومین اصلی که قانونگذار توجه کرده اینکه نقل و انتقال مال منقول معمولاً با قبض و اقباض انجام می شود و معمولاً سند تنظیم نمی شود.

پیدا کردن محل سند  
تعمیرات و تعمیرات  
تعمیرات و تعمیرات  
تعمیرات و تعمیرات

سومین اصل: توجه به سهولت جابجایی اموال منقول است چرا که به نظر استاد قانون گذار به فرهنگ مردم توجه داشته است مردم ایران عمدتاً طرفدار محکوم علیه هستند و بیشتر از او حمایت می کنند، خود ما هم طرفدار متهم و خلاصی او هستیم. قانونگذار به این گرایش توجه دارد و این گرایش تا وقتی هست که ضرری به خودشان نرسد. قانونگذار این سؤال را در ۲ ماده (۶۱ و ۶۲) پاسخ داده است. چگونه مأمور اجرا متقاعد شود که مال مربوط به محکوم علیه است: ۱- یا در تصرف شخصی غیر از محکوم علیه است (ممکن است ثالث یا خود محکوم له باشد) ۲- یا در تصرف خود محکوم علیه است ۳- یا در تصرف هیچکس نیست مثلاً اتومبیل در صحن دانشگاه قرار گرفته است و در تصرف فیزیکی کسی نیست. اگر در تصرف کسی غیر از محکوم علیه باشد ماده ۶۱ پاسخ می دهد. این ماده می گوید مال منقولی که در تصرف شخصی غیر از محکوم علیه است اگر وی ادعای مالکیت کند و یا کس دیگری را مالک معرفی کند اصلاً توقیف نخواهد شد. یعنی قانونگذار می گوید در صورتی توقیف نمی شود که ادعای مالکیت کند یا شخص دیگری را مالک معرفی کند. <sup>ثابت</sup> <sup>تصرف</sup> <sup>مستقیم</sup> <sup>مستقیم</sup> مالک معرفی کند. بنابراین در صورتی توقیف می شود که متصرف سکوت کند و خود یا دیگری را مالک معرفی نکند.

قسمت دوم ماده می گوید اگر خلاف اظهار و ادعای متصرف ثابت شود. مسئول خسارات محکوم له است. یعنی در اینجا قانونگذار متصرف را تهدید قانونی می کند می خواهد و از اظهار خلاف او جلوگیری کند. یعنی اگر چه می خواهد به محکوم علیه

کمک کند ولی تا جایی که خطری متوجه خودش نباشد. بنابراین در مواردی که  
متصرف ادعای کند خود او مالک است بهتر است (باید) صورت مجلس تهیه شود  
تا بتوان از قسمت دوم ماده استفاده کرد.

(مثلاً محکوم له و یا وکیل او مالی را به عنوان مال محکوم علیه معرفی می کند، ولی  
آقای فلانی که متصرف است به نام فلان و نشانی فلان ادعای مالکیت می کند.)

حالا این تهدید قانونگذار جدی است یا خیر؟ چون ماده می گوید اگر ثابت شود لذا

لازم است در دادگاه صالح اقامه دعوا شود. (صدور حکم به جبران خسارت به مبلغ

۱۰ میلیون تومان به شرح دادخواست، از آنجا که اجرائیه صادر شد و شخص ثالث

و (خواننده) ادعا کرده که مالک آن است) در واقع این دعوا یک دعوی مسئولیت

مدنی است. از کان دعوی مسئولیت مدنی یکی تقصیر خواننده است که در اینجا غیر

ممکن یا خیلی سخت است چون اماره بد به نفع متصرف جاری است. ماده ۵۵ آ.م.

تصرف تیبیب به عنوان مالکیت دلیل مالکیت است، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.

حتی اگر سند رسمی هم آورده شود اثبات آن بسیار مشکل است. اثبات عدم مالکیت

مال معقول ~~بهره~~ علیه متصرف آن خیلی مشکل است مگر این که خودش استیفاء کند

و به موجب ماده ۳۷ اقرار به مالکیت قبلی خواهان کند. در این صورت اماره بدی

که به نفع او جاری بود را کنار زده است و حالا باید بسبب مالک قانونی را اثبات کند.

پس اولین رکن دعوی م.م یعنی تقصیر خواننده مشکل است. چون در اینجا محکوم

علیه هم کمک <sup>باز</sup> می کند. دومین رکن ورود خسارت است و چگونه می توان ورود

خسارت را اثبات کرد. اگر حکم اجرائیه با این مال اجرا نشود ولی با اموال دیگر که

→ از اموال سرایت در آن → در صورت

قابل اجرا بوده است؟! سومین رکن که رابطه سببیت است. اثبات رابطه سببیت هم امری دشواری است شخص تقصیری کرده، و ضرری هم وارد شده اما آیا تمام ضرر از مقصر قابل مطالبه است؟ یا باید رابطه سببیت احراز شود یعنی اگر متصرف بتواند ثابت کند محکوم علیه مال دیگری هم داشته و خود محکوم له اهمال کرده است، این رابطه سبب قطع خواهد شد. در جلسه بعد دو وضعیت دیگری را که ممکن است مال منقول داشته باشد بررسی می کنیم.

### جلسه ششم

بحثی که در ارتباط با بازداشت اموال منقول مطرح می شود متقاعد کردن مأمور اجراست و قانونگذار برای پاسخ به این سؤال وضعیت اموال را در سه نوع وضعیت مطرح کرده است :

یکی این است آن مال در تصرف شخص دیگری غیر از محکوم علیه باشد.

وضعیت دوم این است که مال در زمان بازداشت در تصرف خود محکوم علیه

باشد. معیار است سبب رابطه تصرف مال بازداشتی در تصرف محکوم علیه. آثار مالکیت می باشد.

سوم این است که مأمور اجرا در زمان بازداشت مواجه با متصرفی نشود. مراقب در دست

ماده ۶۲ می گوید مال منقولی که در خارج از محل کار یا سکونت محکوم علیه باشد

در صورتی که دلایل و کماتن کافی بر اهر از مالکیت او دست باشد توقیف می شود.

منطوق این ماده ناظر به اموال خارج از محل کار یا سکونت است یعنی اموالی که نه

در تصرف محکوم علیه است و نه در تصرف شخص دیگری. زیرا در غیر اینصورت

↓  
م ۶۱

↓  
م ۶۲

مشمول ماده ۶۱ است. در صورتی که دلیلی و قراینی کافی بر مالکیت محکوم  
علیه در دست یابند توقیف می شود.

مفهوم این ماده این است که اموالی که در تصرف محکوم علیه است، بدون نیاز به  
هیچ دلیل و قرینه دیگر بازداشت شود، زیرا چه دلیل و قرینه ای معتبرتر از تصرف  
وجود دارد.

منطوق این ماده (ماده ۶۲) مال منقولی که خارج از تصرف محکوم علیه است و در  
تصرف دیگری هم نیست. من یک پرونده ای داشتم که نقل آن خیلی راهگشا است.  
در سال ۶۵ اجرائیه ای به نفع موکلم گرفته بودم. شرکت موکلم به من اطلاع داد که  
اموالی از محکوم علیه در مشهد است و لطفاً ترکیب بازداشت آن را بدهید. گفتم  
وسيله اعزام من را به مشهد تهیه و یک نفر نماینده را معرفی کنید. لایحه ای دادم  
که چون قصد بازداشت اموال محکوم علیه را دارم شرحی به اجرای احکام مشهد  
بنویسید تا این مبلغ را در مشهد بازداشت کنیم. ما برای بازداشت سقف تعیین  
نکردیم، چون در غیر این صورت دیگر تا وقتی تا حد از مشهد نمی آوریم در تهران  
نمی توانستیم مالی را بازداشت کنیم. آن هم نامه به مشهد نوشت. قبل از رفتن  
مدیر عامل به دکن زنگ زد و گفت این اموال در پادگان نظامی مشهد است،  
شرکت محکوم علیه در پادگان پروژه و اموالی دارد که می توان آنها را بازداشت  
کرد. نامه را به اجرای احکام مشهد دادم. گفت ۱۵ روز دیگر بیائید گفتم اگر امروز  
بازداشت نکنیم دیگر دیر می شود. گفت اموال کجا هست؟ گفتم نمی دانم ولی در  
مشهد است. او هم یک مأمور اجرا به ما داد و رفتیم، گفت اموال کجا است؟ گفتم؛

آن طرف مشهد است. مأمور اجرا را به پادگان برانیم. گفتیم: جنگ و جدال برای اجرا عدالت و حق است، قانونگذار هم در ماده ۱۴ گفته مأمور اجرای اجرا از دربان می‌تواند کمک بگیرد یعنی در پادگان هم اموال را می‌شود بازداشت کرد. به دربان گفتیم. او به دربان دیگری گفت که با من همکاری کند. بالاخره اموال را بازداشت نکردیم. بیرون پادگان مردی با دو چرخه ایستاده بود که گفت اموال را بازداشت کردید یا نه؟ گفتیم نه، گفت شرکت محکوم علیه یک قراردادی دارد برای بیزنس که لوازم بولدوزر و ... در آنجا پارک است. مأمور اجرا را آنجا بردیم. ما این ماشین آلات را به مأمور اجرا معرفی کردیم. گفت نمی‌شود زیرا دلیلی ندارم که از محکوم علیه باشد. گفتیم ماده ۶۲ می‌گوید: «در صورتی که دلایل و قراین کافی در دسترس باشد» گفتیم اگرچه این ماشین آلات سند رسمی ندارد ولی قراین نشان می‌دهد که اینها مال شرکت محکوم علیه است. زیرا شرکت محکوم علیه شرکت راه و ساختمان است. و این ماشین آلات جلو دفتر این شرکت پارک است. اگر هم نمی‌خواهی بازداشت کنی، صورتجلسه کن. اگر اموال مال محکوم علیه نبود مسئولیت آن متوجه ماست نه تو، زیرا به نظر من اموال را در حال کار بازداشت کرده‌اید. بعلاوه اگر ما هم مالی را بازداشت کنیم و بعد کاشف به عمل آمده متعلق به شخص ثالث است، خسارتی به ما وارد نمی‌شود. مأمور هم صورتجلسه کرد و آن را به خودشان دادیم. اولاً اینکه اموال، منقول بود و سند رسمی برای نقل و انتقال نداشت و اگر هم داشت در اختیار ما قرار ندادند. اموال منقول را می‌توان بازداشت کرد به جز مستثنیات پس کاو و کوسفند را می‌شود بازداشت کرد، اگر چه احتمال

مردن و ناقص شدن آنها منتفی نباشد.

دسته سوم اموال اموالی است که در محل کار یا محل سکونت محکوم علیه وجود دارد. کافی است محکوم له این امر را اثبات کند که اینجا محل کار یا محل سکونت محکوم علیه است بعد می تواند آنها را بازداشت کند (با لحاظ ماده ۶۲ و همچنین با لحاظ مستثنیات دین). همین که به مأمور اجرائیه بقبولانیم که اینجا محل کار و یا محل سکونت محکوم علیه است اموال منقول او قابل بازداشت است.

منظور از محل کار، محل کار اختصاصی است، نه اینکه مثلاً چون دانشگاه محل کار من است اموال دانشگاه را توقیف کنند و ولی ماشین من را که داخل دانشگاه است می توانند توقیف کنند. اموال منقولی که در محل سکونت محکوم علیه معرفی می شود با لحاظ ماده ۶۳ قابل بازداشت است. ماده ۶۳ ناظر به اموالی از محکوم علیه است که در محل سکونت وی و همسرش معرفی می شود. مأمور اجرا از کجا تشخیص دهد که این مال، مال محکوم علیه است که آن را بازداشت کند یا مال همسر محکوم علیه است که آن را بازداشت نکند در ایران قاعده استقلال اموال زوجین حاکم است. در فرانسه می گویند اگر زوجه بین هیچ نظام زناشویی از هیچ اموال انتخاب نکرده باشند زوجین در اموالی که در زمان زوجیت پیدا می شود شریکند البته نه اموالی که به ارث یا جایزه باشد، یا فرد می شود یا پاداش و هدیه می رسد بلکه اموالی که در اثر کار پیدا می شود. یک نظام دیگری است که اشتراک اموال زوجین در زمان زوجیت بطور مطلق است، نه تنها اموالی که در زمان زوجیت با تلاش و کار پیدا کنیم بلکه هر چه پیدا کنیم هر چه به ارث برسد یا



جایزه باشد، یا نرد شود برنده و این نظام بهتر است. یک نظام دیگر اینکه تمامی اموالی که در تاریخ زوجیت داریم نصف مال من و نصف مال شما، همچنین هر چه از اموال هم که در طول زوجیت بدست آوریم نصف مال من و نصف مال هم شما. ولی در ایران اموال زن و مرد را بابت بدهی یکدیگر توقیف و بازداشت نمی کنند. سه سیستم بالا در فرانسه است. در ایران استقلال مالی است. بنابراین یک مسأله مطرح است که مأمور اجرا از کجا تشخیص دهد چه مالی از مرد است و چه مالی مال زن. کسی که در صحنه بازداشت امور اجراست ابلاغ اداری دارد اوست که باید مال را بازداشت کند نه قاضی اجرای احکام، رئیس اجرای احکام باید ابلاغ قضایی داشته باشند ولی هیچ صلاحیتی اضافه بر صلاحیت مدیران قبلی اجرا که کارمند اداری بودند، ندارد. مأمور اجراست که در صحنه است و باید مال را بازداشت کند.

بحث کلی که در ح. ایران مطرح است این است که اگر اختلافی بین زوجین یا وراثت هر یک از آنها نسبت به اموال منقول موجود در محل سکونت آنها بوجود آمد چگونه حل و فصل شود و بار دلیل بر عهده کیست؟ در خانه پول نقد، ~~سکه~~ <sup>عیق</sup> جات، جواهرات و ... است. بار دلیل در این اختلاف <sup>بر</sup> ~~دو~~ <sup>دو</sup> کیست؟ چه کسی مدعی است و چه کسی مدعی علیه؟ مدعی کسی است که قاعده و اصل بر ضررش است و باید آن را اثبات کند. اصل را بر مالیت زوج بدانیم یا زوجه؟ یک نظر می گوید باید ببینیم در محل سکونت زوجین چه کسی ابتدا متصرف بود و چه کسی بعداً ملحق شده بار دلیل بر عهده کسی است که ملحق شده و اگر نتوانست

ثابت شد که اموال را به آنجا آورده، مال در موقع آمدن او در آنجا نبوده محترم  
می‌شود این نظر خلاف اصل عدم است و نظر خوبی نیست

نظریه دیگری که بیشتر طرفدار دارد این است که می‌گویند چون وظیفه انفاق به  
عهده زوج است اصل را بر این بگیریم که تمام اموال را زوج برای وظیفه انفاق تهیه  
کرده و اگر زوجه خود را مالک اموال بداند او مدعی است و باید آن را اثبات کند.  
در پذیرفتن دلیل از زوجه قضات مخصوصاً نسبت به اموالی که عرفاً جیبزیه  
محسوب می‌شود و زیاد سختگیری نمی‌کنند که این نظر بیشتر از همه طرفدار  
دارد مستند به ملاک ماده ۶۳ ق. اجاری احکام مدنی است. دکتر کاتوزیان در کتاب  
توهیه و نقد رویه قضایی در مورد رأی در اختلاف زوجین راجع به اموال موجود در  
محل سکونت این نظر را آورده است.

ماده ۶۳ خیلی روشن و خوب و زیبا پاسخ را داده است. این ماده اینطور تنظیم شده  
است. که از اموال موجود در محل سکونت زوجین، آنچه معمولاً و عادتاً مورد  
استفاده اختصاصی زن باشد متعلق به زن است.

«زن» اول اسم جنس است و افاده عموم می‌کند یعنی خانمها در ایران. پس از اموال  
موجود آنچه مورد استفاده اختصاصی خانمها در ایران باشد متعلق به زوجه است.  
بنابراین اگر اجرائیه علیه زوجه باشد همه این اموال قابل بازداشت است. و اگر  
اجرائیه علیه زوج باشد هیچکدام قابل بازداشت نیست. بهترین مثال لوازم آرایش  
است. لوازم آرایش در ایران معمولاً و عادتاً مورد استفاده اختصاصی زن است. این  
به این معنی نیست که مردها آرایش یعنی کتند اینها بر این لباس زنانه، کردن

بند، گوشواره، جواهرات زنانه و ... اگر مأمور اجراییه به خانه‌ای بر رفت و اینها را دزد  
باید بگوید مال زوجه است. مأمور اجراییه نباید عرف محل را در نظر بگیرد و نه  
وضعیت آن خانواده را. چون می‌گویم زنهای ایران ماده قریب به این مضمون  
می‌گویند: آنچه معمولاً و عادتاً مورد استفاده اختصاصی مرد باشد متعلق به زوج  
است مثل ریش تراش، همانطور که اگر دیدیم مردی لوازم آرایش استفاده می‌کند  
می‌گویم این خلاف عرف و عادت است و بقیه از حیث مقررات این ق. مشترک  
محسوب است. یعنی اموالی که نه مورد استفاده اختصاصی خانمها و نه آقایان  
هستند مثل فرش، پول، شمش طلا، عتیقه جات، لوازم آشپزخانه، کامپیوتر،  
جاروبرقی، ویدئو، همه اینها مشترک محسوب می‌شوند. ملاحظه این است که اگر من  
این وسیله را دست زن یا مرد بینم آن را خلاف عرف و عادت بدانم. مثلاً اگر جارو  
دستی را دست مرد بینم آیا به همان اندازه خلاف عرف و عادت است که لوازم  
آرایش را دست او بینم. مأمور اجراییه نباید عرف خاص را در نظر بگیرد و نه  
وضعیت آن خانواده را که فرد تحصیل کرده است یا نه، پولدار است یا نه. مأمور  
اجرا به محل سکونت محکوم علیه (زوج) می‌رود که بی سواد است. همسر محکوم  
علیه حقوقدان است. مأمور اجرا می‌رود و محکوم له تعدادی کتب حقوقی را  
معرفی می‌کند، مأمور اجرا باید نصف آن را بازداشت کند. چرا که کتاب حقوق  
دست مرد. حتی بی سواد، خلاف عرف و عادت نیست. مأمور اجرا نمی‌تواند این را  
احراز کند. احراز آن با دادگاه است. چرخ خیاطی هم همین طور است. حتی اگر  
اجراییه علیه مردی صادر شود که کارش خیاطی است. مأمور اجرا به منزل وی که

با همسرش زندگی می کند می رود. این خلاف عرف و عادت نیست و مثل گوشواره  
گوش کردن مرد نیست. از طرف دیگر مأمور اجرا حق احراز و توجه به این موارد  
خاص که مرد چه کاره است ندارد و باید نصف چرخ خیاطی را بازداشت کند.

حکم چهارم این ماده می گوید. مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. (خیلی از قضات در  
مورد کلیه اختلافات زن و مرد بر طبق ماده ۶۳ ق. اجرای احکام عمل می کنند.

خلاف آن در دادگاه ثابت نمی شود: اصطلاح ثابت شدن مربوط به دادگاه است.

زیرا دادگاه صلاحیت احراز آن را دارد مگر اینکه قرینه قوی وجود داشته باشد و

اگر قرینه قوی وجود نداشته باشد باید در دادگاه احراز شود. سه قرینه اول، برای

مأمور اجرا گذاشته شده است. قسمت چهارم مخصوص دادگاه است اگر دادگاه

احراز کند که این بیخجال تلوزیون و ... درست است که ق. در ماده ۶۳ می گوید

این اموال مشترک است ولی بعد می گوید مگر اینکه مال زوجه باشد یا زوج. در این

صورت اگر زوج خواست بگوید این کردن بند مال من است باید به دادگاه مراجعه

کند. مأمور اجرای می گوید من این مال را بازداشت نمی کنم تو اگر دعوایی داری

به دادگاه بیا. یا اگر همسایه بگوید: من این فرش را به اینها قرض دارم و مال من

است، مأمور اجرا می گوید این اموال در محل سکونت زوجین است و من باید آن

را بازداشت کنم و شما برای اعتراض و احراز این امر به دادگاه مراجعه کنید.

به نظر می رسد این امر در مورد هم موقت هم است زیرا ماده ۶۳ اطلاق دارد و

می گوید در محل سکونت زوجین و تمام آثار و احکام ازدواج دائم بر ازدواج موقت

همساری و جاری است به جز آنچه ق. استثنای کرده است. پس ماده ۶۳ منطبق

همسر موقت هم می شود. اگر در محل سکونت زوجین، فرزند محکوم علیه هم بانسرد که در آنجا زندگی کند یا اگر محکوم علیه چند زن داشته باشد، تکلیف چیست؟ اموالی که مشترک است باید بگوئیم مشترک بین دو گروه است یک گروه مرد و یک گروه دو یا چند زن. اگر فرزند باشد و صغیر باشد اموال مشترک بین زوجین است. اگر فرزند کبیر باشد، به نظر استاد اگر با پدر و مادر زندگی کند و متأهل نباشد مأمور اجرا باید حکم اموال مشترک را جاری کند و او اگر اعتراض دارد به دادگاه مراجعه کند ولی اگر متأهل باشد مخصوصاً در قسمت دیگر خانه زندگی می کند این اموال متعلق به اوست. اگر دو تا تلویزیون داشته باشد <sup>حتی اگر</sup> محکوم <sup>می</sup> گایت کند که کار محکوم علیه خرید و فروش تلویزیون است، مأمور اجرا باید نصف آن را بازداشت کند. (نشریه نشر فیدر در شرح و توضیح ماده ۱۴۶ ق. ۱۳۳۷)

در اینجا مسأله ادعای شخص ثالث نسبت به اموال بازداشت شده مطرح می شود فرس بازداشت می شود همسر محکوم علیه می گوید این جهیزیه من است و ... چه در خانه یا محل کار نسبت به اموال بازداشت شده یا اموالی که در شرف بازداشت است ادعای شخص ثالث زیاد مطرح می شود. مثل همسایه که در موقع بازداشت می آید و می گوید این فرس مال من است تکلیف چیست؟ ماده ۱۴۶ و ۱۴۷ ق. اجرای احکام تحت عنوان اعتراض شخص ثالث مطرح شده است. ماده ۴۱۷ به بعد ق. آ. د. م در مورد اعتراض شخص ثالث است. این دو تأسیس بسیار با هم متفاوتند و اگر آنها را با هم خلط کنیم گرفتار می شویم. در ق. اصول محاکمان حقوقی به این «اعتراض ثالث اجرایی» می گفتند. برای اینکه دو حقوقدان. وکیل و

حرف دیگر را بفهمند می تویند اعتراض ثالث اجرایی که در باب ششم پیش  
 بینی شده بود. اعتراض ثالث اجرایی فقط در پرونده اجرایی مطرح می شود یعنی  
 وقتی مالی برای فروش بازداشت می شود. این اعتراض زمانی است که مالی برای  
 فروش بازداشت شده و شخص ثالثی می آید و می گوید این مال، مال من است.  
 اعتراض ثالث ق. آ.د.م با این اعتراض تفاوت دارد. در اعتراض ثالث ق. آ.د.م  
 معترض می گوید این حکم یا قرار را فسخ کن. در اعتراض ثالث اجرایی کاری به  
 محکومیت خوانده نداریم بلکه می گوئیم این مال که بازداشت شده، مال من است.  
 این مال را آزاد کن و مال خودش را بازداشت کن در اعتراض ثالث آ.د.م معترض  
 می گوید چرا وقتی جعفری (مثلاً) حاکم و شمس محکوم است حکم را عوض و  
 فسخ کن.

نکته مهم: البتة مرجع را در غیر (یعنی کلیم) باشد چون در این صورت تاریخ ۴۴ م ۱۰۱۰ م برپا است. فصل هفتم

اگر مالی بازداشت شود (منقول یا غیر منقول) و شخص ثالث نسبت به آن ادعای  
 حقی کند تکلیف چیست؟ ماده ۱۴۶ و ۱۴۷ تحت عنوان اعتراض شخص ثالث آمده  
 است. ماده ۱۴۶ می گوید: هر گاه نسبت به مال منقول و غیر منقول یا وجه تودیع  
 شده ادعای حقی شود ... در این ماده دو مرجع پیش بینی شده است یکی به مفهوم  
 اعم تصریحاً پیش بینی شده که دادگاه است و مرجع دیگر تلویحاً پیش بینی شده که  
 اجرا است می گوید: توقیف رفع می شود یعنی اجرا توقیف را رفع می کند. ما دو  
 مرجع بیشتر نداریم که یکی دادگاه و دیگری اجرا است. ق. در یکجا رسیدگی و  
 اتخاذ تصمیم را در صلاحیت اجرا قرار داده و آن موقعی است که ادعای ثالث

مستند به سند رسمی یا حکم قطعی دادگاه که تاریخ آن مقدم است باشد. اگر ادعای ثالث مستند به سند رسمی یا حکم قطعی نباشد یا تاریخ آن مؤخر یا مقارن با تاریخ توقیف باشد مدعی حق باید به دادگاه مراجعه کند. مثلاً یک دستگاه خودرو یا فرش یا مال غیر منقول بازداشت می شود. بعد از آن شخص ثالث پیدا می شود و نسبت به آن ادعای حقی می کند، اجرا باید بگوید دلیل بیاور اگر دلیل او سند رسمی یا حکم قطعی دادگاه باشد و تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف با شرفا می گوید خود اجرا، رفع توقیف می کند. از حیث عملی اگر مانی بازداشت شد و شخص ثالث ادعای حقی کرد همیشه او را به اجرا راهنمایی می کنند. وی دلایل را ضمیمه درخواست می کند و به اجرا می دهد. اجرا آنرا بررسی می کند و بعد قاضی اجرای احکام آن را بررسی می کند. اگر احراز کرد که ادعای ثالث مستند با یکی از دو دلیل است (ماده ۱۴۶) خودش رفع توقیف می کند در غیر این صورت آن را به دادگاه می فرستد و دادگاه اتخاذ تصمیم می کند.

ماده ۱۴۷: دادگاه در هر زمان و هر جا که لازم بداند به اعدا رسیدگی می کند. قانونگذار می گوید در غیر این صورت مدعی حق باید به دادگاه مراجعه کند در اجرای احکام ممکن است پای سه دادگاه یا دو یا یک دادگاه به میان آید. یک دادگاه مثلاً حکم به صورت قطعی از دادگاه ح. تهران صادر شده، همین دادگاه هم دستور اجرا و بعد اجرائیه را صادر می کند و اگر محکوم به امراتی را در تهران برای بازداشت اجرائی معرفی کند برای بازداشت اجرائی حکم هم زیر نظر همین دادگاه اجرا شود پس هم دادگاه صادر کننده حکم هم صادر کننده اجرائیه و هم دادگاهی

که اجراء زیر نظر اوست یکی است گاهی دو دادگاه مطرح است. مثلاً یک حکم در دادگاه عمومی صادر و در دادگاه تجدید نظر فسخ می‌شود. در اینجا دادگاه بدوی دادگاه صادر کننده است چه رأی بدوی فسخ و رأی دیگر را صادر شده باشد و چه آن رأی تأیید شده باشد، در اینجا اجراء زیر نظر دادگاه عمومی است. ممکن است پای همه دادگاه مطرح باشند. حکم از دادگاه عمومی صادر شده، اما محکوم له اموالی از محکوم علیه را در شیراز معرفی می‌کند. حکم باید در شیراز اجرا شود <sup>در شیراز</sup>

«دادگاه ع. شیراز اجرا شود.» بر طبق ماده ۲۵ لایم دادگاهی که حکم زیر نظر آن اجرا می‌شود صالح است.

طبق ماده ۲۶ چون توسط دادگاه ع. شیراز حکم اجرا <sup>شیراز</sup> بنابراین اختلاف باید در دادگاه عمومی شیراز که حکم توسط آن اجرا می‌شود، رسیدگی می‌شود (هر چند زیر نظر دادگاه عمومی تهران حکم اجرا می‌شود) چون ق گفته: حکم توسط آن دادگاه اجرا می‌شود.»

اموالی در شیراز بازداشت شده، ثالث نسبت به آن ادعایی می‌کنند که مستند به سند رسمی نیست. دادگاه شیراز باید رسیدگی کند. ق. می‌گوید: مراجعه به دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست و تشریفات و هزینه دادرسی نیست پس باید لایحه بدهد. دادگاه پس از ابلاغ شکایت به طرفین جلسه می‌گذارد که معمولاً این جلسه های خارج از نوبت است که خیلی سریع می‌باشد. بعد هم می‌گوید اگر دلایل شکایت را قوی یافت، قرار توقیف عملیات اجرایی را تا تعیین تکلیف نهایی صادر می‌کند. این قرار توقیف نسبت به همان مالی که توقیف پرده و بازداشت شده



صادر می شود. مثلاً نسبت به همان فرش فقط قرار توقیف صادر می شود نسبت به  
بعضی اموال بازداشت شده که اعتراضی نسبت به آنها به عمل نیامده، تأثیری ندارد.  
در مورد ماده ۱۴۶ مقاله ای تحت عنوان ثالث در صحنه توقیف از دکتر چاپ شده  
است (شماره ۲۱ و ۲۲) <sup>مگر کفراف صحر</sup>

در ماده ۱۴۷ دادگاه تصمیم خود را در پذیرش یا رد ادعای ثالث در چه قالبی اتخاذ

کند؟! حکم صادر کند یا قرار، یا تصمیم قضایی ساده؟ دعوایی بین شرکت Z و X

مطرح بود و بنیان مستضعفان معترض ثالث اجرایی بود. بنیاد مستضعفان می گفت

من این کالاها را به موجب قرار داد ۴ ماه پیش از شرکت محکوم علیه خریدم. اولین

چیزی که باید توجه می کردم این بود که آیا مدیران شرکت که قرارداد را امضاء

کرده اند در آن زمان مدیر شرکت بوده اند. قرارداد را رئیس بنیاد امضاء نکرده

بود، (قرارداد بین شرکت X و بنیاد مستضعفان منعقد شده بود) این قرار داد بین

دو نفر تنظیم شده بود که یکی زنده بود و دیگری اصلاً متولد نشده بود ماده ۲

اساسنامه بنیاد مستضعفان می گوید: اموالی را که به بنیاد می بخشند بنیاد در صورتی

می پذیرد که برای بنیاد مقرون به صرفه باشد. بنیاد می گفت: دلیل من این سفته

هایی است که داده ام. ولی سفته باید دست فروشنده باشد نه خریدار. پرونده به

نفع ما جلو می رفت. دادگاه چه تصمیمی می تواند اتخاذ می کند؟ در جلسه ای دادگاه

لودر را آزاد نمی کرد و می گفت این لودر در تصرف محکوم علیه بازداشت شده،

بنیاد می گفت این ماشین و سه ماشین دیگر را دو سال قبل خریده ام. لودری که

استاد بازداشت کرد بود. یکی از این ماشینها بود. استاد می گفت این سند اگر

درست هم باشد، نشان دهند مالکیت بنیاد در دو سال پیش است ولی مال خود را در تصرف محکوم علیه بازداشت کرده ایم و اماره ید وجود دارد و اصل بر اماره مقدم نیست.

جلسه ای تشکیل شده که دادگاه تصمیم خودش را بگیرد. اعتراضی که طرف مقابل کرده بود لایحه بود و هزینه و دادرسی نداده بود دادگاه نوشته بود: نظر به اینکه ادعاهای بنیاد مستضعفان و ادله ای که از ارائه کرد مثبت مالکیت بنیاد در تاریخ بازداشت نیست، عملیات اجرایی دنبال می شود و ادعا بنیاد رد می شود. این نه حکم است و نه قرار. بلکه تصمیم قضایی است. اولین اثر سوء که نسبت به معترض

ثالث دارد این است که قابل اعتراض نیست. این چون تصمیم ساده قضایی است اعتبار امر قضاوت شده را ندارد چون فقط حکم اعتبار امر قضاوت شده را دارد. اگر نسبت به این اموال هر گونه دعوایی بین محکوم له و محکوم علیه و یا بین معترض ثالث و محکوم له باشد هیچکس نمی تواند به این تصمیم استناد کند.

سومین نکته قرنیه خود ماده ۱۴۷ است. می گوید: «دادگاه اگر ... تا تعیین تکلیف نهایی ...». آیا این نمی تواند مبین این باشد که تصمیم دادگاه نهایی نیست؟ بلکه می تواند باشد. یعنی علاوه بر تصمیم دادگاه پرونده ممکن است در مرجع بالاتر مطرح شود. دادگاه درست است که در پرونده اجرایی رسیدگی می کنند ولی تکلیف مالکیت مالی را تعیین می کند و باید احراز مالکیت مالک را احراز کند و اگر مالکیت محکوم علیه را احراز کرد می گوید عملیات اجرایی را دنبال کنید.

آیا می‌توان با یک تصمیم ساده قضایی، مالکیت کسی را احراز کرد؟ به نظر استاد دادگاه باید این اختلاف را در قالب حکم حل کند ابتدا تعویق کرده و به این نتیجه رسیدند که رویه قالب این است که می‌گویند باید حکم صادر کرد حتی دادگاه در این خصوص دادنامه صادر می‌کند و اصولاً دادگاهها به اعتراض ثالث اجرایی در قالب اقامه دعوا، دادخواست، هزینه دادرسی، خواهان و خوانده رسیدگی می‌کنند. قسمت اول قابل دفاع است ولی قسمت دوم صددرصد با توجه به متن قانون تخلف انتظامی است. علی‌القاعده حکم باید در صورتی صادر شود که اقامه دعوا شده باشد اما این قاعده‌ای است که می‌تواند استثنائاتی داشته باشد و یکی از موارد استثناء آن این است که گفتیم، یا مثل دعوای تصرف در ماده ۷۷ آ.د.م در حالی که در این مواد می‌گوید حکم رفع تصرف، حکم رفع مزاحمت، یا حکم رفع ممانعت از حق. پس ملازمه‌ای بین حکم و اقامه دعوا وجود ندارد. می‌شود حکم صادر شود ولی اقامه دعوا صورت نگرفته باشد.

به نظر استاد مدعی نمی‌تواند مالکیت خود در مورد مالی که در تصرف دیگری است اثبات کند. ماده ۳۵ این اجازه را نمی‌دهد مگر ماده ۳۷ یا استنباه خواننده که خود اقرار به مالکیت مدعی کند یا اینکه فساد تصرف را اثبات کند مثلاً بگوید وی آنها را طریق دزدی، کلاهبرداری و ... به دست آورده است دکتر کاتوزیان می‌گویند خصوصیتی در اقرار نیست بنابراین اگر مدعی با دلیل دیگری مالکیت خود را اثبات کند کافی است. اما به نظر استاد این حرف قابل قبولی نیست زیرا کسی که مال در تصرفش است با اقرار خودش مالکیت خودش را از بین می‌برد بنابراین اگر

صدعی علیه بگوید مالی که در تصرف من است مال خودم است و فساید خود را رد کند همین کافی است که حکم به نفع او صادر شود اگر چه آن مال مستند به سند رسمی در اموال منقول باشد زیرا اسناد رسمی دلیل بر مالکیت سابق است.

ولی در اموال غیر منقول وجود ماده ۲۲ ق ثبت باعث می شود که ذوالید نتواند در مقابل مدعی با سند رسمی مقاومت کند. زیرا دولت فقط کسی را که به مالک می شناسد که ملک در دفتر ثبت اسناد به نام او ثبت شده و همچنین در بعضی اموال منقول مثل اتومبیل هم چنین است. اگر ماده ۲۲ ق ثبت را در مورد اموال منقول هم جاری بود متصرف نمی توانست به تصرف خود استناد کند.

بعضی می گویند بر طبق ماده ۲۲ ق ثبت قولنامه پیش فروش است و عقد بیع نیست ولی به نظر استاد با قولنامه مالکیت منتقل می شود و فروش حادث می شود اما در مراجع نمی توان با قولنامه پیش رفت. مثلاً در ق روابط موجر و مستأجر می گویند مستأجر با هر دلیل می تواند دعوای خود را اثبات کند و ملزوم به تنظیم سند رسمی نیست اما اگر به شهرداری بروید قرارداد عادی را شهرداری در صورتیکه که سند رسمی داشته باشید نمی پذیرد. من شما را مستأجر می شناسم اولین باری که به اسناد قولنامه محاکم به تنظیم سند رسمی دادند در سال ۱۳۳۲ بود. (ماده ۱۴۶ و ۱۴۷ ق. ثبت) به نظر استاد اگر چه فروشنده بخردار، مورد معامله و ثمن معلوم باشد بیع شرعاً واقع شده است ولی مدعی در محاکم نمی تواند بگوید من مالکم، بلکه باید حکم به تنظیم سند رسمی بگیرد، سند را تنظیم

و حکم را اجرا کنند آن موقع می‌تواند ادعای مالکیت کند. پس اول باید حکم را اجرا کند و ملک در دفتر املاک ثبت شود و بعد او ادعای مالکیت کند.

عده‌ای می‌گویند قولنامه قول به فروش است، ولی این برای ما قابل قبول نیست یکی از تالی‌های فاسد این نظر این است که اگر فروشنده ملک را انتقال داد مجرم شناخته نمی‌شود. بر خلاف این رویه دادگاه‌ها و قضات معتقدند که بیع واقع شده است.

ادعای شخص ثالث نسبت به اموال ممکن است نسبت به اموال غیر منقول باشد در این صورت تکلیف چیست؟ اگر ارزش مال بازداشت شده بیشتر باشد، تا از حیطه بازداشت بیرون آید گرفتاری زیادی دارد. فرض کنیم حکمی علیه شمس صادر شده به نفع زرنگار، زرنگار ملکی را از شمس با پلاک ثبتی معرفی می‌کنند اجرا دستور بازداشت آن را به اداره ثبت می‌دهد و اداره ثبت می‌گوید شمس مالک است و بنابراین ملک را به نفع زرنگار بازداشت می‌کند این ملک در ۳۱ فروردین بازداشت می‌شود. اصفهانی ۱۰ روز بعد (معمولاً یا تبانی) یک مبایعه‌نامه‌ای ارائه می‌کند که به تاریخ قبل از بازداشت تنظیم شده بعد لایحه‌ای به اجرا می‌دهند و می‌گویند ملک در زمان بازداشت متعلق به من بوده و من آن را در ۱۵ فروردین خریده‌ام. چون ادعا مستند به سند رسمی و حکم دادگاه تبوده اجرا پرونده را به دادگاه می‌دهد دادگاه باید چه کار کند؟

ملک به حکایت پرونده ثبتی طبق دفتر املاک به استناد ماده ۲۲ در تاریخ بازداشت متعلق به شمس بوده است.

زرتنار منک را رسماً به نفع خودش بازداشت کرده است و اصفهانی به قرارداد عادی استناد می‌کند که تاریخ آن مقدم بر تاریخ بازداشت است و ادعا می‌کند که ملک را قبل از بازداشت خریداری کرده است به نظر استناد یک مقررہ سرنوشت ساز در اینجا مقررہ ماده ۱۳۰۵ ق.م است: «در اسناد رسمی تاریخ تنظیم حتی بر علیه اشخاص ثالث معتبر است ولی در اسناد عادی تاریخ فقط درباره کسی که در تنظیم سند شرکت داشته و ورثه آنها یا کسی که به نفع او وصیت شده معتبر است.

*بنابر این امر خواهان نمی‌تواند به تاریخ سند عادی استناد کند چون تاریخ سند رسمی او معتبر است.*  
*و استخوان باید به تاریخ زیر غیرت سند رسمی (ماتر است) در سند رسمی*

بعضی می‌گویند: ما سند رسمی را علیه اشخاص ثالث می‌توانیم مورد استفاده قرار دهیم ولی سند عادی را نمی‌توانیم و بنا بر این اگر ما به استناد سند عادی علیه دیگری ابطال معامله‌ای را خواستیم نه آن معامله رسماً بین او و دیگری منعقد شده دادگاه باید این دعوا را غیر قابل استناعت بداند. جعفری، آپارتمانش را با قولنامه به باقرزاده یک ماه قبل از عید می‌فروشد و بعد رسماً به آقای دهقان می‌فروشد بعضی می‌گویند باقرزاده نمی‌تواند ابطال این معامله رسمی را بخواهد، زیرا در این صورت نقض ماده ۱۳۰۵ کرده است زیرا به قرارداد عادی علیه ثالث (دهقان) اعتبار می‌دهد. ولی به نظر ما اینطور نیست. ماده ۱۳۰۵ می‌گوید در اسناد رسمی تاریخ تنظیم حتی نسبت به اشخاص ثالث معتبر است یعنی اگر شمس به استناد سند رسمی که با جعفری تنظیم کرده بر علیه سرمدی اقامه دعوا کرد و سرمدی گفت من از کجا بداند در چه زمانی سند تنظیم شده می‌گوئیم ماه ۱۳۰۵ می‌گوید لذا به تاریخ مندرج در سند رسمی می‌توان استناد کرد.

اما در اسناد عادی تاریخ تنظیم فقط بین شمس و جعفری معتبر است اما اگر  
خواستیم علیه سرمدی آنرا مورد استفاده قرار دهیم یعنی توانیم به تاریخ آن در قبال  
سرمدی استناد کنیم.

سپس اگر خواستیم تاریخ تنظیم سند عادی را علیه ثالث مورد استفاده قرار دهیم  
باید به دلایل دیگر استناد کنیم و باید ما با دلایل دیگر تاریخ تنظیم سند عادی را  
اثبات کنیم.

بنابراین چون زرنگار این ملک را رسماً بازداشت کرده است، خانم اصفهانی به استناد  
سند عادی نمی‌تواند بگوید این ملک قبل از تاریخ بازداشت متعلق به من بوده چون  
ماده ۱۳۰۵ جلوی او را می‌گیرد و می‌گوید تو نمی‌توانی بتویی من به استناد این  
مبیعه نامه این ملک را در ۱۵ فروردین خریدم چون سند عادی را علیه ثالث  
(زرنگار) مورد استفاده قرار نمی‌توان داد.

دادگاه در صورتیکه ببیند مبیعه نامه تمام عیار است، دنبال تاریخ تنظیم آن می‌رود  
ولی اگر ببیند شرایط اولیه بیع را ندارد دنبال آن نمی‌رود.

در سال ۶۱-۶۲ در دفتر شعبه بودم آقای به من گفت بنده در سال ۵۷ یک  
آپارتمانی را با قول نامه خریدم و گفت یک روز تو خونم نشسته بودم که مامور  
اجرا آمد خانه را تخلیه کند و گفت این ملک را به رهن بانک گذاشته‌اند و راهن  
دین را پرداخت نکرده و بنا بر ماده ۳۴ ق. ثبت بانک مالک ملک شده چرا که ملک  
فقط آن ملک شده چرا که مالک قبلی آن ملک من را به رهن گذاشته بود. وی  
طبق ق. اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت می‌خواست مبیعه نامه عادی را که قبل از

رهن تنظیم شده علیه ثالث (بانک) مورد استفاده قرار ندهد به او تنظیم اگر  
می خواهی این را ثابت کنی باید تاریخ تنظیم سند را با دلیل دیگری ثابت کنی

پس با ماده ۱۳۰۵ مشکل را می توان حل کرد ق. تعزیرات دخیل و تصرف در اموال  
بازداشت شده را جرم می داند و معامله آنها بر طبق مواد ۵۵ و ۵۶ ق. اجرای احکام  
مدنی باطل است.

شمس آپارتمان خود را در ۳۱ فروردین به اصفهانی می فروشد و مقداری پول

می گیرد و چکی را به دست زرنگار می دهد و می گوید <sup>بسیار این چک</sup> این قرار تامین خواسته <sup>خارج</sup> <sup>باز</sup>

بگیر و آپارتمان من را بازداشت کن. اینجا سوئیت از جانب فروشنده با تبانی خانم

زرنگار وجود دارد. خانم زرنگار آپارتمان من را به نفع خودش بازداشت می کند. این

مسأله می تواند دو جنبه داشته باشد از یک جهت بگویم که شمس با زرنگار دوست

است و سند رسمی به نام خودش است به او (زرنگار) چک می دهد که به اجرا

بگذارد و آپارتمان را بازداشت کند و به اصفهانی ندهد از جهت دیگر زرنگار واقعا از

شمس چک دارد و شمس آن را با قولنامه به اصفهانی داده تا به زرنگار نرسد.

دادگاه وقتی ببیند مبیعه نامه درست و محکم است تنها چیزی که دادگاه باید کشف

کند این است که تاریخ تنظیم سند چه موقع بوده است؟!

### جلسه هشتم

در اواخر حکومت قاجاریه، از سال ۱۲۹۰ شمسی عده ای که در خارج تحصیل کرده

بودند مثل مشیرالدوله پیرنیا و... به این نتیجه رسیده بودند که علت ترقی ممالک

پیشرفته مقررات آنهاست و بنابراین کوشش کردند مقررات آن ممالک را در ایران



تدوین کنند و لذا بیشترین مقررات مانند ثبت از فرانسه، ایتالیا، آلمان و روسیه اقتباس شده است یکی از بهترین آنها قی ثبت اسناد املاک است که در سال ۱۳۱۰ شمسی تصویب شد. ما می‌خواهیم در مورد ثبت املاک و نه اسناد صحبت کنیم. اگر کسی در ایران مالک ملکی باشد و به اداره ثبت مراجعه کند و اعلام کند که من مالک این ملک هستم اداره ثبت بررسیها و اقدامات لازم را انجام می‌دهد و اگر مشخص شد وی مالک است اسم او را به عنوان مالک در یک دفتر ثبت می‌کند و دلیلی مبنی بر ثبت ملک به او می‌دهد به نام دفترچه مالکیت بعد از اینکه این دفترچه مالکیت داده شد دولت فقط کسی را مالک می‌داند که سند ثبت به نام اوست یا ملک به او منتقل شده و اسم منتقل‌الیه در سند است این ق. در سال ۱۳۱۰ تصویب شد وقتی این تصویب شده چون یکبار در ایران نمی‌توانستند آن را اجرا کنند لذا شاهد ثبت اجباری املاک در نقاطی از کشور بودیم که وزارت دادگستری اعلام می‌کرد فلان نقاط شهری از فلان تاریخ تا فلان تاریخ باید به ثبت برسند. از سال ۱۳۱۰ ثبت اجباری در جاهای مهم و بزرگ اعلام شد (مثل اصفهان، مشهد، تهران، شیراز، تبریز).

وقتی ثبت اجباری را می‌خواستند اعلام کنند مثلاً در شیراز او اول نقشه ثبتی شیراز را ترسیم می‌کردند بعد آن قسمت را که می‌خواستند ثبت اجباری اعلام کنند به بخشهایی تقسیم می‌کردند مثلاً به ۵ بخش اداره ثبت اعلام می‌کردند نظر به اینکه ثبت اجباری در شیراز اعلام شده کسانی که خود را مالک می‌دانند ظرف سه ماه بعد از این آگهی اقدام به درخواست ثبت دهند. در آن زمان اداره ثبت ماموران

پلاک کوبی داشت که بخشی را پلاک کوبی می کردند مثلاً فقط در بخش یک می رفت آن قسمت از بهشتهایی که مالک پارک داشت را می نوشت و شماره به او می داد دومین ملک به همین صورت پلاک ... و صورت جلسه‌ای برای هر ملک تنظیم می کرد.

بعد از این مأمور پلاک کوب هر کدام را در یک پوشه می گذارد و شماره - می نویسد. این‌ها همه مربوط به بخش یک شیراز (مثلاً) است همین کار را مأمور پلاک کوب در دیگر بخش‌ها می کند. وی در آنجا پلاک ۱ و ۲ ... از بخش ۲ است. بعد این پوشه‌ها را در بایگانی به ترتیب جای می دهد و اولین سنگ بنای مدارک ثبتی این ملک که هم شماره پلاک و هم شماره پرونده ثبتی دارد گذاشته می شود.

این روال اکنون هم همین طور ادامه پیدا می کند و ملک را با شماره پلاک ثبتی

می شناسند و ما ناچاریم به ثبت، شماره پلاک را بدهیم. اگر فرض کنیم به ثبت نام و نام خانوادگی را بدهیم، به ما جواب نمی دهند زیرا پرونده ثبتی نه بر اساس اسم اشخاص و نه بر اساس آدرس است؟ زیرا مالک ممکن است بمبرد ملک را انتقال دهد یا آدرس ملک عوض شود... مالک ملک مدام در حال تغییر است بنابراین در اداره ثبت فقط به ارائه پلاک ثبتی است که پرونده قابل پیدا کردن است هر مالکی برای هر ملکی باید یک درخواست ثبت بنویسد که به آن اخطار نامه ثبتی می گویند. درخواست می کنم که این ملک را به نام من به ثبت برسانید.

اداره ثبت اسم متقاضی ثبت را در دفتر می نویسد. دادخواست درخواست خلع ید داده شده بود نسبت به قسمتهایی از منطقه - که در سال ۱۳۱۰ نسبت به آن ثبت

اجباری اعلام شده بود قبلاً کسی به اسم یوسف فرزند فلان اظهارنامه ثبتی داده و اسمش در دفتر اظهارنامه موجود بود، خواهان سهامی گفتند درست است که هیچ وقت پدر ما (یوسف) پی گیری برای ثبت ملک نکرده ولی در دفتر اظهارنامه اسم او به عنوان متقاضی ثبت این املاک موجود است. ولی الان این ملک در تصرف خواندگان است و ما حکم خلع ید آنها را می خواهیم و باید دستور موقت صادر کنید و خواندگان را از هر گونه نقل و انتقال ملک و دخل و تصرف در آن ممنوع کنید قاضی گفت ۱۰۰ هزار تومان تأمین دهید تا دستور موقت صادر کنیم. دستور موقت صادر شد مبنی بر ممنوعیت هر گونه نقل و انتقال و هر گونه دخل و تصرف در ملک از سوی خواندگان خواندگان می گفتند ما مالک هستیم و دستور موقت به ضرر ماست. ما پیش قاضی رفیتم و گفتیم شما ۱۰۰ هزار تومان گرفتید و دستور موقت صادر کردید. هر روز یک میلیون در این جا کار می شود. بر اساس ماده ۲۲۱ درخواست دادن تأمین مناسب و لغو اثر از دستور موقت دادیم و زیر درخواست نوشت به وکیل خواهان ابلاغ شد که رفع دستور موقت مستلزم پرداخت ۲۰۰ هزار تومان است چون تأمین باید متناسب باشد. بنابراین اسم متقاضی ثبت را در دفتر اظهارنامه ثبت می کنند و در پوشه می گذارند. بعد اسامی متقاضیان ثبت را آگهی می کنند که اشخاص ذیل درخواست ثبت املاک ذیل را نموده اند (آگهی نوبتی) اگر معترضی وجود دارد ظرف ۲ ماه مراجعه و اعتراض خود را کتباً تسلیم نماید در این مرحله دو حالت دو مال وجود دارد. یا ظرف ۲ ماه معترض و دادخواه پیدا نمی شود. کسی اعتراضی نمی کند با انقضای مدت سند

مالکیت به نام متقاضی صادر می‌شود و در دفتر املاک به عنوان اولین مالک اسم ما  
نوشته می‌شود و سند به عنوان دلیل مالکیت به ما داده می‌شود و از این به بعد با  
توجه به ماده ۲۲۲ ق ثبت تنها ما مالک هستیم. در ماده ۱۰۵ آمده: اگر ابتدا ملک به  
نام کسی ثبت شود و به هر عنوان بعداً عدم مالکیت او ثابت شود. (کلاهبرداری یا  
جعل و...) متضرر فقط می‌تواند ادعای خسارت کند و ادعای ابطال مالکیت غیر ممکن  
است اگر چه با جعل، سرقت و کلاهبرداری ملک به نام مالک به ثبت رسیده باشد.  
این سند را نمی‌تواند ابطال کرد و باید ادعای خسارت کرد.

دعوا ابطال سند مالکیت، دعوی بی اساسی سند انتقال مالکیت است. این دعوا رایج  
است مثلاً ملک به مزایده گذاشته می‌شود و ما می‌گوئیم مزایده باطل است و سند  
مالکیت باید ابطال شود. اما سندی که به نام اولین متقاضی که ثبت شد دیگر  
نمی‌توان ابطال کرد.

اگر واخواه (معتراض) پیدا شد اعتراض باید کتباً و روی فرم دادخواست نوشته شود  
با نوشته شود و بعداً به دادگاه عمومی داده شود دادگاه هم به اداره ثبت اعلام  
می‌کند تا ثبت مطلع شود که در مدت مقرر واخواه پیدا شده است تا نتیجه  
اعتراض باید جریان ثبت را متوقف کند و هر کس را دادگاه به موجب حکم نهایی  
مالک تشخیص داده ملک به نام او به ثبت می‌رسد. در این دعوا خواهان واخواه و  
خوانده متقاضی ثبت است.

کار خواهان مشکل است چون بار دلیل بر دوش خواهان است. همین که خوانده  
درخواست ثبت کرده کارش راحت است و لو <sup>لازم</sup> نیست که ثابت کند ملک متعلق به

اوست و خواهان باید ثابت کند که ملک متعلق به اوست که معمولاً و اخراًه  
(معرض) محکوم می شود.

سند مالکیت الزاماً دلیل شرعی مالکیت نیست.

پرونده ثبتی و دفتر نشان دهنده این است که آخرین مالک کیست و این هم بر  
اساس پلاک ثبتی تنظیم شده نه اسم مالک و نشانی ملک.

در پرونده ثبتی اولین شماره ملک پلاک ثبتی است. در زیر آن نوشته دفتر. دفتر  
یعنی دفتر املاک (دفتر املاک شماره ردیف دارد. اگر دفتر املاک اولی پر شود  
می نویسند دفتر املاک ۲، ۳ و... وقتی در یک بخش ثبتی تعداد املاکی که به ثبت  
می رسد زیاد باشد دفتر املاک هم زیادتر است.

(یک شماره نوشته) معنی ماده این است اگر آخرین وضعیت ملک را طبق دفتر  
املاک خواستید پیدا کنید دفتر ۱۸ املاک را پیدا می کنید. بعد شماره ثبت را که در  
هر دفتر املاک این شماره ها وجود دارد پیدا می کنید. یعنی دفتر املاک ۱۸ را که  
آوریم مثلاً ردیف ۱۲۹ را نگاه می کنیم. (که مثلاً در صفحه ۱۳۶ این ردیف وجود  
دارد) یعنی دفتر املاک، شماره ۱۸ صفحه ۱۳۶ را می آوریم تا در آنجا آخرین  
وضعیت ملک را ببینیم.

صفحه های بعد از آن صفحه، صفحه های نقل و انتقال است. برای این که ثبت <sup>بسیار</sup> ~~بهرین~~  
آیا آیا مطابق دستور اجرا باید ملک را باز داشت کند یا نه. باید ببینید آیا ملک به  
نام محکوم علیه است یا نه؟ پس ما اگر پلاک ثبتی و بخش ملک را بدانیم پرونده

ثبتی را بیرون می آورند و در آن محدوده به ما می گویند پرونده در کدام شماره  
و ردیف است.

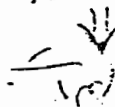
پس مشکل ~~ملاک~~ محکوم له و وکیل او پیدا کردن پلاک ثبتی ملک است. بعضی  
اوقات ما این پلاک را می دانیم اما وقتی پلاک ثبتی را نمی دانیم می گویند بهترین راه  
این است که به قطعه مجاور بلافاصل ملک مراجعه کنید و سند مالکیت او را ببینید.  
حدود مشخصات ملک عموماً در هر سند مالکیت با توجه به پلاکهای ثبتی مجاور  
قید شده است. بنابراین اگر نخواهیم به خود محکوم علیه مراجعه کنیم به ملک  
مجاور بلافاصل او مراجعه می کنیم و در سند آن ملک نوشته که پلاک ثبتی ملک  
مورد نظر شما چیست. البته این راه خوبی نیست زیرا به همسایه محکوم علیه اطلاع  
می دهد و او ملک را منتقل می کند. بهترین راه، مراجعه به پرونده آب، برق، گاز یا  
تلفن ملک است. اما دسترسی به پرونده آب، برق، گاز و تلفن کار ساده ای نیست  
و زیرا در بایگانی آنها پرونده زیاد است لذا دسترسی به فیش آب بهترین راه است  
بعضی اوقات پلاک ثبتی در فیش نوشته شده، که اگر بایگانی بدهیم پرونده را  
می آورند و کپی سند مالکیت در آن سند است یا برق ملک تلفن ملک و غیره با  
مراجعه به اداره نوسازی شهرداری، که باید نشانی ملک را بدهیم با کمی جستجو  
می توانند پرونده ملک را پیدا کنند. بنابراین پلاک ثبتی ملک را پیدا می کنیم و لایحه  
ای به اجرا می دهیم برای درخواست بازداشت. اجرا همیشه می خواهد شما مبلغی  
را که می خواهید ملک در قبالتش بازداشت شود معین کنید، زیرا اجرائیه شما سقف  
دارد و باید معلوم شود در قبال چه مبلغی مال باید بازداشت شود. تعیین رقمی که

ملک باید در قبال آن بازداشت شود تا هی اوقات برای وکیل مشکل است و باید به محکوم له (موکل او) بگوئیم، زیرا اگر مبلغ را کمتر از مبلغی که در مزایده به فروش می رود بگوئیم نتیجه این می شود که یک مقدار از ملک بازداشت نمی شود. مثلاً اگر ملکی ۷ میلیون می ارزد و ما بگوئیم در قبال ۵ میلیون بازداشت کنید، ملک فقط برای ۵ میلیون بازداشت می شود ولی اگر بیشتر اعلام کنیم، مثلاً گفتیم ۱۵ میلیون ولی ۱۰ میلیون به فروش برسد (ملک را به مزایده می گذاریم و ۱۰ میلیون به فروش می رسد) مقداری از پول را به دست نمی آوریم و اجرا بر می شود. بنابراین باید بررسی کنیم که ملک چقدر قیمت می شود و در مزایده به چه مقدار به فروش می رسد. اجرا با استناد به درخواست، به اداره ثبت محل وقوع ملک دستور می دهد که نظر به اینکه در پرونده اجرایی ... مقتضی است به بازداشت آن در قبال فلان مبلغ اقدام کنید و جواب را به ما بدهید. این دستور را به وکیل هم می دهند. این دستور بدون فوت وقت باید به اداره ثبت داده شود. رئیس ثبت دو دستور می نویسد. ۱- دفتر ثبت شود. ۲- دفتر بازداشتی ها با هماهنگی با بایگانی اقدام شود. در اجرای دستور اول همین نامه مثل تمام نامه های دیگر در دفتر بایگانی ثبت می شود. (در این دفتر تمام نامه های وارده و صادر ثبت می شود). در اجرای دستور دوم دفتر بازداشتی ها باید با هماهنگی بایگانی باید اقدام وارده کند.

وقتی پلاک ثبتی ملک و مبلغ به اجرا اعلام شد اجرا دستوری به اداره ثبت می دهد که پلاک اگر به نام محکوم علیه است بازداشت شود. این نامه (دستور) اجرا به ثبت می رود و بعد باید به دفتر بازداشتی ها برود تا که با هماهنگی بایگانی نسبت به بازداشت ملک اقدام شود پرونده ثبتی ملک را وقتی پیدا می کنند ذو حالت وجود دارد.

۱- ملک به نام محکوم علیه نباشد یعنی آخرین مالک به حکایت پرونده ثبتی و دفتر املاک شخصی غیر از محکوم علیه است در این صورت ثبت پاسخ اجرا را می دهد که ملک به نام محکوم علیه نیست.

۲- حالت دوم اینکه ملک به نام محکوم علیه باشد که در این حالت دو فرض متصور است.



الف: ملک سابقه بازداشت ندارد در این حالت محکوم له بازداشت کننده بر بقیه مقدم است مراهل بازداشت در دفتر بازداشت به کامپیوتر داده می شود و در حاشیه دفتر املاک قید می شود و دستور اجرا در پرونده ثبتی بایگانی می شود.

ب: ملک در تاریخ فلان مقدم بر محکوم علیه بازداشت شده است. این دو فرض را بررسی می کنیم اما به نظر ما فرض سوومی هم وجود دارد. وقتی دستور بازداشت به اداره ثبت واصل می شود علی رغم اینکه آخرین مالک پلاک. محکوم علیه است و استعلام دفترخانه که روی پرونده است. به آن پاسخ مثبت داده و آنرا تأیید کرده است ولی پرونده ثبتی و دفتر املاک چیزی بیش از این نمی گوید.



یعنی در تاریخ قبل از اجرا محکوم علیه به دفتر خانه مراجعه می کند که می خواهم ملک را بفروشم و دفتر از ثبت استعلام کرده و ثبت هم گفته که ملک آزاد است. اما دیگر پرونده نشان نمی دهد که آیا محکوم علیه پس از استعلام از دفتر خانه سندی تنظیم کرده یا نه؟ دفتر خانه وقتی سندی را تنظیم می کند، یک فرم به نام برگ خلاصه معامله تنظیم می کند. در اینجا نام معامل و متعامل و مشخصات آنها و نوع معامله، پلاک ثبتی ملک و مقدار ملک مورد معامله را قید می کند و در چند نسخه تنظیم می کند و یکی از آنها را دفتر خانه به ثبت می فرستد تا سند ملک تنظیم شود. البته یک نسخه را هم به متعامل می دهد. بنابراین اگر من دستور بازداشت گرفتم و به اداره ثبت بردم و ممکن است روی پرونده استعلام موجود باشد که مشکلی پیش نمی آید و ممکن است استعلام موجود نباشد در این صورت چه باید کرد؟! وقتی دستور بازداشت به اداره ثبت و اصل می شود، اگر ثبت در حالی که خلاصه معامله را به اداره ثبت فرستاده پاسخ مثبت دهد مشکلی پیش نمی آید زیرا ثبت می گوید در تاریخ وصول دستور بازداشت محکوم علیه مانکیت نداشته اما اگر برگ خلاصه معامله به اداره ثبت نیامده باشد، ولی ثبت پاسخ مثبت داده باشند از طرفی دفتر املاک نشان می دهد که ملک به نام محکوم علیه است و از طرفی هم چون خلاصه معامله به ثبت نرسیده ثبت نمی داند که محکوم علیه هنوز مالک است یا نه؟ در اینجا باید محکوم له از ثبت بخواهد که نامه ای به دفتر خانه استعلام کننده بفرستد که اگر معامله انجام نشده دیگر نشود زیرا ملک بازداشت است ولی اگر انجام شده شماره، تاریخ و ... آنرا بگوئید. وکیل محکوم له باید به دفتر خانه

استعلام کننده برود تا اگر سند را تنظیم کرده باشند شماره، تاریخ و ... را بگیرد و  
اگر تنظیم نکرده باشند بگوید (بگر سندی تنظیم نکنید، چون ملک بازداشت شده  
است).

وقتی نامه را به دفتر خانه می بریم دو حالت دارد یا سند تنظیم شده که شماره و  
تاریخ سند نشان می دهد که قبل از وصول دستور بازداشت به اداره ثبت، سند  
تنظیم شده در این صورت ثبت به اجرا می گوید که محکوم علیه در زمان وصول  
دستور بازداشت مالک نیست.

اما اگر دفتر خانه سند را تنظیم نکرده باشد در جهت عکس به نفع محکوم له است.  
محکوم له پاسخ را به ثبت می آورد و اعلام می کند مالکیت محکوم علیه باقی است  
و دفترخانه دیگر حق تنظیم سند را ندارد.

ملک روز وصول در  
بازداشت است

اما این احتمال وجود دارد که ثبت دستور دهد اگر سند تنظیم نکرده ای نکن و اگر  
تنظیم کرده ای شماره آن را بدو ما پنج روز بعد به دفتر خانه رویم اگر دفترخانه  
همان روز بعد از وصول استعلام ثبت ملک را انتقال داده و سند تنظیم کرده باشد  
چون که معامله روی ملک بازداشت نشده انجام گرفته و مشمول مواد ۵۵ و ۵۶ و  
۵۷ است لذا بلاثر است. پس ملاک روز وصول دستور بازداشت به ثبت می باشد و  
اگر تا این روز، روی ملک معامله ای انجام نشده باشد مال از آن تاریخ بازداشت  
شده محسوب می شود. در گذشته این احتمال وجود داشت که اگر یک دفتر خانه  
استعلام کند و جواب مثبت بگیرد دفتر خانه های دیگر بر طبق آن استعلام و پاسخ  
می توانستند سند تنظیم کنند. اما بعداً بخشنامه شد که دفترخانه ها اگر استعلام

کردند و پاسخ گرفتند، این استعلام و پاسخ برای دفتر خانه‌های دیگر معتبر نیست و خود دفتر خانه باید استعلام کند و پاسخ بگیرد.


بحثی که پیش می‌آید این است که طبق ماده ۵۵ و ۵۶ معامله نسبت به مال بازداشت شده باطل است در آ.د.م. چیز اتماتیکی وجود ندارد. اینکه می‌گویم معامله باطل و بلاثر است این بطلان را باید در دادگاه اثبات کنیم و حکم آن را بگیریم. چون در حرف چیز اتماتیکی نداریم. بنابراین باید به دادگاه برویم و دادخواست بدهیم که حکم بطلان معامله را صادر و اعلام کنید یعنی اگر معامله نسبت به مال بازداشت شده باشد باید به دادگاه برویم و معامله را باطل کنیم و ملک به نام محکوم علیه برگردد تا که دستور بازداشتی که روی پرونده ثبتی است عمل به خود بگیرد. حق تقدم برای بازداشت کننده در چه تاریخی بوجود می‌آید؟ نسبت به اموال غیر منقول از تاریخی که دستور اجرا به اداره ثبت صادر شده این حق تقدم به وجود می‌آید در اداره ثبت باید این مسأله (بازداشت) در دفتر اندیکاتور ثبت شود و از طرف دیگر نیز در دفتر بازداشتی‌ها هم باید اقدام شود.

قبلاً نمی‌گذاشتند ناصله بیفتد ولی الان اینطور نیست، بنابراین معمولاً فاصله ای بین روز وصول دستور بازداشت و روزی که بازداشت اعمال می‌شود بوجود می‌آید وقتی بازداشت به کامپیوتر داده شود و در حاشیه دفتر املاک قید شود دیگر بازداشت اعمال شده است حق تقدم چه وقت به وجود می‌آید؟

به نظر استاد با ثبت دستور بازداشت در دفتر اندیکاتور، حق تقدم بوجود می‌آید اگر چه بازداشت زمانی به وجود می‌آید که در کامپیوتر داده شود و ... اگر یک

دستوری امروز در دفتر اندیکاتور قید شود و دستور دیگر فردا در دفتر اندیکاتور ثبت شد حق تقدم پارلی است. یک اجرائیه داشتیم علیه شرکتی حرجه گشتم مالی پیدا نکردم به بایگانی حوزه ای که شرکت در آنجا ثبت بود رفتم و گفتم من یک اجرائیه علیه این شرکت دارم و این شرکت طلبکارهای متعددی دارد و کلاً سایر طلبکارها شاید توانسته باشند ولی من نتوانستم پلاک ثبتی از این شرکت پیدا کنم اگر آنها ملکی بازداشت کردند به من بگویند تا اول من اقدام کنم بعد بقیه طلبکاران من زودتر دستور بازداشت را بزنم و در دفتر اندیکاتور ثبت کردم و لذا من مقدم شدم. به نظر استاد اگر اشتباهی رخ دهد و کسی که این اشتباه به ضرر او اتفاق افتاده که باید از مقدم می بود ولی مؤخر شده باید به رئیس ثبت اطلاع دهد که مطابق دفتر اندیکاتور زودتر دستور بازداشت را آورده ام و بنابراین من بازداشت کننده مقدم هستم

نکته ای که باید بگویم اینکه دستور بازداشت که روی پرونده ثبتی آمد اگر ملک به نام محکوم علیه باشد بازداشت می شود فرقی نمی کند که شما بازداشت کننده چند باشید و چند نفر بر شما مقدم باشند چه ملک اینقدر ارزش داشته باشد و چه نداشته باشد و علی الاصول حق تقدم ها به نوبت بازداشت کنندگان اعمال می شود. ماده ۶۳۲ ق.م.را آ.د.م قدیم در حکم سرقت (دخول و تصرف در مال بازداشت شده) دانسته بود. اگر ثالث مالی را که معتقد است مال خودش است بفروشد و مال فی الواقع بازداشت شده و مشمول ماده ۶۳۳ بوده، در معامله بگوید که مال متعلق به خودم است این درست و کافی است زیرا مال متعلق به خود محکوم علیه

باید بازداشت شود. 

شمس خانه اش را با مبیعۀ ناعه به من فروخته در مبیعۀ ناعه نامۀ شرط کرده‌ایم در صورتی که یکی از چکهای که بابت ثمن داده شده وصول نشود معامله خود به خود منفسخ شود. یکی از چکها وصول نشده و معامله ~~بلا اثر~~ طبق شرط خود به خود منفسخ می‌شود. حالا اگر شمس خانه را بعد از عدم وصول چک به دیگری فروخت، عده ای معتقدند چون هنوز شمس با من ارتباط <sup>موجود</sup> دارد و خانه ملک عقد من است و مرجع صالحه ای این عقد را بلا اثر نکرده خانه در مالکیت من است و حتی بعضی قائل به مجازات انتقال مال غیر و کلاهبرداری برای شمس هستند و این نظر، نظر قوی است.

پرونده ای آکپی مزایده زده و گفته هر کدام از قسطها را که ندهید معامله به خودی خود منفسخ می‌شود. بعضی از خریداران هم بعضی اقساط را ندادند. اینها گفتند شما مالکیتی در این پلاک ندارید و همه پولها را ما بابت خسارت برداشته‌ایم و بعد ملک را انتقال داده‌اند. وکیل طرف گفت این ملک در عقد موکل من است و شما کلاهبرداری کردید اگر این کار انجام شود به نظر استاد در عرض کلاهبرداری قرار می‌گیرید و باید سازش کنند. پس این مسأله جنبه کیفری به خود می‌گیرد زیرا من ملک را با توافق به شما فروختم. حالا از نظر شمس معامله منفسخ است ولی از نظر من منفسخ نیست. حالا این را باید قاضی احراز کند تا بعد من بتوانم ملک را به دیگری منتقل کنم. ماده ۶۳۳ در جهت نظم عمومی است. به نظر استاد تا زمانی که معامله توسط دادگاه فسخ نشود، معامله به مال غیر است. در زمان انجام

معامله قرارداد هنوز وجود داشته است در واقع ما باید به جنبه انتظامی مقررات  
کنیزری بپناه کنیم همانگونه که در مالی که خریدیم این نمی توانیم به زور وارد شویم  
و اگر به زور وارد آن شدید <sup>منصف</sup> ~~مکلف~~ عدوانی هستید.

البته نظر مخالفی هم وجود دارد به این صورت که چون با تحقق شرط معامله خود  
به خود منفسخ شده است، درست است که قرار داد وجود دارد ولی عقد دیگر  
منفسخ شده و چون منحل شده ملک به مالکیت شمس در آمده و معامله به مال  
غیر نیست.

عدم منع کسب علم دارنده  
انفساخ

(البته استاد نظر اول را قبول دارد).

آقای به من مراجعه کرد و گفت ما امتیاز معدنی را خریدیم. یک مقداری نقد  
دادیم و یک مقداری به صورت چک گفتیم در صورتی که مجوز اداره صنایع را مبنی  
بر قابل انتقال بودن این امتیاز گرفتید چکها را برای نقد کردن به بانک (ببرید چکها  
حال بوده) آنها چکها را می برد تا وصول کند اما، چکها برگشت می خورد. لذا آنها  
در صدد توقیف اموال موکل من برآمدند می توانید دعوایی که اقامه کردیم در  
رابطه با چکها قرار توقیف عملیات اجرایی است چون این چکها را زمانی اجرا گذاشته  
بودند که نباید می گذاشتند. از دادگاه خواستیم که اجزا را ابطال کند. ما، دعوا اعلام  
انفساخ قرارداد را اقامه کردیم و گفتیم چون هر یک از چکها که باید پرداخت  
می شد منوط به گرفتن مجوز از اداره صنایع بوده است و در قرارداد ذکر شده  
بوده که هر یک از چکها که برگردد معامله منفسخ است لذا از دادگاه می خواهیم  
که حکم انفساخ معامله را اعلام کند.



نقدها را بجز آنجا که نگردد ناحیه غیر ضروری در آن پیگیری نگردد

الزاماً

ماده ۹۰: در موردی که شخص ثالث دین خود را ...

مثل اجاره بها اگر بدهی شما به صورت اقساط است اگر مأمور اجرا از شما مطالب کرد باید به قسمت اجرا بدهید به جای اینکه به محکوم علیه بدهید.

نکته این است که این توقیف نامه شخص ثالث که به ثالث ابلاغ می شود تا چه اندازه ثالث را مأخوذ می کند؟ آیا می توان گفت مال یا وجهی که در این توقیف نامه است نزد ثالث توقیف شده محسوب می شود یا خیر؟

ماده ۹۱ و ۹۲ پاسخ این سؤال را می دهد (سکوت و انکار)

هر گاه شخص ثالث منکر وجود تمام یا قسمتی از مال یا طلب و اجور محکوم علیه نزد خود باشد سرمد<sup>ن</sup> در خانه ما نشسته، مأمور اجرا توقیف نامه شخص ثالث را به او ابلاغ می کند، شمس محکوم علیه و جعفری محکوم له است. بدین وسیله به شما ابلاغ می شد که این فرش و وجه از این تاریخ نزد شما توقیف شده محسوب می شود و نمی توانید آن را به شمس بدهید در غیر این صورت مسئول هستید.

ماده ۹۱ می گوید اگر شما در خانه نشسته اید و این توقیف نامه به شما ابلاغ شود و شما منکر وجود تمام یا قسمتی از این وجه یا مال نزد خود هستید باید ظرف ۱۰ روز از ابلاغ به قسمت اجرا اطلاع دهید، (اگر منکر است باید ظرف ۱۰ روز اعلام کند).

ماده ۹۲: هرگاه شخص ثالث به تکلیف مقرر در ماده قبل عمل ننماید ...

ماده ۹۱ گفت اگر منکر هستی ظرف ۱۰ روز اطلاع بده. ماده ۹۲ می گوید اگر ظرف ۱۰ روز اطلاع ندهید یا بر خلاف واقع منکر وجود طلب یا وجوه نزد خود

valleur = cambrioleur = طراز سارق



باشید و ... و از این طریق موجب ورود خسارت به محکوم له شوید ، محکوم له  
می‌تواند در دادگاه صلاحیتدار اقامه دعوا کند.

مرحوم دکتر جوادی واحد اعتقاد داشتند اگر ثالث ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ،  
منکر وجود طلب یا مال نزد خود نشود، این مال یا طلب نزد او توقیف شده  
محسوب می شود، مگر اینکه جداً ثابت کند که این مال یا وجوه نزد او نیست. این  
نظر کاملاً با نص ماده ۹۱ و ۹۲ مغایر است. به اعتقاد ایشان سکوت ظرف ۱۰ روز  
موجب توقیف اموال می شود ولی ما این را با توجه به نص ماده ۹۲ قبول نداریم.  
بعد از ابلاغ توقیف نامه، آقای سرمدی سه موضع می تواند بگیرد:

۱- ظرف ۱۰ روز منکر شود و بگوید شمس نزد من مالی ندارد.

۲- ظرف ۱۰ روز یا بیشتر اعلام کند که این مال یا طلب نزد اوست.

۳- سکوت کند.

در حالت دوم از تاریخی که علی القاعده توقیف نامه به او ابلاغ شده، این مال یا  
طلب حداقل به میزانی که اعلام کرده نزد او بازداشت شده محسوب می شود.  
در حالت اول یعنی انکار، با توجه به متن ماده ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ تنها موردیکه مال یا  
وجه نزد ثالث بازداشت شده محسوب می شود همین است که اعلام کند. ماده ۹۳  
می گوید اگر به تکلیف خود عمل نکنند و ظرف ۱۰ روز سکوت کنند و موجب  
خسارت محکوم له شود به محکوم له می تواند در دادگاه صلاحیتدار اقامه دعوا  
کند. پس اگر سرمدی بگوید که اموال او نزد من است آن اموال بازداشت می شود

ولی اگر سکوت یا انکار کند و محکوم به صلحی ورود خسارت به خرد شود، می تواند در دادگاه صلاحیتدار رعوای مسئولیت علیه سرمدی کند.

برای اینکه در دعوای مسئولیت محکوم له پیروز شود اولاً باید تقصیر خواننده را ثابت کند. که البته تقصیر خواننده با سکوت سرمدی راحت ثابت می شود. دوم ورود خسارت است یعنی اجرائیه جعفری به خاطر خود یک میلیون و فرش نزد سرمدی سکوت او خالی مانده است اما اگر ظرف ۱۰ روز، جعفری اموال دیگری را توقیف کند و اجرائیه را پر کند خسارتی دیگر وجود ندارد. مسئولیت هم مستلزم ورود خسارت است. رکن سوم رابطه سببیت است. بعضی می گویند شما تقصیر و ورود خسارت را اثبات کن، رابطه سببیت خودش خود به خود می آید. این حرف مضحکی است رابطه سببیت در اینجا این است که چون شما سکوت (تقصیر) کردید این خسارت به من وارد شده است.

آیا سرمدی می تواند با اثبات اینکه شمس اموال دیگری هم دارد و اگر اجرائیه شما خالی مانده است به دلیل این است که شما خودتان اموال دیگری را توقیف نکردید و لذا من مسئول نیستیم و...؟ جواب این مباحث مربوط به مسئولیت مدنی می باشد. موضوع دیگر این است که اگر ظرف ۱۰ روز ثالث منکر شود در این صورت اگر جعفری مدعی باشد که این انکار خلاف واقع است می تواند به دادگاه صلاحیتدار مراجعه و مطالبه خسارت کند. در اینجا تقصیر خواننده مشکل است چرا که جعفری باید ثابت کند زمانی که شما گفتید مال نزد من نیست نزد شما بوده است. این امر خیلی مشکل است چون محکوم علیه هم به ثالث کمک می کند. دومین رکن ورود

خسارت است و سومین رکن رابطه سببیت است که اثبات این آسان است اگر شما  
(ثالث) می گفتمید که مال نزد من است مال بازداشت می شد و بنابراین اجرائیه پر  
می شد.

ماده ۹۲ می گوید: هر گاه شخص ثالث به تکلیف مقرر ظرف <sup>۱۰</sup> روز عمل نکند،  
یعنی سکوت کند <sup>مال</sup> <sup>نزد ثالث</sup> بازداشت شده محسوب نمی شود بنابراین به اعتقاد استاد و  
صراحت ماده ۹۲ تنها موردی که مال یا وجه نزد ثالث بازداشت شده محسوب می  
شود وقتی است که ثالث اعلام کند این مال یا وجه نزد من است.

ماده ۹۳: اگر شخص ثالث از تسلیم مال توقیف شده امتناع ورزد.

برای استیفای محکوم به توقیف نامه به سرمدی ابلاغ شد و گفت این فرش نزد من  
است مأمور اجرا به او می گوید فرش را به اجرا بده، ماده ۹۳ می گوید اگر  
سرمدی از تسلیم امتناع نماید اگر دسترسی به مال داشته باشد مأمور اجرا آن را  
از او می گیرد ولی اگر نداشته باشد برای استیفای محکوم له از اموالش توقیف  
می شود. در اینجا محکوم علیه بری الذمه می شود. جعفری گفته شمس نزد  
سرمدی فرش دارد. سرمدی می گوید فرش نزد من است ولی نمی دهم در این  
صورت معادل فرش برای استیفای محکوم به از اموال سرمدی توقیف می شود و  
ذمه شمس به سرمدی منتقل می شود و شمس به میزان ارزش مال بری الذمه می  
شود و سرمدی به میزان ارزش مال مشغول الذمه می شود. اگر سرمدی مال یا  
وجهی نداشته باشد، جعفری نمی تواند به شمس مراجعه کند، چون قانون می گوید  
برو به سرمدی مراجعه کن.

در صورتی که ثالث مدعی باشد که مال قبل از ...

در اینجا به یک تلفه خلاف قاعده برخورد می کنیم می دانیم که ید یا امانی است یا  
ضمانی در حالیکه در اینجا قانونگذار یک مقداری از آثار ضمانی و بعضی از احکام  
ایدی را بر ثالث بار کرده است. ید وی امانی است، برای اینکه می گوید اگر تلف  
مال اثبات شد و ثالث عدم تعدی و تفریط خود را در تلف مال ثابت کن بربری الذمه  
می شود. در حالیکه در ید ضمانی اگر تلف بدون تعدی و تفریط هم باشد موجب  
ضمان صاحب ید می شود.

ایضا  
نقد در نزد

از طرفی ید وی ضمانی است زیرا وقتی ید امانی باشد، اصل بر عدم تعدی و تفریط  
است. اگر مالی به امانت نزد کسی باشد و این مال ناقص و تلف شود صاحب مال  
اگر خواست علیه ذوالید امانی درخواست مطالبه مال و خسارت کند باید اقامه دعوی  
تعدی و تفریط کند. اصل بر عدم تعدی و تفریط است. ولی در اینجا ق. می گوید  
آقای سرمدی اگر مدعی هستید مال بدون تعدی و تفریط شما تلف شده این را  
باید ثابت کنی و دادخواست بدهی و گرنه از اموالت بازداشت می شود.  
این یدی است که بعضی احکام ید امانی و بعضی احکام ید ضمانی را دارد.

این ماده به سرمدی می گوید چون شما گفتی این فرش نزد من است و ما گفتیم  
بده ولی تسلیم نکردی، و ما دسترسی به مال نداشتیم مأمور اجرا از اموال شما  
بازداشت می کند و محکوم به را از آن بر می دارند. اما اگر شما مدعی هستید مال  
قبل از مطالبه قسمت اجرا، تلف شده به دادگاه دادخواست بده و ثابت کن که مال  
بدون تعدی و تفریط توقیف شده اگر این را ثابت کردی تو که صله دوباره به

محکوم علیه بر می گردد. می توانی از دادگاه بخواهی که قرار توقیف عملیات اجرائی را صادر کند. اگر دادگاه دلایل شما را قوی یافت قرار توقیف عملیات اجرائی را به نفع شما (ثالث) به میزان مالی که نزد شماست صادر می کند. قرار توقیف عملیات اجرائی علیه خواهان و خواننده و به همان میزان است نه به میزان کل محکوم به.

دادخواستی که سرمدی می دهد خواهانش سرمدی است. خواننده کیست؟ اجرا خواننده قرار نمی گیرد. به نظر استاد ماده ۴ ق. اجرای احکام می گوید: اگر وزارتخانه ها، سازمانها، ... بدون اینکه طرف دعوا باشند بایستی قسمتی از حکم را اجرا کنند اجرائیه صادر نمی شود. پس هر جا ادارات و سازمانها تکلیف به عملی داشته باشند علیه آنها اقامه دعوا لازم نیست.

در این دعوا اینکه فرش را سرمدی نداده، در یک فرض فقط به محکوم له ضرر می رسد. در فرضی که ثالث (سرمدی) گفت فرش نزد من است و الان نمی دهم، اولاً محکوم له نمی تواند آن را از محکوم علیه بگیرد اما در فرضی که سرمدی ثابت کند که بدون تعدی و تفریط او مال تلف شده و مال دیگری برای بازداشت معرفی نگردد به ضرر محکوم علیه است. پس به نظر استاد خوانندگان متعدد هستند یعنی جعفری و شمس.

ماده می گوید: قبل از مطالبه، یعنی اگر بعد از مطالبه تلف شود و در هر حال وی ضامن است و نیاز به اثبات تعدی و تفریط او نیست. به نظر استاد اگر موقعی که مال تلف می شود به قسمت اجرا اعلام کند که مال تلف شده یا به سرقت رفته، او



مسئولیت حافظ:

می‌خواهیم بین حافظ و ثالثی که نزد او مال بازداشت شده مقایسه‌ای کنیم اجرائیه له جعفری علیه شخص شمس ثالث (سرمدی) است، سرمدی هم گفته که مال نزد من است... (و مباحث ماده ۹۳). جعفری کتابی را از شمس بازداشت می‌کند و به موسوی به عنوان حافظ می‌دهد. ماده ۸۳ و ۸۵ در این مورد می‌باشد. حافظ امین است و حق ندارد اموال را استفاده کند یا به کسی بدهد و هر گاه مرتکب تعدی و تفریط شود مسؤول خسارت وارده است و حق مطالبه اجرت ندارد. تمامی احکام امین بر حافظ بار شده است.

ماده ۸۵، در صورتی که حافظ از تسلیم اموال توقیف شده امتناع کند از تاریخ امتناع ضامن است امین ~~امین~~ حافظ تا زمانی که مال از او مطالبه نشده امین است. اما بعد از مطالبه و امتناع حافظ این حکم دادورز معادل اموال توقیف شده را از اموال حافظ برای استیفای محکوم به بازداشت می‌کند. کتاب را به موسوی داده، می‌گویند کتاب را بده، اما او نمی‌دهد، معادل ارزش کتاب از اموال موسوی برای استیفای محکوم به بازداشت می‌شود. پس اگر حافظ از دادن مال امتناع کرد و ذمه محکوم علیه بری و ذمه حافظ به نفع محکوم له مشغول می‌شود.

ماده ۸۵ می‌گوید اگر حافظ از دادن مال «امتناع کرده». با توجه به ماده ۸۳ باید «امتناع را اینطور تفسیر کنیم که... □ تفسیر امتناع کردن»:

اگر مال در اثر تعدی و تفریط معدوم یا تلف شود خواهان کیست؟ خواننده مسلماً حافظ است و اگر مرتکب تعدی و تفریط شده ضامن است. اگر او گفت تلف شده،

ذینفع باید علیه او اقامه دعوا کند و تعدی و تفریط او را ثابت کند. ذی نفع می تواند محکوم له یا محکوم علیه باشد. اگر محکوم علیه مال دیگری نداشته باشد ذی نفع محکوم له است. اما اگر دیدند مال تلف نشده و جعفری می گوید مال دیگری از شمس را بازداشت کن در اینجا محکوم علیه ذی نفع است. در این صورت محکوم علیه مالی از حافظ (سرمدی) را بازداشت می کند. اگر حافظ از رد مال امانی خودداری کند و ادعا کند که بدون تعدی و تفریط او تلف شده تکلیف چیست؟ موسوی مال را نمی دهد و می گوید دزد برده، آتش گرفته و ... آیا ماده ۸۵ یا ۸۳ را باید اجرا کنیم؟

(یعنی صرف ادعای حافظ مبنی بر اینکه مال بدون تعدی و تفریط او تلف شده و دلیل امتناع او این است) ملاک ماده ۹۳ اینجا هم مجری است یعنی مال را به حافظ داده ایم و می خواهیم از او بگیریم و او می گوید تلف شده، اجرا می گوید این امتناع است و ما اموال شما را بازداشت می کنیم مگر اینکه شما اثبات کنید که مال تلف شده در اینجا دیگر او نیاز به اثبات اینکه مال بدون تعدی و تفریط او تلف شده است.

اثبات تلف مال دیگر - ماده ۹۳

جلسه یازدهم

توقیف سهام با نام و بی نام شرکتهای سهامی (محکوم علیه): محکوم علیه در یک شرکت سهامی، سهام با نام یا بی نام دارد. در ق. اجرای احکام پنج ماده است که به این امر پرداخته است. اما به نظر استاد با توجه به مواد ۳۹ و ۱۳۴۷ ق. تجارت راه حل مربوطه را می توان تشخیص داد. سهام



به دو دسته با نام و بی نام تقسیم می‌شود. ماده ۳۹ می‌گوید بر که سهام بی نام به عنوان سند در وجه حامل تنظیم می‌شود و ملک دارند آن شناخته می‌شود. نقل و انتقال اینگونه سهام با قبض و اقباض به عمل می‌آید. در ماده ۳۹ سهام بی نام را به همان وجهی تعریف کرده که ما اموال منقول و اسکناس را معرفی می‌کنیم. اسکناس سند در وجه حامل است و ملک دارنده آن است، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. نقل و انتقال آن هم به قبض و اقباض به عمل می‌آید. چون از سهام بی نام تعریفی شده است که می‌توان از اسکناس کرد نحوه توقیف آنها مانند اسکناس است و توقیف اسکناس هم مانند اموال منقول است یعنی اولاً مأمور اجرا باید به خود اسکناس دسترسی یابد مگر این که نزد ثالث باشد پس در مورد سهام بی نام هم باید خود سهام را به مأمور اجرا معرفی کنیم. که در این زمینه ماده ۶۱، ۶۲ و ۶۳ ق. اجرای احکام باید مورد لحاظ قرار گیرد. سهام یا نزد ثالث است (ماده ۶۱) یا خارج از محل کار یا سکونت (ماده ۶۲) یا در محل سکونت زوجین (ماده ۶۳) باشد. <sup>اسکناس</sup> وقتی سهام بی نام گرفته می‌شود و به حافظ سپرده شود باید صورت جلسه‌ای تنظیم شود. پس تمامی مقررات حتی ماده ۴۶ و ۴۷ ق. اجرای احکام (تمامی مباحث مربوط به توقیف اموال منقول) در اینجا مجری است سهام با نام: در سهام بی نام اسم کسی نوشته نشده، فقط حاوی مبلغ اسمی سهم، اسم شرکت، یک سری امضاهای چاپی است. اما تفاوتی که این دو سهام دارد این است که در سهام با نام، نام صاحب سهام در خود برگه سهم قید شده است، سهم و نام دارنده آن در دفتر سهام شرکت مربوطه ثبت شده است. در شرکتهای سهامی ما دفتر ثبت سهام

داریم که از ابتدا نام اولین دارنده سهم با مشخصات آن قید می شود (ماده ۴۰ ق. ت. هم همین را می گوید) و هرگونه نقل و انتقالی به عمل می آید، باید در این دفتر قید و توسط انتقال دهنده، امضاء شود و اگر انتقال به غیر از ترتیبات گفته شده به عمل آید نسبت به اشخاص ثالث بلااعتبار است. این را می<sup>ع</sup> مقایسه با اموال غیرمنقول کرد. زیرا این اموال نیز نسبت به اولین مالک ثبت می شود. همین طور که دفتر املاک علی القاعده نام آخرین مالک را نشان می دهد دفتر ثبت سهام شرکت هم همین صور نام آخرین مالک را نشان می دهد. به نظر استاد با توجه به اینکه نص خاصی در ق. اجرای احکام نسبت به بازداشت سهام با نام وجود ندارد، این بازداشت شباهت جزئی به بازداشت اموال غیرمنقول پیدا می کند و لذا باید مراتب بازداشت به شرکت اعلام شود تا در حاشیه دفتر ثبت سهام شرکت نوشته شود و از نقل و انتقال بعدی سهام جلوگیری شود و مراتب هم به محکوم علیه اعلام شود. اگر انتقال با سند عادی باشد طبق ماده ۴۰ نسبت به اشخاص ثالث اعتباری ندارد. محکوم علیه چه شخص حقیقی باشد یا حقوقی، چه شرکت سهامی، تضامنی یا با مسئولیت محدود، شما اجرائیه علیه یک شرکت تجاری گرفتید می توانید هر مالی از شرکت را توقیف کنید ولی نمی توانید سهم شرکاء را توقیف کنید ولی می توانید ملکی را که مؤسسان به نام شرکت در آورده اند توقیف کنید. ولی اگر یک موقع علیه یکی از شرکاء اجرائیه دارید می توانید سهم او را توقیف کنید اجرای احکام علیه شرکت فرقی با شخص حقیقی ندارد و هر چه مال به نام اوست می توان بازداشت کرد. برای مثال ما اجرائیه علیه سرمدی می گیریم و متوجه می شویم که سهام در ایران

شرکت است. مثل شرکت های سهامی، اما در شرکتهای اشخاص انگیزه شرکاء،  
شخصیت، وضعیت، سوابق، سن، تجربه، موقعیت اجتماعی، تحصیلات و... است.  
در شرکتهای سرمایه، سرمایه شرکاء به صورت سهم منتشر می شود و علی  
القاعده بدون هیچ محدودیتی قابل انتقال به غیر است اما در شرکتهای اشخاص  
سهم الشرکه شرکاء به صورت سهم منتشر نمی شود و نقل و انتقال آن به غیر با  
یک سری محدودیتها مواجه است. شرکتهای با مسئولیت محدود از شرکتهای  
اشخاص است زیرا خصوصیات بارز آن شرکتهای را دارند. در این شرکت نقل و  
انتقال منوط به موافقت اکثریتی از شرکاء است که اولاً اکثریت عددی باشند و ثانیاً  
 $\frac{2}{3}$  سرمایه شرکت را داشته باشند. در صورتی می توان سهم الشرکه را انتقال داد  
که این اکثریت وجود داشته باشد. بنابراین اگر شریک شرکت اشخاص سهم  
الشرکه خود را با مبیعه نامه عادی یا حتی رسمی به غیر انتقال دهد دعوایی با  
خواسته الزام به گیت این نقل و انتقال در دفتر گیت شرکت اقامه کنیم، در صورتی  
که خواهان بتواند موافقت اکثریت را تحصیل و اثبات کند، در اینجا پیروز می باشد.  
یعنی اگر سرمدی سهم الشرکه شرکت با مسئولیت محدود را به یک پزشک منتقل  
کند و پزشک اقامه چنین دعوایی کند. دادگاه در صورتی که موافقت این اکثریت را  
به دست آورد حکم به الزام این نقل و انتقال در دفتر ثبت شرکتهای می دهد.  
آقای به من مراجعه کرد و گفت من سهم الشرکه برادرم را در یک شرکت با  
مسئولیت محدود با مبیعه نامه عادی خریداری کردم و حالا او آن را به من منتقل  
نمی کند شما وکیل می شوید؟ بعد گفت سهم الشرکه من ۳۰٪ است. بقیه شرکا

خود رو دارد، باید این سهام بی نام را پیدا کنیم و آن را به مأمور اجرا دهیم.  
محکوم علیه سرمدی است که از مؤسین است و ۱۰۰۰ سهم دارد و از طرفی خانه  
او به ارزش دومیلیون هم جزو اموال شرکت درآمده است. حالا اگر، اجرائیه علیه  
شرکت باشد، خانه را توقیف می کنیم. اما اگر اجرائیه علیه سرمدی باشد، سهامی بی  
نام را بازداشت می کنیم که مبلغ اسمی آن ۱۰۰۰ تومان است ولی اگر آن را به  
مزایده بگذارند ممکن است ۱۰۰۰۰ تومان به فروش رود. پس کارشناس باید  
ارزیابی کند، زیرا قیمتها از زمان تأسیس شرکت تا الان فرق کرده است.

بحث ما در بازداشت سهام محکوم علیه در شرکتهای سهامی (سرمایه) است.  
سهم محکوم علیه ممکن است سهام ممتاز باشد، یک موقع از سهام ممتاز در آراء  
مجمع عمومی است. یعنی ده درصد سهام این شرکت متعلق به یک ارگان دولتی  
است ولی هر سهام به جای یک رأی ۵ رأی دارد. بعضی اوقات این سهام ممتاز به  
نحوی است که دارندگان آن تمام امور شرکت را به عهده دارد، مثلاً هر سهم ۱۵  
درصد از آراء را دارد و مدیر بازرس و... را خودش انتخاب می کند.

اگر سهم محکوم علیه ممتاز باشد، آیا این سهام در مزایده بیشتر به فروش  
می رود؟ در بعضی موارد در شرکتهای سهامی این امکان وجود دارد که نقل و  
انتقال سهام به غیر یا ممنوع باشد یا منوط به رضایت درصدی از شرکاء باشد. در

اینجا تکلیف چیست؟

نحوه بازداشت سهام الشرکه در شرکتهای اشخاص:

شرکتهای سرمایه، شرکتهایی هستند که انگیزه شرکاء از شرکت سهام و سرمایه

یکی همسرش و سه دخترش هستند. گفتم دختران چند ساله اند؟ گفت یکی ۱۲ ساله و یک دخترش هم آمریکاست و دختر دیگرش در ایران است، خانمش هم در ایران و هم در امریکاست، برادر من هم مدیر عامل شرکت بود. شرکت در مشهد بود و گفته بودند هر گونه اختلافی پیش آید در محاکم تهران رسیدگی می شود. گفتم در کدام دفترخانه ها مدارک خود را ثبت می کنند؟ گفت یکی در مشهد و یکی در تهران. در این ضمن ما یک وکالتنامه تام الاختیار رسمی از دختری که در آمریکا بود پیدا کردیم و چون همسرش قبل از تنظیم مبیعه نامه وکالتنامه را انحیه کردیم و دعوی الزام به تنظیم سند رسمی سهم شرکت را اقامه کردیم و گفتیم دلیلی وجود دارد که مقررات ق. تجارت از هر لحاظ رعایت شده است. دستور موقت برای بازداشت سهم شرکت و قرار تأمین خواسته برای اضافه پرداخت ثمن و منافع گرفتیم. قبل از اولین جلسه فهمیدیم که سهم شرکت به خانم و دخترانش انتقال یافته است ما علیه آنها اقامه دعوا کردیم و سهم شرکت را نزد آنها بازداشت کردیم. وکیل آنها گفت دعوا متوجه موکلین من نیست، زیرا خواننده مدیر عامل شرکت است، و ثمن بابت بدهی شرکت به صنعت و معدن داده شده است، طبق ماده ۱۰۲ ق. ت. اصلاً دعوا مسموع نیست، زیرا اکثریت وجود ندارد. من وکالتنامه را بیرون آوردم و گفتم برادر موکل من وکیل رسمی تام الاختیار از جانب همسر و دخترش است. بگذریم، خانم جعفری اجرائیه علیه آقای سرمدی دارد و می خواهد اموال سرمدی را بازداشت کند و می فهمد که سرمدی ۱۰ درصد از سهام یکی از شرکتهای اشخاص را سپیم است. آیا آنرا می شود بازداشت کرد؟ مال

بازداشت می شود برای اینکه به فروش برسد. اگر عین معین نباشد باید بازداشت شود و فروش برسد. مالی باید بازداشت شود که قابل فروش باشد. فروش از طریق مزایده است و در مزایده هر کس می تواند شرکت کند. بنابراین ممکن است منتهی به خرید این سهم شرکت توسط ۲۲ شود. بنابراین تکلیف چیست؟ آیا می توانیم در اجرای احکام به ضرر شرکاء مقررات ق.ت. را رعایت نکنیم؟ خیر. آیا می توان سهم شرکت را بازداشت نکرد؟ خیر. اصولاً یک راه فرار برای محکوم علیه بازداشت وجود دارد و آن اینکه اموالش را با تشکیل شرکت اشخاص از حیطه بازداشت نجات دهد. اما در اینجا هم باید ح. شرکاء رعایت شود و هم حقوق محکوم له. ماده ۱۲۹ ق.ت. سال ۱۳۱۱ در بعضی شرکت های تضامنی این معاله روشن کرده است. بنابراین نحوه بازداشت سهم شرکت در شرکت های اشخاص مانند سهام با نام و بی نام باید با توجه به ق.ت. انجام شود و در اجرای احکام م. از این مسأله بصک نقلیه است.

### جلسه دوازدهم

برای اموال منقول (وجوه) که نزد ثالث است و ما مدعی هستیم که متعلق به محکوم علیه است ما دو ماده ۶۱ و دیگری ۸۷ به بعد را داریم. ماده ۸۷ به بعد مربوط به نحوه بازداشت اموال منقول و وجوه نزد ثالث است. ما یک موقع مأمور اجرا می آوریم و کت من را به عنوان مال متعلق به محکوم علیه معرفی می کنیم، این ماده ۶۱ است. اما ماده ۸۷ به بعد زمانی اجرا می شود که ما نمی توانیم مال را به عینه به مأمور اجرا معرفی کنیم بلکه می گوئیم مثل اینکه یک کت متعلق به

کنند

شمس نزد ثالث است و آن را توقیف کنید. از نظر عملی هم اگر ما مطلع شدیم که مالی از حکوم علیه نزد من است یا باید مأمور اجرا را در محال مال بیاوریم و بگوییم مال را بازداشت کن. (ماده ۶۱). یا اینکه بگوئیم یک اخطار در مورد توقیف نامه شخص ثالث و ... (ماده ۸۷) پس وقتی مال را نمی توانیم به عینه به مأمور اجرا معرفی کنیم. یکی از این دو روش را می توانیم اعمال کنیم.

**توقیف سهم الشرکه در شرکتهای اشخاص:**

اگر حکم علیه شرکت باشد، (شرکت اشخاص یا سرمایه)، اجرای حکم درست مانند وقتی است که اجرائیه علیه شخص حقیقی است و همه آنچه دیدیم اجرامی شود. مثلاً اجرائیه علیه شرکت ایران خودرو است یا اجرائیه علیه شرکت تضامنی رضانی و شرکا است. تمام اموالی که به نام شرکت است بازداشت می کنیم پس نحوه اجرای حکم علیه اشخاص حقیقی و حقوقی فرق نمی کند: اجرائیه علیه شخصی در بحث ما صادر می شود و ما سهم الشرکه متعلق به این شخص را در یکی از شرکتهای اشخاص بازداشت می کنیم. اجرائیه علیه من صادر می شود و متوجه می شویم که شمس سی درصد در یکی از شرکتهای تضامنی سهم الشرکه دارد چه باید بکنیم؟ پس بحث ما ربطی به شرکت ندارد و اجرائیه علیه شرکت نیست. بحث اینجا در خصوص نحوه بازداشت سهم الشرکه که در یک شرکت است. اجرائیه علیه شمس به میزان پنج میلیون صادر می شود، شما می خواهید اموال را بازداشت کنید و متوجه می شوید که من سی درصد در یک شرکت تضامنی سهم الشرکه دارم. ق.

می گوید انتقال سهم الشرکه در شرکتهای تضامنی متوقف به اکثریت خاصی از م ۱۲۳ ق ۰ است. در شرکت تضامنی هیچ یک از شرکا نمی تواند سهم خود را به دیگری منتقل کند  
 مگر به تمام شرکا.  
 ۹۲



هنگامی که با شرکتی بر سر کار می آید

شرکاست و شریک نمی تواند به میل خود سهم شرکت را به دیگری منتقل کند.

(مثلاً شرکت با مسئولیت محدود که یکی از شرکت های اشخاص است). ما مال را

بازداشت می کنیم تا محکوم به را استیفا کنیم. اگر ما سهم شرکت را بازداشت کنیم

و آن را بفروشیم (که فروش آن از طریق مزایده است) و این امر به حقوق سایر

شرکا خلل وارد می کند. اما اگر بگوییم سهم شرکت را نمی توان بازداشت کنیم و

حقوق محکوم له ضایع می شود (گاهی محکوم علیه همه اموالش را در یک شرکت

اشخاص وارد می کند تا از بازداشت مصون بماند. ق. ت. این دو حق را به کیفیتی

خاص در ماده ۱۲۹ آذینی داده است: طلبکاران شخصی شرکاء حق ندارند طلب

خود را از دارایی شرکت تأمین یا وصول کنند این قاعده به نفع سایر شرکاست.

درست است که شما علیه شمس اجرائیه دارید و اداره ثبت شرکتها نشان می دهد

که شمس ۳۰ درصد سهم شرکت را دارد ولی شما نمی توانید این مبلغ طلب خود را

وصول کنید. اما می توان نسبت به سهمیه شخص، سهمی که از منافع شرکت در

صورت انحلال به او تعلق خواهد گرفت هرگونه اقدام قانونی لازم را به عمل آورد

می گوید طلب را از اموال شرکت نمی توانید وصول یا تأمین کنید اما می توانید

نسبت به سهمیه شخص، از منافع شرکت سهمی که در صورت انحلال به او تعلق

می گیرد. تأمین یا وصول کنید. «سهمیه مدیون از منافع شرکت که در صورت

انحلال به او تعلق می گیرد». آیا برای اینکه به این سهمیه برسیم باید شرکت را

منحل کنیم؟ خیر. فرض کنید امروز شرکت منحل شده، (سهمیه مدیون برای

پرداخت دیونش از منافع شرکت تحصیل می شود). برای اینکه منافع شرکت را



حساب کنیم باید دارایی مثبت او را محاسبه کنیم و ارزیابی کنیم مثلاً ۵۰۰ میلیون  
 بعد دارایی منفی کل شرکت را بدست می آوریم (مثلاً ۳۰۰ دلار دین دارد)، این را که  
 محاسبه کردیم، نهایتاً تفاضل این دو را حساب می کنیم؟ یکی سهم الشرکه اولیه است  
 و بقیه آن منافع شرکت است. مثلاً ۳۰ درصد من دارم، ۲۰ درصد خانم زرنگار ۵  
 درصد آقای سرمدی دارد. منافع سهم الشرکه اگر شرکت منحل شود چقدر است  
 ؟ می گویم شرکت ۵۰۰ واحد دارایی مثبت و ۱۰۰ واحد دارایی منفی دارد. از ۴۰۰  
 واحد، ۱۰۰ واحد سهم الشرکه است و ۳۰۰ واحد منفعت است که این می تواند هر  
 اقدامی که خواست نسبت به آن عمل آورد. بنابراین اگر شرکت امروز منحل  
 شود، باید از دارایی مثبت، دارایی منفی، سهم الشرکه را کم کنیم تا سود (منفعت)  
 را بدست آوریم. اول شرکت با مبلغی معین تشکیل و به حیات خود ادامه می دهد.  
 قانون فرض کرده شرکتی که با ۱۰۰ میلیون تشکیل شده با همان ۱۰۰ میلیون  
 می تواند ادامه دهد. در تمام مقررات قانونگذار بوده رونق  
 اقتصادی است وقتی شرکت منحل می شود اقتصاد کشور خراب تر می شود. این  
 داده هم در این راستا طوری است که هم حق داین داده شود و هم شرکت باقی  
 بماند و منحل نشود.

بنابراین به داین می گوید شما نمی توانی طلب خود را از اموال شرکت وصول کنی  
 اما از منافع که برای مدیون داین در صورت انحلال شرکت بدست  
 می آید می توانی استفاده کنی.

۱- سرسبز منابع - سهم و بهره و بازگشت آن در زمان

۲- تعداد - در صورت سهامداری - چون - تولید - شرکت - از - نوع - است

در صورتی که داین بتواند از اموال شخصی مدیون طلب خود را بگیرد و سهم مدیون از منافع هم کافی برای او نباشد می تواند درخواست انحلال شرکت را کند. محکوم له ۱۵۰ میلیون اجرائیه علیه شمس دارد با وجود ۹۰ میلیون سهم شمس از منافع شرکت داین می تواند درخواست انحلال شرکت را کند مشروط بر اینکه ۶ ماه قبل از تقدیم دادخواست به موجب اظهار نامه مراتب را به شرکت اعلام کرده باشد، اگر پس از ابلاغ اظهار نامه ظرف ۶ ماه حقوق داین داده نشود محکوم له می تواند درخواست انحلال شرکت را کند (پیوست دادخواست انحلال باید اظهار نامه ضمیمه شود). اما باز ق. به شرکت و شرکاء محکوم علیه اجازه می دهد مادام که حکم نهایی انحلال شرکت صادر نشده در صورتی که شرکت یا شرکاء محکوم به را به محکوم له بدهند یا او را راضی کنند یا حقوق مدیون را از منافع و اصل دارایی شرکت به داین بدهند می تواند از انحلال شرکت جلوگیری کنند. در غیر این صورت حکم انحلال شرکت صادر و اجرا می شود. در بعضی موارد قانون جدید آ.د.م اقامه دعوا و پیروزی در آن را منوط به ارسال قبلی اظهار نامه کرده است از

جمله ماده ۱۷۱: دعوی تصرف عدوانی علیه امین: بنسب ایدار، کارگر یا خادم یا هر <sup>از تاریخ ابداع این ماده تا پیش از این</sup> امین دیگری اگر پس از مطالبه مال امانی غیر منقول ظرف ۱۰ روز مال را مسترد نداشت در حکم غاصب و متصرف عدوانی است. یا قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ که در این موارد دادخواست. باید ضمیمه اظهار نامه باشد، اما در واقع در این موارد اکثر دادگاهها معتقدند که اظهار نامه باید خیلی دقیق و گویا تنظیم شده و حتی ضمانت اجرای لازم و مطالبات قانونی در آن ذکر شده باشد.

آقایی به من مزاجه کرد و گفت من جنگ زده و اهوازی هستم و البته هنرمند.  
جنگ که شروع شد مجبور شدم آنجا را ترک کنم و به تهران بیایم. اینجا مغازه ای  
در خیابان شوش داشتم اما گاهی مغازه باز بوده و گاهی بسته. الان درخواست  
تخلیه علیه من داده اند. موجر گفت که در موقع مقرر شما اجاره بها را ندادید به  
شما ابلاغ می شود که ظرف ۱۰ روز اجاره بها را به من بدهید ولی نکردید و حکم  
علیه من صادر شده است. ما گفتیم این اظهار نامه ناقص است چرا که مقدار بدهی  
، ضرب الاجل و ضمانت اجرا (مثلاً اقامه دعوی تخلیه) و ... در این باید ذکر شود،  
دادگاه تجدید نظر همین دلیل را که ضمانت اجرا و اجاره بها در اظهار نامه قید  
نشده پذیرفت و حکم دادگاه بدوی را فسخ کرد.

پس محکوم له باید مبلغی که از شریک طلبکار است در اظهارنامه بنویسد و اخطار  
کند که ظرف ۶ ماه باید طلب من را بدهید یا مرا راضی کنید، در غیر اینصورت  
من درخواست انحلال شرکت را می کنم.

قانونگذار می گوید اگر شرکت تضامنی منحل شود اول طلب طلبکاران شرکت  
داده می شود و بنابراین طلبکاران شخصی شرکاء بعداً می توانند طلب خود را  
وصول کنند. پس انحلال شرکت همیشه به نفع ما نیست. در این ماده روش اینکه ما  
چطور به رقم سهمیه مدیون از منافع شرکت برسیم پیش بینی نشده است. آنچه  
مسلم است این است که ما باید همه دارایی مثبت شرکت را پیدا کنیم بعد دارایی  
منفی را که پیدا کردیم از آن کم کنیم، (سهم الشرکه از اداره ثبت می پرسیم و بقیه  
کار بدست آوردن منفعت شرکت است.

لذا پیدا کردن دارایی مثبت و منفی شرکت مهم است. در این خصوص دو راه داریم:

۱- اما محکوم نه را ملزم کنیم برو بین شرکت چه مقدار امتیاز، اموال، وجوه دارد و آنها را پیدا کن بعد همه اموال شرکت را ارزیابی کن. سپس تمام دیون شرکت را پیدا کن و ... استاد معتقد به این راه حل نیست زیرا تکلیف به ما لایطاق است.

۲- محکوم له لایحه به اجرا دهد و بگوید من با بررسی اجمالی که انجام دادم به این نتیجه رسیدم که سهم مدیون در صورت انحلال شرکت ۱۵ میلیون تومان است (یعنی معادل محکوم به) لذا من از شما می خواهم که معادل این مبلغ را بازداشت کنید. البته این بازداشت را باید از اموال شرکت تحت عنوان منافع مدیون که در صورت انحلال به او تعلق می گیرد، درخواست کنید. اجرا اخطاری به شرکت می دهد: نظر به اینکه اجرائیه علیه شمس له آقای ابراهیمی صادر شده، ما میخواهیم ۱۵ میلیون از اموال شرکت را توقیف کنیم، اگر غیر از این ادعایی ندارید خودتان بیستی از اموال شرکت و دارایی مثبت و منفی شرکت ارائه کنید. در این مورد همچنین اجرا می تواند ترازنامه شرکت را درخواست کند، آیا این ترازنامه وضعیت واقعی مالی شرکت را می رساند؟! .

نظر است  
راه حل سوم این است که ما به اجرا بگوییم ما بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که ۱۵ میلیون سهم مدیون در شرکت است، آن را بازداشت کنید. مأمور اجرا هم این مقدار را بازداشت می کند و اگر شرکت ادعایی دارد بیستی دارایی مثبت و منفی شرکت را بیاورد تا ... و این به نوعی اعتراض شخص ثالث است. در

چند پرونده اینطور عمل شده است. پرونده ای بود علیه یکی از شرکاء شرکت با مسئولیت محدود اجراء اسوان شرکت را معادل مهکوم به بازداشت کرده بود. شرکت از انحلال می ترسیده اصولاً شرکتها انگیزه زیادی برای اینکه اعتراض خلاف کنند، ندارند. زیرا اگر دین به این طریق ادا نشود درخواست انحلال شرکت داده می شود. لذا حربه انحلال شرکت بالای سر اوست. استاد معتقد به ارائه راه حل سوم است. راه حل دوم هم شبیه راه حل سوم است ولی از آنجا که اجرا، باید اخطار کند، دوباره کاری است. بهتر این است مال را بازداشت کنیم و اگر آنها اعتراض و ادعایی دارند، آنرا به عمل آورند. ماده ۱۲۹ در مقررات بعضی از شرکتها تصریح شده است مثلاً در شرکت مختلط یا غیر سهامی، اما در شرکت با مسئولیت محدود تصریح نشده است ولی به اعتقاد استاد چون شرکت با مسئولیت محدود یک از شرکتهای اشخاص است، لذا ماده ۱۲۹ در مورد شرکت با مسئولیت محدود هم لازم الاجرا است. چون شرکت با مسئولیت محدود ویژگیهای اصلی شرکت اشخاص را دارد یکی این که سرمایه به صورت سهم الشریکه است و دیگری طریق نقل و انتقال سهم الشریکه است. (در کتاب تجارت رکن است)

بازداشت سر قفلی:

چه تفاوتی بین سر قفلی و حق کسب پیشه و تجارت وجود دارد؟ فرق اساسی: وقتی به حقوق مستأجر "سر قفلی" می گوئیم که ملکی را اجاره کرده و وجه یا مال یا امتیازی را به عنوان سر قفلی به مالک داده است. در قدیم وقتی مالک ملک تجاری را اجاره می داد وقتی مستأجر می خواست قفل ملک را باز کند، مالک می گفت بولی

هم بده، آنچه روی آن اتفاق نظر است این است که در سر قفلی همیشه وقتی مستاجر ملکی را اجاره می‌کند مال وجه یا امتیازی را علاوه بر اجاره به مالک می‌دهد. اما حق کسب، پیشه و تجارت اولین بار در ق. روابط موجر و مستاجر ۱۳۵۶ پیش بینی شده است.

قرارداد اجاره بین مالک و مستاجر تا سال ۱۳۲۲ طبق قانون مدنی بود یعنی با توافق طرفین. اما بعداً قانونگذار در شهرهای بزرگ به این نتیجه رسید که به علت کمی واحدهای مسکونی و ... باید اقداماتی قانونی به عمل بیاورد. لذا به تصویب آیین نامه تعدیل اجاره بیهاء مصوب ۱۳۳۲ (که اولین قانون به نفع مستأجران بود) اقدام کرد. یعنی به میل خودتان نمی‌توانید اجاره بیها را افزایش دهید. دومین دخالت مؤثر و فاحش در ق. روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۳۹ بود که اگر مالک ملکی را اجاره داد (چه برای سکونت یا کسب پیشه و تجارت) مستاجر را نمی‌تواند بلند کند. مگر در موارد منصوص و در این قانون است که سر قفلی پیش بینی شده است. در ق ۱۳۵۶ با شرح، بسط و قاطعیت بیشتری این حمایت از مستأجرین را به عمل آورد. البته در قانون سال ۱۳۳۹ و ۱۳۵۶ گفتند این ق. در نقاطی اجرا می‌شود که قانونگذار مشخص کرده است.

آقای به من مراجعه کرد من انبار ۱۰ هزار متری را اجاره شرکت بوتان دادم. شما وکیل من شوید برای تخلیه. این حمایتها اولین بار برای محلهای مسکونی در سال ۱۳۶۲ برداشته شد. در این سال مستأجرها مکلف به تخلیه شدند. ولی در ق. ۱۳۵۶ می‌گفت برای تخلیه توسط موجر، باید دلیل خاصی وجود داشته باشد. فقط در

سال ۱۳۶۲ پیش بینی شده بود که در صورت غسر و حرج، مستأجر تا رفع آن در محل می تواند بماند. اما حمایت از مستأجرین محل کسب، پیشه و تجارت سال ۱۳۵۶ به قوت خود ادامه پیدا کرد تا این که در سال ۷۶ برداشته شد قانون اخیر می گوید ملکی که به اجازه داده می شود با انقضای مدت اجاره مستأجر مکلف به تخلیه است. اگر اجاره نامه رسمی باشد، اجرای ثبت مکلف است ظرف یک هفته و اگر عادی باشد به دستور مقام قضایی (که رئیس مجتمع یا معاون مجتمع است) ظرف یک هفته دستور تخلیه باید صادر شود. در صورتی که مستأجر هنگام اجاره ملک بوجه یا مالی را به عنوان سرقفلی داده باشد، سرقفلی به او تعلق می گیرد. این نظر کاملاً مطابق تحریر الوسیله امام است که البته منطقی و عقلایی است. ولی وقتی مستأجر یک سری کارهایی را در ملک کرده و باعث رونق شده و مشتری جمع کرد و کسادی بازار را تحمل کرده. این نظر کاملاً مخالف با سرقفلی است و وقتی مستأجر را بیرون می کنی به ضرر اوست. امام می گوید کسی صاحب حقوق می شود که حقوق به او واگذار شده باشد. وقتی آن وجه را می گیری باید به قیمت روز محاسبه کنی و به او بدهی. این نظر را شورای نگهبان در سال ۱۳۶۳ با استناد تحریر الوسیله امام داد. در ق. ۷۶ عیناً نظر امام آمده که مستأجر اگر وجه یا مالی را حین اجاره داده باشد در موقع رفتن آن ارزیابی می کنند و به او می دهند. می گوید اگر مستأجر ملک را برای مدت طولانی اجاره کرده و حق انتقال مورد اجاره (منفعت) را هم دارد در طول زمانیکه موجر حق تخلیه ندارد، او می تواند از مستأجر دوم وجهی را بگیرد (حق کسب، پیشه و تجارت مربوط به سال ۵۶ است

ولی سر قفلی مربوط به سال ۷۶ است.)

تفسیر خوبی قضات حوان دارند ق. در سال ۷۶ می گوید اگر مستأجر وقتی اجاره کردن ملک تجاری سر قفلی ندهد به موقع رفتن نباید به او سر قفلی بدهند، ولی حق کسب، پیشه و تجارت را دارگدرست است که سر قفلی نداده ولی چند سال اینجا بوده. و تلاش و کرده است. البته این تفسیر هنوز جانیفتاده است. (اگر

قرارداد مستند به ق. ۵۶ بود ولی اجاره تمدید شد، مشمول سال ۷۶ است.)

عده ای می گویند سر قفلی قابل بازداشت نیست زیرا سر قفلی حق متزلزلی است که با یک تخلف مستأجر کلاً یا جزئاً از بین می رود. البته اینجا منظور حق کسب،

پیشه و تجارت است. زیرا در ق. ۵۶ می گویند اگر مستأجر اجاره بها را نداد

و حکم تخلیه علیه او صادر شد یا شغلش را تغییر دهد، با اینکه تعدی و تفریط کند یا

ملک را به غیر انتقال دهد، حق کسب و پیشه و تجارت او از بین می رود. حتی که با

یک تخلف نابود می شود قابل بازداشت نیست. همچنین نحوه بازداشت آن مشخص

نیست. سومین دلیل اینکه چون هر مال به مفهوم اعم که بازداشت شود باید به

فروش برسد. انتقال (فروش) حقوق کسب، پیشه و تجارت موجب می شود بخشی

از این حق از بین برود.

این سه دلیل جواب دارد هر مالی که بازداشت می شود همواره در معرض تلف

و نقصان است. ممکن است مال منقول سرقت شود یا آتش بگیرد.

به نظر ما با توجه به ملاک ماد ۱۰۱ این ماده در مورد املاکی است که سابقه ثبت

ندارد می توان ح. کسب، پیشه و تجارت را بازداشت کرد. نحوه بازداشت آنها به



این نحو است که مأمور اجرا به محل ملک می رود و صورتجلسه تنظیم آنرا امضاء می کند و این باعث می شود که نقل و انتقال بعدی آن بلااثر شود. فروش حق کسب، پیشه و تجارت چون مستلزم انتقال به غیر است باعث می شود که نصف آن از بین برود و این دلیل سوم است. ما دعوی تجویز انتقال منافع به غیر داریم. اگر در خصوص محل های کسب، پیشه و تجارت مستأجر حق انتقال به غیر نداشته و بخواهد انتقال به غیر دهد باید از خود مالک انتقال بگیرد، یا موافقت به انتقال به غیر تحصیل کند، در غیر این صورت مستأجر می تواند از طریق دادگاه اقدام به انتقال محل به غیر کند یا او را ملزم کند تا اجازه بدهد که ملک را به ثالث منتقل کند. خواهان، مستأجر و خواننده موجر و خواهسته تجویز انتقال منافع به غیر است. اگر مالک رضایت نداد، دادگاه کارشناسی می فرستد و او سر قفلی ملک را معین می کنند و مالک را مجبور می کند که یا این مبلغ را به مستأجر بدهد و ملک را از مستأجر بگیرد و یا اگر نداد مستأجر بتواند ملک را به غیر منتقل کند. معمولاً مالکان ۲۰ درصد سر قفلی را که مستأجر اول می خواهد از مستأجر دوم بگیرد، می گیرند و اجازه انتقال می دهند. این چند درصد تفاوت بین قیمت واقعی سر قفلی و قیمت کارشناسی است. بنابراین ما حق کسب، پیشه و تجارت را بازداشت کردیم و اجرا می گوید حالا این سر قفلی باید به مزایده گذاشته شود و خریدار یا باید <sup>با</sup> مالک موافقت کند یا از طریق دادگاه حکم تجویز انتقال منافع بگیرد. معمولاً کسانی که در مزایده شرکت می کنند خودشان موافقت می کنند مقداری از آن را به موجر بدهند. پس تمام اموال محکوم علیه قابل بازداشت است به جز آنچه قانون استثناء

کرده است و قانون چون در مورد حق کسب و پیشه و تجارت مانع نشده پس این هم قابل بازداشت است. ق. می گوید انتقال سرقفلی به غیر با سند رسمی به محل می آید یعنی در هیچ یک از ادارات نمی توانی بگویی من مستأجر این ملک هستم مگر اینکه سند رسمی ارائه کنی. اما ق. موجرو مستأجر می گوید وجود رابطه استیجاری با هر دلیلی قابل اثبات است. بیشتر سرقفلی و اجاره ها با اجاره نامه های عادی است. حتی اگر اجاره نامه رسمی باشد نه از ثبت استعلام می شود نه برگ خلاصه نامه فرستاده می شود. ممکن است ملک در اجاره باشد ولی پرونده ثبتی چیزی از آن نگوید مگر آنکه ملک بیش از سه سال در اجاره باشد و ثبت خلاصه معامله اجاره را بخواهد و به اداره ثبت اعلام شده باشد. چون سرقفلی یک حق است پس باید سخن از «واگذاری» آن باشد و نه فروش آن. انتقال سرقفلی یعنی انتقال مورد اجاره به غیر، قانون سال ۱۳۵۶ می گوید سرقفلی متعلق به مستأجر است نمی شود یک نفر مستأجر و دیگری صاحب سرقفلی باشد. در دعوی تجویز اجاره

اول دادگاه مدتی را تعیین می کند که اگر مالک بتواند در این مدت سرقفلی را که کارشناسی مقدار آن معین کرده تودیع کند که هیچ و مستأجر باید آن را بگیرد و بیرون برود، در غیر این صورت مستأجر حق انتقال به غیر دارد و البته منتقل الیه باید شغل مشابه داشته باشد.

۵۶. من استعین  
۵۷. من استعین  
۵۸. من استعین

### جلسه سیزدهم

مبحث اجرای احکام به پایان رسید و فقط چند مبحث باقی مانده است. مزایده -

مستثنیات دین - نحوه اجرای احکام.



اعمال می شود اما اگر این قواعد اعمال یا اجرا نشود آیا اثر آن بطلان مزایده است؟  
اثر چنین اثری دارد چه مرجعی بطلان آن را اعلام می کند؟ آیا مستلزم درخواست  
ذینفع است یا رأساً باطل می شود؟ اگر مرجعی که باید مزایده را باطل اعلام کند و  
آن را با وجود اشکالات مؤثر باطل اعلام نکرد ذی نفع چه اقدامی می تواند انجام  
دهد؟ در این باره هیچگونه نظر و رأیی دیده نشده است.

قانونگذار در ماده ۱۳۸ می گوید: در آگهی فروش باید نکات ذیل تصریح شود:

۱- نام و نام خانوادگی صاحب ملک

۲- محل وقوع ملک و توصیف اجمالی آن و تعیین اینکه ملک محل مسکونی یا کسب  
و پیشه و تجارت یا زراعت است یا غیره. به اعتقاد استاد آگهی باید به نحوی تنظیم  
شود که خواننده بدون نیاز به دیدن ملک اطلاعات مثبت و مفیدی بدست بیاورد که  
تا چه میزان شرکت در این مزایده مقرون به صرفه است. اگر این توصیف کامل  
انجام نشد تکلیف چیست؟

۳- تعیین آنکه آیا ملک در اجاره است و اگر هست برای چه مدتی؟

۴- آیا ملک مشاع است یا مفروز.

۵- تعیین حقوقی که اشخاص تحت هر عنوانی نسبت به آن ملک دارند مثل حق  
ارتفاق یا انتفاع، کسب و پیشه. قیمتی که مزایده از آن شروع می شود به قیمت  
کارشناسی است که در هنگام بازداشت معین شده است اما نکته بودم که ممکن  
است کارشناس حضور نداشته باشد و در هنگام بازداشت محکوم له قیمت را معین  
کرده باشد. در این هنگام آگهی قرار کارشناسی معین می شود.

۶- ساعت و روز انجام . مثلاً در آگهی آمده است مزایده از ساعت ۱۰ تا ۱۱ انجام می شود حال اگر از ساعت ۱۰ شروع و ۱۰:۱۵ تمام شود، آیا این مزایده صحیح است ؟

این مزایده در سه جا باید منتشر شود :

(۱) یکی از روزنامه های کثیر الانتشار ولی فاصله بین روز آگهی تا روز مزایده کمتر از ۱۰ روز و بیش از ۱ ماه نباید باشد . (مبار ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰)

(۲) آگهی مزایده باید در محل ملک الصاق شود . (مبار ۱۱۲ و ۱۱۳)

(۳) آگهی مزایده در قسمت اجرا باید الصاق شود و تمام اینها باید در صورتجلسه (۱۲۳)

اجرا قید شود که این کارها انجام شده است . اجرا از کجا می فهمد که آگهی در محل الصاق شده است ؟ اجرا چون به نیروی انتظامی نامه می دهد تا این نامه را به محل الصاق نماید و نیروی انتظامی آن را الصاق و در نامه ای مراتب را به اجرا اطلاع می دهد و لذا از جریان امر مطلع می شود .

این آگهی توسط اجرا یا دست به واحد ارشاد برای انتشار در روزنامه فرستاده می شود و در محل الصاق می شود . البته قانونگذار اجازه می دهد که به هزینه محکوم له این آگهی در روزنامه های دیگر هم منتشر گردد ، اما این مقدار آگهی اولیه به هزینه محکوم علیه است .

در آگهی مزایده سه نکته دیگر باید قید شود : ۱- داوطلبان اگر درخواست مشاهده مال مورد مزایده را دارند ۵ روز زودتر آن را در محل می توانند مشاهده کنند . (مبار

۲- مال به کسی فروخته می شود که بالاترین پول را بدهد. ۳- برنده مزایده مکلف

است ۱۰ درصد قیمت پیشنهادی را فی المجلس نقداً تسلیم نماید (ماده ۱۴۹)

آگهی درج و الصاق می شود و در روز مزایده حضور دو مأمور الزامی است:

۱- مأمور اجرا برگزار کننده مزایده ۲- نماینده دادستان. حضور محکوم له و محکوم علیه الزامی نیست. در قانون اجرای احکام جدید هم اخطار به آنها صورت نمی گیرد و می توانند از طریق آگهی از آن مطلع شوند. (اغلب اخطاریه فرستاده نمی شود).

مزایده در محل باید انجام شود. اما این محل کجاست؟ اغلب کشورها محل خاصی برای مزایده دارند اما در ایران حتی در تهران هم محل خاصی برای آن در نظر گرفته نشده است. محل آن را اجرا با رعایت مصلحت محکوم علیه، معین می کند. اما معمولاً مزایده اموال غیر منقول در محل وقوع آن و همچنین تلفن و در مورد اموال منقول در محل که مال بازداشت شده و حفاظت می شود، انجام می شود.

گاهی ممکن است جلسه مزایده به علت مهلتیهای آگهی یا اشکالات پیش آمده در آگهی بهم بخورد و یا اشکالاتی در آگهی و اصلاً جلسه برگزار نشود. اما اگر جلسه تشکیل شود اجرا نامه ای به دادسرا می فرستد تا مأمور خودش را به اجرا معرفی نماید و معمولاً دستور می دهند خود مدیر دفتر یا شخصی که او معرفی می کند به عنوان نماینده دادستان شرکت کند.

( اگر مال غیر منقول باشد به محض آزاد شدن به بازداشت کننده بعدي تعلق می گیرد.) مزایده ای انجام می شود و ما می گوئیم این مزایده باطل است. اولاً عدم رعایت چه نکاتی ممکن است موجب بطلان مزایده شود؟ ثانیاً چه مرجعی؟ ثالثاً رأساً یا به درخواست؟ رابعاً اگر آن مرجع کاری نکرد آیا می شود دعوائی بطلان آن را ابتداً اقامه کرد؟

در اجرای ثبت، نوشته شده اگر آگهی مزایده در روزنامه درج نشده یا آدرس ملک اشتباهی نوشته شده باشد مزایده باید باطل شود و مرجع آن هیأت نظارت است که باید این کار را انجام دهد. ولی در اجرای احکام چنین چیزی نداریم. اما در این خصوص دو ماده مهم داریم: یکی ماده ۱۴۲ ق. اجرای احکام است. شکایت از متخلف از مقررات مزایده و سایر اقدامات دادورز ظرف یک هفته از تاریخ وقوع به دادگاهی که مأمور اجرا در آنجا مأموریت دارد، داده می شود. وقت فوق العاده وقتی است که دادگاه کاری به طرف مقابل دعوا ندارد و هر موقع وقت کرد رسیدگی می کند. آیا این شکایت وارده مؤثر است؟ آیا این اشکال وجود دارد؟ آیا مؤثر است و موجب بطلان مزایده می شود؟ بنابراین در این ماده به همه سئوالات جواب می دهد. اولاً می گوید اگر مقررات رعایت نشود ذی نفع می تواند ظرف یک هفته به دادگاهی که اجرا زیر نظر آن انجام وظیفه می کند شکایت کند. تا وقتی که دادگاه رسیدگی نکرده و اظهار نظر نکرده اظهار نظر گفته (و نه حکم و یا قرار) البته در وقت فوق العاده رسیدگی می شود، مسأله به طرف مقابل ابلاغ نمی شود قانون اسم این درخواست را شکایت گذاشته است همچنانکه در ماده ۱۴۷ هم

دیدیم سند ملک به برنده مزایده انتقال داده نمی شود. پس تا دادگاه اظهار نظر نکرده باشند سند انتقال داده نمی شود.

ماده ۱۴۳: یعنی علاوه بر اینکه حقوق شکایت برای ذی نفع در ماده ۱۴۲ پیش بینی شده است در ماده ۱۴۳ یک تکلیفی را به عهده خود دادگاه گذاشته که اگر جریان مزایده صحیح انجام نشده باشد دادگاه نباید دستور انتقال بدهد بلکه باید مزایده را باطل اعلام کند و دوباره مزایده انجام شود.

قانون نگفته چه چیزهایی جهت جریان مزایده را تحت تأثیر قرار می دهد؟ عدم رعایت چه مقرراتی؟ در آگهی مزایده همه چیز درج نشده؟ مثلاً اینکه نسبت به این ملک حق کسب، پیشه و تجارت وجود دارد یا نه؟ در پرونده ای برنده مزایده ابطال آن را خواسته بود مبنی بر اینکه در مزایده اعلام نکردید که این ملک در طرح شهرداری است. دادگاه مزایده را باطل اعلام کرد و آگهی مزایده مجدداً درج شد. البته در آنجا برنده مزایده ظرف یک هفته نیامده بود و دیر کرده بود. البته سند هم انتقال داده نشده بود، چون اگر سند انتقال داده شده بود دادگاه نمی توانست سند را با یک اظهار نظر باطل کند زیرا در آنجا دیگر نیاز به حکم داریم نه اظهار نظر. اما اینکه وی دیر آمده بود دادگاه تردید داشت ولی نهایتاً به این نتیجه رسید که باید مزایده را باطل کند.

آیا عدم رعایت مهلت یک هفته موجب می شود که درخواست ذی نفع مسوع نباشد؟ آن چیزی که با توجه به ماده ۱۴۳، ق. مسلم است این است که خود دادگاه مکلف شده که صحت جریان مزایده را احراز کند و این امر مهلت ندارد ولی مهلت



یک هفته برای ذینفع حداقل نوعی تذکر و آگهی دادن به دادگاه است. مسأله اساسی این است که عدم رعایت چه مقرراتی بر صحت جریان مزایده تأثیر می گذارد؟ اشکالات مؤثر چیست؟ چون مزایده برای رعایت مصلحت محکوم علیه است، بنابراین هر کدام از مقرراتی که عدم رعایتش موجب شود که مصالح محکوم علیه رعایت نشود، اشکال مؤثر است. از طرف دیگر چون مزایده را دولت برگزار می کند، شرکت کننده و برنده مزایده باید خاطرش جمع باشد که همه حقایق گفته شده است و جز حقیقت چیزی نگفته اند. بنابراین هر یک از مندرجات مزایده که در ق. پیش بینی شده اگر در آگهی درج نشود و موجب شود حقوق برنده مزایده ضایع شود. یا حقوق شرکت کنندگان در مزایده رعایت نشود مؤثر بر صحت جریان مزایده است و در هر کدام از این موارد مزایده باطل است. شاکی می تواند محکوم علیه، برنده مزایده محکوم له یا دیگران باشند. در مزایده هم حقوق محکوم له و هم حقوق محکوم علیه باید رعایت شود.

ماده ۱۳۶: بند ۱ - نه حقوق شرکت کنندگان و نه حقوق محکوم علیه رعایت نشده باشد. ۲- مال به بالاترین قیمت فروخته نشده باشد یا کسی را بدون جهت قانون منع کرده باشند ۳- یک سری اشخاصی مثل مأمور اجرا، دادستان، اقربای نسبی و سببی از شرکت در مزایده ممنوع هستند. هنوز یک سؤال باقی است. در موردی که مزایده در مال غیر منقول انجام می شود و دستور صدور سند انتقال هم صادر می شود و سند انتقال تنظیم می شود. در اینجا بعد از تنظیم سند، شخصی مثلاً محکوم علیه می بیند که مقررات مزایده رعایت نشده و حق او ضایع شده است.

مثلاً مال به بالاترین قیمت فروش نرفته است و به قیمت کمتری فروخته شده است؟ حال که سند صادر شده، محکوم علیه چه می‌تواند بکند؟ آیا می‌تواند دعوی ابطال مزایده و تجدید آن را اقامه کند؟!

قانون گفته اگر شما شکایت دارید باید ظرف یک هفته اقدام کنید. مسأله دوم ماده ۱۴۳ است، که گفته دادگاه در صورتی دستور تنظیم سند انتقال را صادر می‌کند که صحت جریان مزایده را احراز کند. وانگهی، نهایتاً مزایده یک بیع است و باید با مقررات خاصی انجام شود و این مقررات رعایت نشده و دادگاه باید عدم رعایت آنها را به موقع احراز می‌کرد و دستور صدور سند انتقال را نمی‌داد ولی حالا داده یا دفتر در تنظیم سند نکاتی را رعایت نکرده، حالا آیا ما نمی‌توانیم دعوی ابطال آنرا اقامه کنیم؟ ماده ۱۴۲ و ۱۴۳ که می‌گوید: اظهار نظر و دستور. این دستور قطعی است و نسبت به آن نمی‌توان شکایت کرد ولی معنی آن این نیست که همه درها بسته باشد. به نظر استاد راه اقامه دعوا همواره باز است و تا موقعی که سند انتقال صادر نشده خود دادگاه می‌تواند با یک دستور همه چیز را برگرداند ولی وقتی سند صادر شد، باید اقامه دعوا کرد و خواننده این دعوا برنده مزایده است و اگر محکوم له اقامه دعوا کند باید علیه محکوم علیه و برنده مزایده اقامه دعوا کند و اگر برنده مزایده اقامه دعوا کند باید علیه محکوم له و محکوم علیه اقامه دعوا کند. چون ممکن است مثلاً محکوم له برن را نرفته باشد و در اینجا باید تنبیه او هم اقامه دعوا شود.)

## جلسه چهاردهم

نحوه اجرای احکام علیه شهرداری:

مقررات اجرای احکام علیه هر محکوم علیهی قابل اجرا است چه شخص حقیقی با حقوقی باشد (حقوق حقوقی یا خصوصی) در عین حال دو مصوبه داریم که نحوه اجرای برخی احکام را علیه برخی اشخاص حقوقی عمومی استثناء می کند. اولین مصوبه در سال ۶۱ تصویب شد (ق. راجع به منع توقیف اموال منقول و غیر منقول متعلق به شهرداریها مصوب ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۱)

این مصوبه که در واقع یک سری امتیازاتی را به محکوم علیه مخصوص در این ماده می دهد به نفع چه اشخاصی تدوین شده؟ این مصوبه شامل چه احکامی می شود؟ این مصوبه چه امتیازی را برای محکوم علیه پیش بینی می کند؟ بالاخره نحوه احقاق حق و محکوم له و اجرای حکم به چه ترتیبی است؟ چه احکامی مشمول این مصوبه می شود؟ ماده واحده: «وجوه و اموال منقول و غیر منقول متعلق به شهرداریها اعم از اینکه در بانکها یا در تصرف شهرداری یا نزد اشخاص ثالث یا به صورت ضمانتنامه نزد شهرداری باشد قبل از صدور حکم قطعی قابل تأمین، توقیف و برداشت نمی باشد.»

در شامل اشخاص حقوقی شهرداری  
۱۲ قبل از صدور حکم قطعی

اشخاصی که مشمول این ماده هستند شهرداریها می باشند. در تفسیر این مصوبه به این نکته توجه داشته باشید که ما یک حکم استثناء را تفسیر می کنیم و بنابراین تفسیر باید مضیق باشد. آن امتیازی که در این پارگراف برای شهرداریها پیش بینی شده فقط ناظر به احکامی است که محکوم به آنها وجه نقد یا کلی باشد. چون ماده

واحد می گوید اموال متعلق به شهرداریها قابل بازداشت نیست. بنابراین اگر محکوم به عین معین باشد مشمول این ماده نیست چون به موجب حکم دادگاه متعلق به شهرداری نیست و این را دادگاه احراز کرده است.

نکته دیگر اینکه سایر احکام علیه شهرداریها قابل اجرا است، پس همانطور که علیه بقیه اشخاص، قانون می گوید؛ توقیف اموال منقول، غیر منقول و وجوه نقد شهرداریها هم قابل تأمین و توقیف نیست و نمی توان روی آن قرار تأمین خواسته اجرا کرد و نه قابل تأمین اجرایی هستند تا قبل از صدور حکم قطعی، در مورد برداشت چرا؟ برای اینکه در زمان تصویب این (ماده واحده) قانون قدیم آ.د.م حکمفرما بود که در آن اجرای موقت احکام وجود داشت اما در ق. جدید اجرای موقت احکام پیش بینی نشده و به همین دلیل می گوید تا زمان صدور حکم قطعی قابل تأمین، توقیف و برداشت نیست. پس در اجرای قرار تأمین خواسته این اموال قابل بازداشت تأمینی نیست. تأمین اجرایی هم همین طور است. طبق ق. جدید حکم تا زمان صدور قطعی قابل اجرا نیست. بنابراین این خود امتیازی است که می

گوید قرار تأمین خواسته که منجر به بازداشت اموال متعلق به شهرداریها باشد قابل اجرا نیست پس نمی توان قرار تأمین خواسته علیه آنها اجرا کرد با دستور موقتی بگیریم که ناظر به توقیف اموال آنها باشد.

شهرداریها مکلفند وجوه مربوط به احکام قطعی صادره از دادگاه یا اوراق اجرایی نبتی یا اجرای دادگاهها را از محل اعتبار بودجه سال جاری مورد عمل، در حدود

مقدورات مالی خود یا در صورت عدم امکان از بودجه سال آینده بدون تأدیه خسارت تأمین به محکوم <sup>رایب و غیره</sup> <sup>رایب و غیره</sup> <sup>رایب و غیره</sup> پرداخت کنند.

پس شهرداریها مکلفند محکوم به حکم قطعی را از بودجه همان سال در حتی الامکان تأمین کنند و اگر نتوانستند در بودجه سال بعدی خودشان منظور کنند. به نظر من در اینجا امتیاز محکوم له این است که اجرای این دسته از احکام علیه شهرداریها برای محکوم له زحمتی ندارد و نیازی به جستجو و پیدا کردن اموال ندارد. زیرا مصوبه به شهرداری می گوید باید بودجه را تأمین کند و به محکوم له بدهد تا محکوم له اموال شهرداری را توقیف نکند.

در غیر این صورت ذی نفع می تواند برابر مقررات نسبت به استیفای حق خود از اموال شهرداری تأمین، توقیف و برداشت کند. یعنی اگر شهرداری در بودجه همان سال و یا سال بعد بدین منظور ردیفی را تگنجانده باشد محکوم له می تواند همان طور که علیه سایر افراد حکم را اجرا می کند علیه شهرداری هم اجرا کند.

تبصره: چنانچه ثابت شود که شهرداری با داشتن امکانات لازم از پرداختن دین امتناع کرده شهردار به مدت ۱ سال از خدمت منفصل خواهد شد.

یعنی اگر شهرداری در همان سال بودجه کافی داشته ولی محکوم به را نپرداخته و در بودجه سال بعد هم با اینکه می توانستند. اما این مبلغ را تگنجانده و لذا محکوم له مجبور شده که اموال شهرداری را بازداشت کند، شهردار مسؤول است.

این مصوبه در زمان گذشته ۲، ۳ سال قبل از انقلاب که بیشترین نابسامانی در شهرداریها وجود داشت و شهرداریها بدترین وضعیت مالی را داشتند و تمام بودجه

در صورتی که مورد ادعا عین معین باشد آیا می توان آن را توقیف کرد؟ بر طبق یک نظر پاسخ مثبت است زیرا تعلق این مال به شهرداری صددرصد روشن نیست و من روی آن ادعایی دارم. دلیل دوم قرائنی است که در این مواد وجود دارد. زیرا قرارهای تأمینی که خواسته دعوا کلی باشد علیه شهرداری قابل اجرا نیست اما نظر مخالف می گوید وقتی شما می گوید این مال، مال من نیست، چگونه می توانید شهرداری را محکوم به آن کنید زیرا تا قبل از صدور حکم تعلق مال به شهرداری محرز است به نظر استاد نظر اخیر طرفدار بیشتری دارد.

اگر محکوم به مال نباشد بلکه انجام عمل باشد (یعنی ماده ۴۷ و تبصره آن) اگر از عهده بقیه میسر باشد هزینه آن برآورد می شود از محکوم علیه گرفته می شود. آیا این مصوبه شامل آن مورد هم می شود یا نه؟ جواب مسلماً منفی است چون این مصوبه استثناء می باشد و باید به طور مضیق تفسیر شود و اگر لازم باشد از شهرداری پول گرفته می شود و حتی اموالی از او توقیف می شود پس اگر محکوم به عملی باشد که فقط از عهده شهرداری برمی آید، در این صورت هم این مصوبه شامل آن نمی شود و شهرداری مانند سایر محکوم علیه است.

وجوه مربوط به محکوم به احکام قطعی: ممکن است محکوم به انجام عمل باشد. ماده واحده ای در سال ۶۵ تصویب شد. نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی. مراد وزارتخانه ها و مؤسسات دولتی است که درآمد و مخارج آنها در بودجه کل کشور منظور می گردد. یعنی برای اینکه شخص بتواند

از این مصوبه استفاده کند اول باید وزارتخانه یا مؤسسات دولتی باشد. علاوه بر این باید درآمد و مخارجش در بودجه کل کشور منظور شده باشد.

این مصوبه هم استثناست و باید در مقام تفسیر به طور مضیق تفسی باشد.

این اشخاص مکلفند وجوه مربوط به محکوم به یا اوراق و برگهای لازم الاجرای دیگر را از بودجه سالهای گذشته که برای آنها مانده تأمین کنند و اگر ببودجه کافی نداشتند باید در بودجه سال بعد منظور و تأمین کنند.

در اینجا امتیاز محکوم له این است که اگر چه محکوم به دیر به تو می رسد ولی آماده به حساب دولت می ریزند و تو برو آنها را بگیری. اجرا مجاز به توقیف اموال منقول و غیر منقول و ترازخانه ها و مؤسسات دولتی که اعتبار لازم را جهت پرداختن محکوم به ندارند تا  $\frac{1}{5}$  سال بعد از صدور حکم قطعی، نیست این امتیاز برای مؤسسات دولتی و وزارتخانه ها وجود دارد. مثلاً ۵ فروردین حکم صادر شده می گوید از محل اعتبارات سالهای قبل یا همین سال حکم را اجرا کن، اگر ندادی حداکثر باید تا ۱/۵ سال بعد از تاریخ صدور حکم محکوم به را بدهی، و تا آن موقع اموال و وجوه شما قبل بازداشت نیست.

این مصوبه شامل احکامی است که محکوم به آنها وجه نقد یا کلی باشد. ضمناً دولت از دادن هرگونه تأمین در زمان مذکور نیز معاف می باشد. چنانچه ثابت شود وزارتخانه ها و مؤسسات یاد شده با وجود اعتبار از پرداختن محکوم به استنکاف نموده اند، مسؤولان مربوطه به یک سال انفصال از خدمات دولتی توسط دادگاه ها محکوم می شوند و ضامن خسارات وارده هستند. این قسمت از ماده هماهنگ با

ماده ۱۱ ق. م. م است زیرا ق. م. م می گوید کارکنان دولت مسئول خسارات خودشان هستند مگر در صورتی که ناشی از نقص وسایل ادارات باشد و این بر خلاف سایر کشورها است که می گویند دولت باید خسارت را بدهد و بعد از کارمند بگیرد.

سازمان مدعی علیه با تقاضای مدعی باید تضمین معتبر بانکی برای مدعی به دادگاه بسپارد. پس خواهان می تواند علیه دولت تقاضای تأمین خواسته کند. کاری که هیچکس نوعاً نمی کند چون دولت همیشه پول دارد و لذا باید ضمانت نامه بانکی بدهد. زیرا بر طبق بند د. ماده ۱۲۸ در غیر از موارد مذکور در بند الف، ب، ج، خواهان باید مبلغی نقد به عنوان تأمین بدهد تا اموال دولت قابل بازداشت باشد و از آنجا که دولت همیشه مال دارد، مردم تمایلی ندارند که مبلغی به صورت نقد بپردازند تا اموالی از دولت را تأمین کنند.

شرکتها مشمول این مصوبه نیستند (مثلاً شرکت مخابرات یا دهانیا) آنچه مشمول این ماده می شود وزارتخانه ها و مؤسسات دولتی است.

در صورتی که دعوا یا مقداری از خواسته رد شود تأمین یا مقداری از آن به سازمان مدعی علیه رد می شود. بر طبق این ماده واحده قرار تأمین خواسته می شود گرفت. اما مساله ای که مطرح است این است که حکم را الان نمی توانیم اجرا کنیم (تا ۱/۵ نمی توانیم حکم را اجرا کنیم).



جلسه پانزدهم

سره ۸۲۲ ق. آ. د. در  
بازرسی

مستثنیات دین :

مستثنیات دین منظور اموالی از محکوم علیه هستند که در اجرای حکم قابل فروش و بازداشت نیستند . معمولاً مستثنیات دین در جهت رعایت احوال محکوم علیه و خانواده او در همه نظامهای حقوقی وجود دارد. مستثنیات دین قبل از انقلاب در دو

مصوبه پیش بینی شده بود یکی ماده ۵۵ ق. اجرای احکام مدنی و دیگری ماده ۶۹ آئین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا است. اولی یعنی ق. اجرای احکام مصوب ۵۶ که از مصوبات مجلس شورای ملی است و دومی مصوب ۵۵ از مصوبات وزارت دادگستری است. تقارن زمانی این دو مصوبه و اینکه تفکرات واحدی این دو مصوبه را تنظیم کرده بودند موجب شباهت کامل این دو مصوبه شده بود و همان اموالی که در اجرای احکام از مستثنیات دین شمرده می شد در اجرای ثبت هم از مستثنیات دین محسوب می شد. اموالی که در هر یک از این دو مصوبه پیش بینی شده بود در حد صفر بود، به بیان دیگر حکمی که صادر می شد علیه محکوم علیه اجرا می شد و تقریباً تمام اموال محکوم علیه قابل بازداشت بود یا سند که در اجرای ثبت به اجر در می آمد تمام اموال مدیون را بازداشت می کرد.

ماده ۶۵ ق. آ. ا. م. لباس و اشیاء و اسبابی که برای رفع حوائج ضروری محکوم علیه و خانواده او لازم است.

۲- آذوقه موجود به قدر احتیاج یک ماهه محکوم علیه و خانواده واجب النفقه او.

۳- وسایل و ابزار کار ساده کسبیهو پیشه‌وران و کشاورزان.

۴- اموال و اشیایی که به موجب قوانین مخصوص غیر قابل توقیف است.

پس حکمی که صادر می‌شد تقریباً همه اموال محکوم علیه بازداشت می‌شد. این دو قانون بود تا انقلاب شد. در همان زمان در سال ۶۰ شورای عالی قضایی مصوبه ای را گذارند و ماده ۶۹ که در در ارتباط با مستثنیات دین بود اصلاح کرد، یعنی اولین اقدام بشر دوستانه شورای عالی قضایی مستثنیات دین را به محل سکونت، مرکب، وسایل ضروری زندگی، وسایل کار (قید ساده بودن را برداشت) یعنی وسایل کار ماشینی (مثل دستگاه تایپ) گسترش داد. در مورد اسناد رسمی هم آئین نامه اجرای مفاد سند رسمی را وزیر دادگستری قبل از انقلاب تصویب کرده بود و شورای عالی قضایی قائم مقام وزارت دادگستری شد. البته وقتی شورای سرپرستی آمد گفتند قائم مقام وزارت دادگستری است و بعد از آن شورای عالی قضایی که آمد قائم مقام هر دوی اینها بود. این شورا نمی‌توانست قانون را اصلاح کند ولی بخشنامه روی آن صادر کرد و علاوه بر اجرای ثبت آن را به دادگستری استانی هم ابلاغ کردند. مصوبه شورای عالی قضایی اولین ضرر را به خانصهای شوهردار که می‌خواستند مهریه به اجرا بگذارند رساند و لذا شکایت و اعتراض بالا گرفت. تا رئیس سابق قوه قضائیه بخشنامه ای صادر کرد که اگر دائن زوجه باشد و دین مهریه باشد نصف محل سکونت شوهر قابل بازداشت است که شورای نگهبان گفت این مصوبه خلاف شرع است و همین نظر را در ارتباط با ماده ۶۵ ق. اجرای احکام داد.

الآن ماده ۵۲۳ ق. جدید آ.د.م را داریم . چه محکوم علیهی می تواند از مستثنیات دین استفاده می کند آیا اشخاص حقوقی هم می توانند؟ چه اموالی مستثنیات دین هستند؟ بر مستثنیات دین، چه اقداماتی را نمی توان انجام داد؟ تکلیف حقوقی محکوم له چیست؟ اگر اختلافی پیش آمد که این مال از مستثنیات دین است یا نه، حل اختلاف با کیست؟ اگر بعداً شک بوجود آمد که این مال از مستثنیات دین است یا نه، چه باید کرد؟

ماده ۵۲۳: برای وصول دین اجرا می شود. قرض اخص از دین است. قرض بر اساس عقد قرض است اما دین ممکن است در موقعیتهای مختلفی بوجود بیاید مثلاً من اگر به شما خسارتی بزنم، مدیون شما هستم، دین را از زمانی به کار می بریم که موضوع وجه نقد است و نباید بگوییم طرف مدیون است که این مال را بدهد بلکه مکلف به دادن مال است.

تبصره: منظور احکام صادره ای است که مطابق مقررات جزایی اموالی باید ضبط شود مثل آلات جرم. که اینها از مستثنیات دین استثناء هستند.

ماده ۵۲۴: الف-شأن محکوم علیه باید رعایت شود ب-وسیله نقلیه مورد نیاز متناسب با شأن عرفی ج-اثاثیه مورد نیاز زندگی که برای ... (آن موقع که ویدئو زیاد مجاز نبود در اجرای ثبت ویدئوی یک کسی را بازداشت کرده بودند و او ادعا کرده بود که ویدئو وسیله مورد نیاز زندگی من است) د-آذوقه ه- کتب و ابزار ....

ماده ۵۲۵: اجرای حکم با دادگاه نخستین است، حکم قطعی را گاهی اوقات دادگاه تجدید نظر صادر می کند. بهتر است این ماده اصلاح شود و پرونده به دادگاه تجدید نظر فرستاده نشود.

ماده ۵۲۵: مثلاً اگر ماشینی را بازداشت کنند که بیش از شأن محکوم علیه است به دستور دادگاه صادر کنند حکم قطعی لازم الاجرا به فروش می رسد، به اندازه قیمت ماشین در شأن او کنار می گذارند و بقیه را به محکوم له می دهند.

این بحث (مستثنیات دین) در مورد اشخاص حقوقی عمومی مطرح نیست.

ماده ۲۵ ق. اجرای احکام مدنی: هرگاه در جریان اجرای حکم اشکالی پیش آید دادگاهی که حکم تحت نظر آن اجرا می شود رفع اشکال می کند. حکم زیر نظر

دادگاهی که دستور اجرا و اجرائیه را صادر کرده، اجرا می شود، این حکم عام است

و ماده ۲۶ و ۲۷ استثناء هستند. پس در ابتدا حل مشکل با دادگاهی است که

دستور اجرا صادر کرده است. ماده ۲۶ اولین استثناست در ماده ۲۵ مراد اختلافات

ناشی از اجرای احکام نیست. یک موقع اختلاف ناشی از اجرای حکم است، مثلاً

بازداشت می شود و اختلاف پیش می آید. شخص ثالث مدعی مال می شود و

محکوم له می گوید مال محکوم علیه است. یا در اجرای حکم خلع بد همسایه

می گوید شما تا اندازه ای وارد ملک من شده اید. این با دادگاهی است که حکم

توسط آن اجرا می شود. اجرائیه در تهران صادر شده ولی باید در شیراز اجرا شود.

حل اختلاف با دادگاه شیراز است.

دومین استثناء در ماده ۲۷ است: اختلافات مربوط به مفاد حکم و اجمال و ابهام حکم در دادگاهی که حکم را صادر کرده مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. یک موقع اختلافات ناشی از اجمال حکم یا محکوم له است. و دادگاهی که حکم را صادر کرده می‌تواند حل اختلاف کند. پس ماده ۲۵ اصل است. ماده ۲۶ و ۲۷ استثناء هستند.

همیشه اختلافات حاصله که در جریان حکم پیش می‌آید همیشه در صلاحیت دادگاه صادر کننده اجرائیه است و دو استثناء آن در ماده ۲۶ و ۲۷ می‌باشد.

ماده ۵۲۶: مستثنیات دین تا زمان حیات محکوم علیه جاری است یعنی اگر محل سکونت او را بازداشت نکردیم وقتی فوت کرد آیا وراثت می‌توانند از مستثنیات دین استفاده کنند؟ خیر، زیرا خانه تا حد محکوم به متعلق به محکوم له است و ورثه نمی‌توانند از مستثناییت دینی که نسبت به محکوم علیه پیش بینی شده استفاده کنند.

ماده ۵۲۷: به اعتقاد استاد ماده ۵۲۳ کافی بود، زیرا ماده ۵۲۳ می‌گوید برای وصول «دین» پس وقتی طرف محکوم به استرداد عین مالی می‌شود این با محکومیت به پرداخت دین تفاوت دارد.

آیا ماده ۴۷ و تبصره آن مشمول مستثنیات دین می‌شود؟ خیر، زیرا حکم برای وصول دین بوده، و مقررات مربوط به مستثنیات دین استثناء بر اصل است و باید به طور مضق تفسیر شود. اگر ما در شمول اصل بر یک مضداق معینی از استثناء شک کردیم باید اصل را اجرا کنیم. (بعضی می‌گویند ماده ۱۲ ق. جدید آ.د.م. خودش قاعده است. خیر ما چنین قاعده‌ای نداریم قاعده ماده ۱۱ است.)

اگر اجرا شک کند که مال از مستثنیات دین است یا نه، باید آزاد کند. رویه هم همین است. اداره حقوقی نظر داده که اگر محکوم علیه بخواهد یکی از مستثنیات دین مثلاً خانه خود را بدهد تا به زندان نرود ولی زوجه به او بگوید که خانه مال من هم است، حرف او مقبول است و آن مال نباید بازداشت شود.

در مورد تأمین خواسته نیز رعایت موارد مستثنیات دین باید لازم است. گاهی اجرای قرار تأمین خواسته موجب خروج مستثنیات دین از تصرف مدعی علیه می شود. مثلاً ماشین او بازداشت می شود یا وسایل کار او بازداشت می شود که این مستلزم این است که آن مال از او گرفته شود و به دیگری داده شود. اما اگر اجرای قرار تأمین باعث خروج از تصرف طرف نشود این قرار تأمین خواسته قابل اجراء است مثل بازداشت مال غیر منقول. و یا مثلاً اتومبیل او را بازداشت کنم و توافق کنیم که به عنوان حافظ در تصرف خود (او) محکوم علیه بماند. این امر ایرادی ندارد اما نظر مخالفی وجود دارد که بازداشت برای این است که به فروش برود پس نمی شود مستثنیات دین را بازداشت کرده یا توجه به ماده ۱۲۹ نظر اول تأیید می شود چون می گوید در مواردی که اجرای قرار تأمین منجر به فروش مال ... شود.

رعایت مستثنیات دین ضروری است. در این صورت طلبکار باید صبر کند یا محکوم علیه فوت کند تا به حق خودش برسد و یا اینکه محکوم علیه تصمیم بگیرد مستثنیات

دین را به فروش برساند

د. الواسم

بہ نام خدا



دانشکده حقوق

درس: آیین دادرسی مدنی ۳

تقریرات: استاد دکتور عبداله شمس

نیمسال اول سال تحصیلی ۸۵-۱۳۸۴

گردآورنده: احمد خاونی

